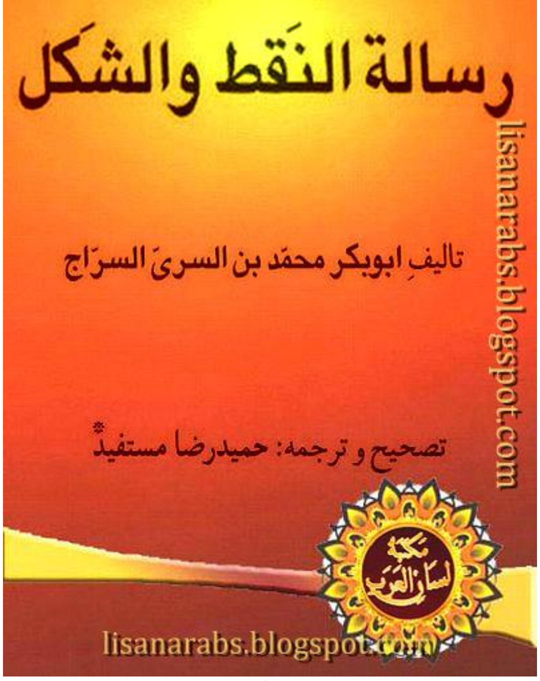


نامهٔ بهارستان، سال دهم، ۱۳۸۸، دفتر ۱۵: ۵ـ ۶۶

رسالة النَقط والشَكل

(آنکارا، مجموعهٔ اسماعیل صائب، ش ۵۴۷/۳)

تالیفِ ابوبکر محمّد بن السریّ السرّاج
تصحیح و ترجمه: حمیدرضا مستفید*

چکیده: رسالة النقط و الشکل از ابن سرّاج، نحوی و شاعر بغدادی (د ۳۱۶ق)، یکی از کهن‌ترین و مهم‌ترین منابع در علم علامت‌گذاری خط قرآن یا خط عربی به شمار می‌آید.

ابن سرّاج در این رساله به دو موضوع نَقط (نقطه‌گذاری حروف همشکل) و شَکل (زیر و زبر و علامت‌گذاری) پرداخته است. او در ابتدا روش نقطه‌گذاری حروف متشابه را بیان می‌کند، سپس به توضیح علائم مختلف می‌پردازد و آن را در نوشته‌های معمولی (دفاتر) و قرآن توضیح می‌دهد.

وی مانند پیشینیان و معاصران خود در قرن سوم و اوایل قرن چهارمق هنوز بر به‌کارگیری علائم ابوالاسود در خط قرآن اصرار دارد و از به‌کار بردن علائم خلیل، یعنی فتحه، ضمه و کسره امتناع می‌ورزد و در این بخش بیشتر به گفته‌های ابوعمرو بصری (د ۱۵۴ق)، از قراء سبعه و یکی از پیشگامان نحو بصره تکیه دارد.

او همچنین وقف و انواع مختلف آن را در زبان عربی بیان می‌کند و در شرح چگونگی کتابت همزه خواننده را به کتاب دیگرش، کتاب الخط، ارجاع می‌دهد. در پاره‌ای موارد نیز بنا به ضرورت به مسألهٔ رسم المصحف (نگارش و املای کلمات قرآن) اشاراتی دارد.

در این جا تصویر نسخهٔ منحصربه‌فرد این رساله که اصل آن در کتابخانهٔ اسماعیل‌صائب در آنکارا و عکس آن در کتابخانهٔ مجتبی مینوی در تهران محفوظ است، به همراه متن تصحیح‌شدهٔ عربی و ترجمهٔ فارسی آن به چاپ می‌رسد. در چاپ متن عربیِ رساله تلاش شده است تا علائم به‌کار رفته در خط، که موضوع این رساله است، به همان شکل بازنموده شود.

کلید واژه: رسالة النَقط و الشَکل؛ ابن سرّاج، ابوبکر محمّد (د ۳۱۶ق)؛ نقطه‌گذاری؛ علامت‌گذاری (خط)؛ قرآن؛ خط؛ وقف (زبان)؛ کتابت همزه؛ کتاب الخط؛ رسم‌المصحف.

* دکترای علوم قرآن و حدیث؛ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

ابوبکر محمّد بن السریّ بن السرّاج نحوی و شاعر بغدادی (د ۳۱۶ق). بعضی تاریخ و محل ولادت او را نامعلوم می‌دانند[1] و برخی نیز محل ولادتش را بغداد دانسته‌اند.[2]

وی در کودکی به مجلس درس ابوالعباس مبّرد رفت و مورد توجه استاد قرار گرفت و سال‌ها با او ملازم بود، ولی از استادان دیگر او اطلاعی در دست نیست. در علوم عربیّت کتاب سیبویه را به خوبی فرا گرفت و نیز به موسیقی و منطق روی آورد. او با بزرگانی همچون ابن مجاهد ــ اولین کسی که قرائات را در هفت قرائت منحصر کرد و کتاب السبعة فی القراءات را نوشت ــ دوستی و مؤانست داشته است، و نحویان صاحب‌نامی همچون ابوعلی فارسی، زجّاجی و رمّانی از شاگردان وی به شمار می‌آیند.

رسالة النَقط و الشَکل

خط عربی در آغاز خالی از هرگونه علامت ــ اعم از نقطه و زیر و زبر و علامات اعراب ــ بوده است، از این رو گه‌گاه اشکالاتی در خواندن نوشته‌ها، به‌ویژه قرآن، ایجاد می‌شده است.

این اشکالات گاه در تشخیص حروف متشابه و گاه در تشخیص زیر و زبر کلمه یا علامات اعراب بوده است. نخستین کوشش‌ها برای تکامل بخشیدن به خط عربی ــ بنا بر نقل مشهور ــ در نیمهٔ اول قرن اول توسط ابوالاسود (د ۶۹ق) صورت گرفت که عبارت بود از اعراب‌گذاری خط قرآن با استفاده از نقطه. پس از آن در نیمهٔ دوم قرن

1. فاتحی نژاد، ۱۳۷۴.
2. محمّد، ۱۹۷۶: ۱۰۳.

اول، گام دیگری در این زمینه برداشته شد و آن عبارت بود از نقطه‌دار کردن حروف همشکل و متمایز کردن آنها از یکدیگر. سپس در نیمهٔ قرن دوم علائم فتحه، ضمه، کسره، سکون و تشدید توسط خلیل بن احمد (د ۱۷۰ق) وضع گردید. از این سه اقدام، ابتکار ابوالاسود بیش از چند قرن دوام نیاورد ولی دو ابتکار بعدی ــ با مختصر تغییراتی ــ تا به امروز در خط عربی باقی است.

در این خصوص از گذشته تا زمان حاضر کتبی تألیف شده که به جرأت می‌توان گفت مهم‌ترین آنها کتاب المُحکَم فی نَقْط المصاحف تألیف ابوعمرو دانی (د ۴۴۴ق) است. از دیگر کتب مفصل و جامع در این فن، در بین کتب متأخرین، کتاب ارزشمند دلیل الحیران علی مَورد الظَمْآن فی فَنَّیِ الرَسم والضَبط تألیف شیخ ابراهیم مارغنی تونسی (د ۱۳۴۱ق) است که شرح منظومهٔ مورد الظمآن شیخ محمّد شَرِیشی فاسی(د اوائل قرن هشتم ق) مشهور به «خراز» است.

رسالهٔ حاضر، یعنی رسالهٔ نَقط و شَکل ابن سرّاج، که شاید بیش از یکصد سال پیش از المحکم تألیف شده است، یکی از کهن‌ترین و بالطبع یکی از مهم‌ترین منابع این علم به شمار می‌آید که ظاهراً تا پیش از چاپ حاضر در نامهٔ بهارستان، یکی از حلقه‌های مفقودهٔ این زنجیره محسوب می‌شده است. چه اینکه آقای دکتر عزة حسن نیز در مقدمهٔ خود بر المحکم هفده اثر در موضوع علامت‌گذاری خط قرآن یا خط عربی و از جمله رسالهٔ ابن سرّاج را نام برده و می‌گوید: «لم یصل الینا شیء من الاسفار التی الّفها هؤلاء العلماء».[۳] در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ذیل مدخل ابن سرّاج، این کتاب جزو آثار خطی و چاپ نشدهٔ ابن سرّاج ذکر شده است.[۴]

ابن سرّاج در این رساله عمدتاً به دو موضوع نَقط (نقطه‌گذاری حروف همشکل) و شَکل (زیر و زبر و علامت‌گذاری) پرداخته است. وی در آغاز روش نقطه‌گذاری حروف متشابه را بیان می‌کند، سپس به توضیح علائم مختلف می‌پردازد و در این بخش نخست اعراب‌گذاری نوشته‌های معمولی و سپس اعراب‌گذاری خط قرآن را توضیح می‌دهد. نکتهٔ جالب توجه این است که وی نیز همچون پیشینیان و معاصران خود در قرن سوم یا اوایل قرن چهارم‌ق ــ یعنی پس از گذشت سه قرن و اندی از ابتکار ابوالاسود ــ هنوز بر به کارگیری علائم وی در خط قرآن اصرار داشته و از به‌کار بردن علائم خلیل یعنی فتحه، ضمه، کسره امتناع می‌کرده است. گویی جایگزین کردن علائم خلیل به جای علائم ابوالاسود نوعی دست بردن در خط مقدس قرآن محسوب می‌شده است. وی در این بخش عمدتاً به گفته‌های ابوعمرو بصری (د ۱۵۴ق)، از قراء سبعه ویکی از بزرگان و پیشگامان نحو بصره تکیه دارد، و از آنجاکه مصاحف در گذشته فقط به روایت حفص از عاصم کتابت نمی‌شده، در مورد ضبط و علامت‌گذاری قرآن، قرائات مختلف را مد نظر قرار داده و در این میان به قرائت ابوعمرو توجه بیشتری داشته است.

هرچند هدف اصلی این رساله نقط و شکل بوده است، ولی در پاره‌ای موارد ابن سرّاج بنا به ضرورت به مسألهٔ رسم المصحف (نگارش و املای کلمات قرآن) نیز اشاراتی دارد. آنچه در این میان فوق‌العاده حائز اهمیت است این است که این رساله نشان می‌دهد که ابو عمرو بصری (از قراء سبعه)، یزیدی و ابن سرّاج بر خلاف ابوعمرو دانی ــ که از بزرگترین علماء علم رسم المصحف به شمار می‌آید ــ به طور صد در صد قائل به توقیفی بودن رسم المصحف نبوده‌اند. به عنوان نمونه نگاه کنید به بحث کتابت کلمهٔ «أُنَبِّئکم» در صفحهٔ ۳۴، که ابن سرّاج به جای استناد به روش مصاحف پیشین در کتابت این کلمه ــ آن‌گونه که روش‌دانی در المقنع است ــ از قول یزیدی و ابو عمرو بصری به ذکر قاعده و نظر اخفش و سیبویه می‌پردازد.

در قسمت دیگر به مسألهٔ وقف و انواع مختلف آن در زبان عربی ــ اعم از اسکان، رَوم، اِشمام و تشدید ــ اشاره کرده و برای هر یک علامتی معرفی می‌کند.

کتابت همزه ــ حتی در زمان حاضر و همچنین در رسم الخط فارسی ــ مسأله‌ای است قابل توجه و حائز اهمیت که توجه اهل فن را به خود معطوف داشته و گاه دشواری‌هایی را نیز در بر دارد. این موضوع در گذشته نیز در کُتب رسم و ضبط از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و این رساله نیز از این امر مستثنا نیست.

وی در بحث علامت‌گذاری خطوط غیر قرآنی ــ و به تعبیر خودش «شکل الدفاتر» ــ به این علائم می‌پردازد: فتحه، ضمه، کسره، سکون، علامت ادغام، اماله و علامت همزه، که در توضیح همزه و علامت آن،

۳ عزّة حسن، ۱۴۰۷: ۳۳ (مقدمه).
۴ فاتحی‌نژاد، ۱۳۷۴: ۶۷۲.

علاوه بر گفته‌هایش در این رساله، خواننده را در چند جا به کتاب دیگرش که از آن با نام کتاب الخط[5] یاد می‌کند ارجاع می‌دهد. از عنوان این کتاب این طور به نظر می‌آید که موضوع آن فقط خط و املاء بوده است، اما در واقع کشکول کوچکی است از برخی نکات صرفی، نحوی، روش‌های مختلف وقف بر کلمات و برخی لهجه‌های عربی و روش‌های متفاوت عرب‌ها در نحوهٔ املاء و نگارش برخی کلمات، هرچند محور اصلی در این کتاب خط و املاء می‌باشد. البته این روشِ تألیف، در قرن‌های دوم و سوم روشی معمول و متداول بوده است که کتاب سیبویه را می‌توان نمونهٔ بارز آن دانست. ابن سرّاج که خود از نحویّون بغداد بوده در این کتاب از آراء نحویّون بصره همچون سیبویه و کوفیون مانند کسائی و فرّاء مدد گرفته و از اقوال استاد خود مبرّد بهره برده است.

در صفحات آتی نسخهٔ منحصر به‌فرد رسالهٔ النقط و الشکل، که اصل آن در کتابخانهٔ اسماعیل صائب در آنکارا (ش ۵۴۷/۳) و عکس آن در کتابخانهٔ شادروان مجتبی مینوی در تهران (ش ۸۹) محفوظ است، به همراه متن مصحَّح عربی و ترجمهٔ فارسی آن به چاپ می‌رسد.

در چاپ متن عربی این رساله تلاش شده است تا علائم به کار رفته در خط، که موضوع این رساله است، به همان شکل باز نموده شود.

[5] به کوششِ عبدالحسین محمّد، مجلهٔ المورد، ج ۵، ۱۹۷۶م.

کتابنامه

ـ ابن الجزری، محمّد بن محمّد (بی‌تا). النشر فی القراءات العشر. تحقیق علی محمّد الضباع. ج۱. القاهرة: المکتبة التجاریة الکبری.

ـــــــــــ (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م). تقریب النشر فی القراءات العشر. تحقیق ابراهیم عطوه عوض. القاهرة: دارالحدیث. ط۲.

ـ انیس ابراهیم، عبدالحلیم منتصر عطیة، محمّد خلف الاحمد (۱۹۸۹م). المعجم الوسیط. استانبول: دار الدعوة.

ـ البنا، احمد بن محمّد (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م). اتحاف فضلاء البشر بالقراءات الاربعة عشر. تحقیق د. شعبان محمّد اسماعیل. ج ۱ و ۲. بیروت: عالم الکتاب.

ـ البهنِسی، العفیف (۱۹۹۵م). معجم مصطلحات الخط العربی و الخطاطین. بیروت: مکتبة لبنان و ناشرون.

ـ الدانی، ابوعمرو عثمان بن سعید (۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م). المحکم فی نقط المصاحف. تحقیق عزة حسن. دمشق: دارالفکر. ط۲.

ـ الذهبی، محمّد بن احمد (۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۷م). معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الاعصار. تحقیق محمّد حسن اسماعیل الشافعی. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ـ الرازی، محمّد بن ابی‌بکر (۱۴۲۶ق/ ۲۰۰۵م). مختار الصحاح. بیروت: دارالمعرفة.

ـ الزرکلی، خیرالدین (۱۹۹۷م). الاعلام. بیروت: دارالعلم للملایین. ط ۱۲.

ـ سیبویه، عمرو بن عثمان (بی‌تا). کتاب سیبویه. تحقیق عبدالسلام محمّد هارون. ج ۴. بیروت: دارالجیل.

ـ الضباع، علی محمّد (۱۴۲۰ق/ ۱۹۹۹م). الاضاءة فی بیان اصول القراءة. القاهرة: المکتبة الازهریة للتراث.

ـــــــــــ (بی‌تا). سمیر الطالبین فی رسم و ضبط الکتاب المبین. القاهرة: عبدالحمید احمد حنفی.

ـ عزّة حسن ← الدانی، ابوعمرو عثمان بن سعید.

ـ فاتحی‌نژاد، عنایت‌اللّه (۱۳۷۴). «ابن سراج» در: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج۳. تهران.

ـ الفارسی، ابوعلی الحسن بن عبدالغفار (۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م). الحجة للقراء السبعة. تحقیق بدرالدین قهوجی، بشیر جویجاتی. ج۱. بیروت: دارالمأمون للتراث.

ـ القاضی عبدالفتاح بن عبدالغنی (۱۴۰۴ق). البدور الزاهرة فی القراءات العشر التواترة من طریقة الشاطبیة و الدرة. المدینة المنورة: مکتبة الدار.

ـ قدوری، الحمد غانم (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م). رسم المصحف. العراق: اللجنة الوطنیة للاحتفال بمطلع القرن الخامس عشر الهجری.

ـ المارغنی، ابراهیم بن احمد (۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م). دلیل الحیران علی مورد الظمآن فی فنی الرسم و الضبط. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ـ محمّد، عبدالحسین (۱۹۷۶م). «کتاب الخط لابی‌بکر بن السرّاج النحوی». مجلهٔ المورد، ج ۵.

ـ المخللاتی، رضوان بن محمّد (۱۴۲۸ق/ ۲۰۰۷م). ارشاد القراء و الکاتبین. تحقیق عمر بن مالم ابه بن حسن المراطی. الاسماعیلیة، مصر: مکتبة الامام البخاری.

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

/۱/ ابوبکر محمّد بن السریّ السرّاج گوید: این کتابی است که [دو] علم «نقطه‌گذاری» و «زیر و زبر و علامت‌گذاری» را در آن شرح می‌دهم. آنچه نقطه‌گذاری را لازم می‌آورد وجود اشتباهاتی است که برای خواننده [متن] ــ در حالت همشکل بودن حروف ــ رخ می‌دهد، به طوری که [مثلاً دو کلمه] «جَمَل» و «حَمَل» از یکدیگر بازشناخته نمی‌شوند، و آنچه که [ما را] به زیر و زبر گذاری نیازمند می‌کند وجود تغییر و تفاوت در بناء و اعراب است، به طوری که [مثلاً دو کلمه] «بَکرٌ» و «بِکرٍ» و نیز «عُودٌ» و «عَودٍ» [اگر بدون علامت باشند] از یکدیگر متمایز نمی‌گردند.

از آنجاکه واضع خط، [گاه] یک نماد را برای دو یا چند حرف در نظر گرفته، نقطه‌گذاری [حروف متشابه] ضرورت پیدا کرده است، و اگر برای هر حرف یک نماد قرار داده بود از نقطه‌گذاری بی‌نیاز می‌شدیم، و این امر در خطوط غیر عرب‌ها موجود است، البته عرب‌ها برای کار خود دلیلی دارند، و آن دلیل این است که حفظ کردن و به خاطر سپردن نمادها و شکل‌های اندک و نوشتن آنها، از پرداختن به شکل‌های زیاد و حفظ کردن و به خاطر سپردن آنها آسان‌تر است. آنها بیست و نه حرف را در کمتر از بیست شکل و نماد گردآوری کرده‌اند [که عبارتند از]: همزه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَنِ ٱلرَّحِيمِ

/۱/ قَالَ ابُو بَكْرٍ مُحَمّد بن السَّرِيّ السَّرَّاج: هَذَا كِتَابٌ بَيَّنتُ فيه عِلم النَقْطِ وَ الشَكْل. فنقول انّ الامْرَ الذي دَعَا الي النَقْطِ مَا يَعْرِضُ للقارِئِ من التَصحِيفِ في تَشَاكُلِ الحُرُوف، فلا يُعْرَفُ جَمَلٌ مِن حَمَلٍ؛ وَانّ الذي احوَجَ الي الشَكْل تغييرُ البِناءِ وَ الاِعْرَاب، فلا يُعرَفُ بَكْرٌ مِن بِكْرٍ وَ لَا عُوْد مِنْ عَوْدٍ. فلمَّا كانَ وَاضِعُ الخطِّ قَدْ رَسَمَ صُوْرَةً وَاحِدةً لحِرفَيْن اوْ اكثرَ اُضطُرَّ الي الاعْجَامِ، وَلَوْكَانَ رَسَم لكُل حَرْفٍ صُوْرَةً لاستغنَي عَن النَقْطِ، وَ ذَلِکَ مَوْجُوْدُ في خُطُوطِ العَجَمِ، وَ للعَرَبيّ في مَا فَعَل من ذَلِکَ مَذْهبٌ وَ ذَلِکَ انّ حِفظ صُوَرٍ قليلة وَ تَصْويرِهَا باليَدِ اسهلُ من تعاطِي الكثيرِ وَ حِفْظِه، فَجمَعَ تِسْعَةً وَ عِشرِين حَرفاً في بِضعِ عشرة صُوْرَةً: الهَمْزَة

بسم الله الرحمن الرحيم

قال ابو بكر محمد بن السري السراج هذا
كتاب بينت فيه علم النقط والشكل فنقول
ان الامر الذي دعا الى النقط ما يعرض للقارئ
من التصحيف في تشاكل الحروف فلا يعرف
جمل من حمل وان الذي احوج الى الشكل تغيير
البناء والاعراب فلا يعرف بكر من بكر ولا
عود من عود فلما كان واضع الخط قد رسم
صورة واحدة لحرفين او اكثر اضطر
الى الاعجام ولو كان رسم لكل حرف صورة
لاستغنى عن النقط وذلك موجود في خطوط
العجم وللعربي في ما فعل من ذلك مذهب
وذلك ان حفظ صور قليلة وتصويرها باليد
اسهل من تعاطي الكثير وحفظه فجميع تسعة
وعشرين حرفا انما هي بضع عشرة صورة الهمزة

۲/ و «الف» ــ که همیشه ساکن است ــ به یک شکل هستند، البته لازم بود [واضع خط] با یک نقطه بین آنها فرق می‌گذارد، همان طور که در سایر حروف این کار را کرده است، ولی از آنجا که می‌دید عرب‌ها در تلفظ همزه یکسان نیستند، بعضی آن را به تحقیق[1] و بعضی با تخفیف[2] می‌خوانند ــ و ما این مطلب را در کتاب خط شرح داده‌ایم ــ لذا چون [همزه] همیشه یکسان تلفظ نمی‌شود، [در نگارش نیز] به یک شکل و نماد نشان داده نشده است، پس لازم است با [نماد] نقطه بین آن و بین الف فرق گذارده شود.

ب ـــ ت ـــ ث ـــ: «با»، «تا» و «ثا» به یک شکل هستند و دو حرف «نون» و «یا» نیز در هنگام اتصال به حرف بعد مثل آنها خواهند بود. و تفاوت آنها بدین شکل است: زیر حرف «با» یک نقطه، روی حرف «تا» دو نقطه، روی حرف «ثا» سه نقطه ــ مانند سه سنگ زیر دیگ ــ، روی حرف «نون» یک نقطه و زیر حرف «یا» دو نقطه قرار می‌گیرد. و اگر «یا» بدون نقطه می‌بود کافی بود، زیرا مواردی که شکلشان یکسان است ــ اگر از آنهایی باشند که به سه صورت[3] نمایش داده شوند ــ هر گاه دو مورد باشند کافی است که یکی از آن دو علامت‌گذاری شود

1 تحقیق: در اصطلاح علم قرائت یعنی تلفظ همزه از مخرج خود و با تمامی صفاتش، از جمله نَبر و تیزی آن، مثل تلفظ کامل همزه در کلمه «ثأر». رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۲۳.

2 تخفیف: در اصطلاح علم قرائت به سه حالت در تلفظ همزه اطلاق می‌شود: **الف.** تسهیلِ بینَ بینَ، که عبارت است از تلفظ همزه به نرمی و شبیه یک حرف مدی همجنس آن، مانند تسهیل و به نرمی اداکردن همزهٔ دوم در «ءَأَنذرتهم» که تا حدی شبیه «آنذرتهم» تلفظ می‌شود؛ **ب.** ابدال، که عبارت است از تبدیل کامل همزه به یکی از حروف مدی، مثال: «ثأر» ← «ثآر»؛ **ج.** نقل، که عبارت است از منتقل کردن حرکت همزه به حرف قبلی که عملاً باعث حذف همزه می‌شود، مثال: «اَلاَرض» ← «اَ لَرض». و نیز گاهی به اسقاط یکی از دو همزهٔ کنار هم، تخفیف گفته می‌شود. رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۲۲ ــ ۲۵.

3 ترجمه بر اساس متن اصلی است که در آن عبارت «یصور ثلاثه» آمده است. ولی به نظر می‌رسد که در این عبارت تصحیفی صورت گرفته و به جای ثلاثه، اثنین صحیح باشد، بر این فرض، ترجمه این‌گونه تصحیح می‌شود: «اگر از آنهایی باشند که به دو صورت نمایش داده شوند».

/ ۲/ وَ الالِفُ التي لَاْ تكُون اِلَّا سَاکِنةً صِوُرَةً، وَقَدْ کانَ يَجِبُ ان يَفْرُقَ[1] بَيْنَهُمَا بنقطِةٍ کما فِعَل ذلِکَ في سَايِرالحُرُوفِ، وَلکنّه وَجَد العِرَبَ يختلِفونَ في الهَمْزَةِ. فمِنْهُم مَنْ يُحِقِّق[2] وَمنهم مَنْ يُخَفِّفُ[3]، وَقَدْ بَيّنَا ذلِکَ في کتاب، فَلمّا کانت لَاْ تثبُتُ علي لَفْظٍ وَاحِدٍ لم تُتْرَکْ عَلَيْ صِوُرَة وَاحِدَةٍ، فيَجِبُ الفَرْقُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الالفِ بِالنَّقْطِ.

الخَطّ صح

ب ـــ ت ـــ ث ـــ: اَلبَاُ وَالتَاُ وَالثَاُ صِوُرَة وَاحِدة وَاضِيْفَ اليهُنَّ في الوَصْلِ النُوْنُ وَاليَاُ، و فُرِقَ بَيْنَهُنَّ بان جُعِلَ تَحْتَ اَلبَاءِ نُقطَةٌ واحِدَةٌ وَفَوْقَ اَلتَاءِ ثِنْتانِ وَفَوْق اَلثا ثَلاث ـ کالاثافِيّ ـ وَفَوْقَ النُوْنِ وَاحِدَةَ وَتَحْتَ اَليَا ثِنْتَانِ، وَلو جَعَلَ اَليَا لا نُقطِة تَحْتَهَا لکان ذلِکَ مُغْنِيـًا، مِنْ اجْلِ انّ الاشْيَا المتّفقة في صِوُرَة و ان کانَتْ ممّا يُصِوَرّ ثلثةً[4] فمتي کَانَتْ شيـين[5] کفي انْ يُعْلّمَ[6] احِدهُمَا

1 ای واضعُ الخط.

2 التحقیق ــ فی مصطلح علم القراءة ــ عبارة عن النطق بالهمزة خارجة من مخرجها الذی هو اقصی الحلق کاملة فی صفاتها. انظر: الضباع، ۱۴۲۰: ۲۳.

3 التخفیف هنا ضد التحقیق و هو یشمل التسهیل و الابدال و النقل. و التسهیل عبارة عن النطق بالهمزة بینها و بین الحرف المد المجانس لها، فینطق مثلاً ءأنذرتهم شبیها بـ آنذرتهم، و یقال له «بینَ بینَ»؛ و الابدال عبارة عن اقامة الألف و الواو و الیاء مقامها عوضا منها ای ابدال الهمزة حرف مد من جنس حرکة ما قبلها، فینطق مثلا ثأر و یؤمنون و ذئب هکذا: ثآر و یومنون و ذیب؛ و النقل عبارة عن تعطیل الحرف المستقدم للهمزة من شکله و تحلیته بشکل الهمزة ثم حذفها، فینطق مثلا الأرض هکذا: ا لَرض. انظر: الضباع، ۱۴۲۰: ۲۲ ــ ۲۵.

4 کذا و لعل الصحیح اثنین.

5 ای شیئین، فانهم کانوا یصورون الهمزة نقطة لا رأس عین صغیرة، ثم جروا علی ماکان الخلیل قد ابدعه من قبل و هو وضع رأس عین صغیرة مکان النقطة لتصویر الهمزة.

6 کذا، و الصحیح: يُعَلّمَ.

والالف التي لا تكون الا ساكنة صورة وقد كان
يجب ان يفرق بينهما بنقطة كما فعل ذلك في
سائر الحروف ولكنه وجد العرب يختلفون
في الهمزة فمنهم من يحقق ومنهم من يخفف
وقد بينا ذلك في كتاب فلما كانت لا تثبت
على لفظ واحد لم تترك على صورة واحدة
فيجب الفرق بينها وبين الالف بالنقط
ب ت ث الباء والتاء والثاء صورة واحدة
واضيف اليهن في الوصل النون والياء وفرق
بينهن بان جعل تحت الباء نقطة واحدة
وفوق التاء ثنتان وفوق الثاء ثلاث كالاثافي
وفوق النون واحدة وتحت الياء ثنتان ولو
جعل الياء لا نقطة تحتها لكان ذلك مغنيا من
اجل ان الاشيا المتفقة في صورة وان كانت مما
يصور ثلثة فمتى كانت شيئين كفى ان يعلم احدها

الخط مع

/۳/ و علامت مورد دیگر بی‌علامت بودنش خواهد بود. و هم‌چنین اگر از مواردی باشند که به سه شکل نمایش داده می‌شوند، اگر دو مورد از آنها علامت‌گذاری شوند علامت حرف سوم بی‌علامت بودنش خواهد بود. و این مطلب در همهٔ موارد جاری و ساری است و واضع خط [نیز] این کار را بعداً انجام داده است و شاید او [خود] پایبند این قاعده بوده ولی مردم تغییر داده باشند.

ج ج خ: «جیم»، «حا» و «خا» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] زیر «جیم» یک نقطه قرار می‌گیرد و «حا» بی‌نقطه است و این خود علامت آن است، و[لی] «خا» یک نقطه رویش قرار می‌گیرد، و بعضی افراد در مورد «حا» محکم‌کاری کرده، [برای اطمینان] یک «ح»[کوچک] زیر آن قرار می‌دهند، و [البته] هر کاتبی می‌تواند برای خود روشی اختیار کند، و [در هر حال] واضع خط کوتاهی نکرده است.

د ذ: «دال» و «ذال» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «ذال» یک نقطه قرار می‌گیرد و «دال» بی‌نقطه است. بعضی نیز زیر «دال» یک نقطه می‌گذارند و این کار اطمینان‌بخش‌تر است و برخی از کاتبان روزگار ما ــ و نه قُدما ــ زیر «دال»، یک «د» می‌نویسند.

ر ز: «را» و «زا» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «زا» یک نقطه قرار می‌گیرد و «را» بدون نقطه است. برخی نیز زیر

/۳/ فيَصِيْرَ عِلامَةَ الآخَرَ انَّه لاَعِلامَة لَهُ، وَكذلكَ ان كانت ممّا يُصَوَّرَ ثلثةً فمتي عُلّمَ اثنانِ منها صَارَ عِلامة الباقي انه لاَ عِلامَة لَه؛ وَهذا مَوْجُود في جَمِيْعَ الاُمُوْرِ وَقَدْ فَعَلَ وَاضِعُ الخَطِّ هَذَا فيما بعد ولَعِلّهُ انْ يَكُونَ لزِمَ القياسَ ولكنّ الناسَ غَيَّرُّوا.

ج ج خ: الجِيْمُ وَالحاُ وَالخاُ صُوْرَة واحِدة، تحتَ الجيْم نُقْطَة وَالحاُ غُفْلٌ[۷] وَذَلِكَ عِلامتُهَا وَالخاُ فَوقها نقطَةٌ، وَمن الناسَ مَنْ يُوكّدُ الحا فيجعل تَحتَهَا حاً وَلكلّ كاتب مَا يَخْتَارُهُ وَ واضعُ الخَطِّ مَا قَصَّرَ.

د ذ: الدّالُ وَ الذّالُ صُوْرَة، وَفوق الذّال نُقْطَةٌ وَ الدّال غُفْلٌ، وَمن الناسَ مَنْ يَنْقطِ نُقْطةً تَحْتَ الدّال وَهْوَ[۸] اوْكَدُ، وَمن المُحدَثيْنَ مَنْ يَكْتُبُ تحت الدَّال دالاً.

ر ز: الرّاُ وَالزاي صُوْرَة، وَالنُقْطَة فَوْق الزاي وَ الرّاُ غُفْلٌ، وَمن الناسِ مَنْ يَجْعَلُ تحتَ

---

۷ كذا و الصحيح غفل بالغين المعجمة. و الغفل: ما لا علامة له، من قولهم: قِدح غُفل و هو ما لا علامة فيه من قِداح الميسر فلا غُنم فيه ولا غُرم عليه؛ والغفل ايضاً ما لا علامة فيه ولا اثر عمارة من الارضين و الطرق و نحوها؛ و ايضا كل ما لا سمة عليه من الدواب. انظر: المعجم الوسيط (انيس ابراهيم، ۱۹۸۹: مادة غفل).

۸ كذا بسكون الهاء، و اسكان الهاء من «هو» و «هی» اذا وقعا بعد الواو او الفاء او اللام لهجة عربية قديمة قد وردت فی القراءات القرآنية ايضا، قال ابن الجزری (ت: ۸۳۳ ق) فی النشر: « و اختلفوا فی هاء هو و هی اذا توسطت بما قبلها، فقراه ابوعمرو و الكسائی و ابوجعفر و قالون باسكان الهاء اذا كان قبلها واو او فاء او لام نحو: و هو بكل شیء عليم، فهو خير لكم، لهو خير، و هی تجری، فهی خاويه، لهی الحيوان ...» (ابن الجزری، بی‌تا، ۲: ۲۰۹).

فيصير علامة الآخر أنه لا علامة له وكذلك إن
كانت مما يصور ثلثة فيجعل على اثنان منها صاد علامه
الباقي انه لا علامة له وهذا موجود في جميع
الامور وقد فعل واضع الخط هذا فيما بعد
ولعله ان يكون لزم القياس ولكن الناس غيروا
ج ح خ الجيم والحا والخا صورة واحدة
تحت الجيم نقطة والحا غفل وذلك علامتها
والخا فوقها نقطة ومن الناس من يوكد
الحا فيجعل تحتها حا ولكل كاتب ما يختاره
وواضع الخط ما قصر د ذ الدال والذال
صورة وفوق الذ النقطة والدال غفل ومن
الناس من ينقط نقطة تحت الدال وهو اوكد
ومن المحدثين من يكتب تحت الدال دالا
ر ز الرا والزاي صورة والنقطة فوق
الزاي والرا غفل ومن الناس من يجعل تحت

۴/ «را» یک نقطه می‌گذارند، همان‌گونه که در مورد «دال» عمل می‌کنند، و برخی از کاتبان نیز روی «را» یک «ر» معکوس می‌گذارند.

سـ شـ: «سین» و «شین» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «شین» سه نقطه ــ در یک امتداد ــ قرار می‌گیرد و «سین» بی‌نقطه است. بعضی نیز یک نقطه زیر «سین» و یک «نقطه» روی «شین» می‌گذارند و برخی روی «سین» علامتی مانند یک خط قرار می‌دهند.

صـ ضـ: «صاد» و «ضاد» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] روی «ضاد» یک نقطه قرار دارد و «صاد» بی‌نقطه است. برخی نیز زیر «صاد» یک نقطه می‌گذارند. بسیاری از کاتبان نیز محکم‌کاری کرده، [برای اطمینان] یک «ص» [کوچک] زیر «صاد» می‌گذارند.

و بعضی از افراد مشهور به کتابت، زیر «سین» یک «س» و زیر «عین» یک «ع» کامل می‌نوشتند.

ط ظ: «طا» و «ظا» به یک شکل هستند، [با این تفاوت که] نقطه‌ای روی «ظا» قرار می‌گیرد و «طا» بی‌نقطه است، و برخی زیر آن یک نقطه می‌گذارند. و بعضی از کاتبان زیر «طا» یک «ط» می‌نویسند و همچنین است «عین» و «غین».

فـ قـ: «فا» و «قاف» در هنگام اتصال به حرف بعد به یک شکل هستند و تفاوت آنها

۱۴

۴/ الرّا نُقطة كما فَعَلَ بالدّالِ، وَمن كُتّابِ اللُغَة مَنْ يَجْعَلُ فَوْق الرّا رًا مَقْلُوبَة.

سـ شـ: السّين وَالشين صُوْرة، وفَوْق الشينْ ثلث نُقَطٍ مُصْطَفّةٌ وَالسِيْن غُفْل، وَمن النّاس مَنْ يَجْعَلُ تحت السِين نُقْطة وفَوْق الشين نُقْطة، وَمنهم مَنْ يَجْعَلُ فَوْق السِين كالخَطِّ.

صـ ضـ: الصّاد وَالضّاد صُوْرة، النُقْطَةُ فَوْق الضاد، والصّاد غُفْل، وَمنهم مَنْ يَجْعَلُ تحتَ الصّادِ نقْطة، وَكثيرٌ ممّن يكتب اللُغة يُؤكّدُ ذَلِكَ فيَجْعَلُ تحتَ الصّادِ صادًا وَكَانَ بَعْضُ المُشهّرِين بِكَتْبِ اللُغَة يَكْتُبُ تَحْتَ السِيْن سِيْنًا وَتحت العِيْن عِيْنًا تامّةً.

ط ظ: الطّاَ وَالظاَ صُوْرة، وَالنُقْطَةُ فَوْق الظاَ، وَالطاَ غُفْلُ، وَمنهم مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَهَا نقطةً، وَمِنْ كُتّابِ اللُغَةِ مَنْ يَجْعَلُ تَحْتَ الطّاَ طاً وَكَذلك العَيْن وَالغَيْن.

فـ قـ: الفا وَالقاف صُوَرتهما في الوَصْلِ وَاحِدة، وَيفرّق بينَهُمَا

الرا نقطة كما فعل بالدال ومن كتاب
اللغة من يجعل فوق الرا زا معلوه به س ش
السين والشين صورة وفوق الشين ثلث نقط
مصطفة والسين غفل ومن الناس من يجعل تحت
السين نقطه وفوق الشين نقطه ومنهم من يجعل
فوق السين كالخط ص ض الصاد والضاد
صورة النقطة فوق الضاد والصاد غفل ومنهم
من يجعل تحت الصاد نقطه وكثير ممن يكتب
اللغه يوكد ذلك فيجعل تحت الصاد صادا
وكان بعض المشهورين بكتب اللغة يكتب تحت
السين سينا وتحت العين عينا تامة ط ظ الطا
والظا صوره والنقطة فوق الظا والطا غفل ومنهم
من يجعل تحتها نقطة ومن كتاب اللغة من يجعل
تحت الطا طا وكذلك العين والغين ف ق
الفا والقاف صورتهما في الوصل واحده ويفرق بينهما

/۵/ با [قرار دادن] یک نقطه روی «فا» و دو نقطه روی «قاف» می‌باشد. و اگر کسی روی «فا» هیچ نقطه‌ای نگذارد، کافی است که «قاف» را نقطه‌گذاری کند. و بعضی از قُدما زیر «فا» یک نقطه می‌گذاردند.[۴]

و تفاوت «فا» و «قاف» در هنگامی که جدا نوشته شوند به این است که «قاف» به سمت پایین انحنا می‌یابد و «فا»کشیده نوشته می‌شود.

ک لـ: «کاف» و «لام» به خاطر تفاوت شکلشان نیازی به نقطه‌گذاری ندارند.

[م و]: تفاوت «میم» آخر یا «میمِ» تنها با «واو» در این است که «میم» یک دایرهٔ کوچک است که به سر یک خط خمیده چسبیده و خمیدگی [همچون] پشت و کمر آن است، ولی «واو» یک دایرهٔ کوچک است که به سر یک خط خمیده چسبیده و خمیدگی [همچون] شکم آن است.

[هـ م]: تفاوت «ها» و «میم» ــ که هر دو در اصل [به شکل] دایره هستند ــ در این است که وقتی «ها» در اول یا وسط کلمه قرار گیرد با یک خط در وسطش، به دو نیم می‌شود به همین دلیل با «میم» اشتباه نمی‌شود و وقتی در آخر [کلمه] قرار گیرد خمیدگی [«میم»] باعث تفاوت بین «ها» و «میم» می‌شود.

[ی ن]: و فرق بین «یا» و «نون» در آخر کلمه این است که «یا» برگردانده می‌شود و «نون» خمیدگی و انحنا پیدا می‌کند.

[ز ن]: و تفاوت

۴ این روشی است که در قدیم نزد مغاربه نیز معمول بوده و تا به امروز نیز در مصاحف کشورهای شمال آفریقا مثل الجزایر، تونس و مغرب به‌کار می‌رود. دانی در المحکم می‌گوید: «اهل المشرق ینقطون الفاء بواحدة من فوقها و القاف باثنین من فوقها، و اهل المغرب ینقطون الفاء بواحدة من تحتها و القاف بواحدة من فوقها» (دانی، ۱۴۰۷: ۳۷).

/۵/ بنقطِة عِلي آلفَاءِ وَبنُقطِتَيْن عِلَيْ القَافِ، وَمَنْ لم يَنْقطِ آلفَاَ وَجعِلها غُفْلًا كفاه ان ينقطِ القَاف، وَقَدْ كانَ من المُتَقدمِيْن مَنْ يَجعِلُ تحِتَ آلفَاءِ نُقْطِةً،[۹] وَقَدْ فُرِق بيْنَ آلفَاءِ وَالقافِ بالقَطِع وَالانْفرَاد بانْ عِرِّقَتِ[۱۰] القاف وَتُرِكَتِ آلفَاُ مَمْدُودةً.

ک لـ: وَآلكَافُ وَاللّامُ استَغنَيَاْ عِن النقطِ لاختِلافِ شَكْلَيْهما.

وَالفرْق بَيْنَ الميم اذا كانَتْ طِرَفًا اَوْ منفرِدةً وَبين الوَاوِ انّ المِيْمَ دَايرَةٌ صِغَيْرَةٌ مُلْصِقَةٌ الي رَاسّ التَعْرِيقة يكون ظهرًا لَهَاْ، وَالوَاو دَايرَة صِغَيرَة مُلْصِقَة الي رَاسّ التَعْرِيقة تكونُ بَطْنًا لَهَاْ.

وَالفرْق بَيْن آلهَاءِ وَالمِيْم ــ وَاصِلهما دايرَتانِ ــ انّ آلها تُشَقُّ بخطٍّ اِذاْكَانَتْ اوّل كَلِمَة اَوْ حَشْواً فَلَاْ تَلْتبِس بالميم وَاذَاكَانَتْ طِرَفًا كَانَ التَعْرِيْقُ فَرْقًا بَيْنَ آلهَاءِ و المِيمِ. فيها صح

وَجُعِلَ الفَرْق بَيْنَ آليَاءِ والنُوْنِ في الطِرَفِ انّ آليَا تُرْجعُ وَالنُونُ تُعرَّق.

وَجُعِل الفَرْق

۹ لا يخفى ان هذاكان مذهب المغاربة ايضا و هم الى الان ينقطون الفاء و القاف فى مصاحفهم هكذا. قال الدانى (ت ۴۴۴ق) فى المحكم: «اهل المشرق ينقطون الفاء بواحدة من فوقها و القاف باثنين من فوقها، و اهل المغرب ينقطون الفاء بواحدة من تحتها و القاف بواحدة من فوقها» (الدانى، ۱۴۰۷: ۳۷).

۱۰ التعريق ــ كما عرفه ابوحيان التوحيدى ــ هو ابراز النون والياء و ما شبههما مما يقع فى اعجاز الكلمة. انظر: البهنِسى العفيف، ۱۹۹۵: ۲۱.

بنقطة على الفاء وبنقطتين على القاف ومن لم ينقط
الفا وجعلها غفلا كفاه ان ينقط القاف وقد كان
من المتقدمين من يجعل تحت الفاء نقطة وقد
فرق بين الفاء والقاف بالقطع والانفراد بان
عرقت القاف وتركت الفا ممدودة   ك ل
والكاف واللام استغنيا عن النقط لاختلاف
شكليهما والفرق بين الميم اذا كانت طرفا او
منفردة وبين الواو ان الميم دايرة صغيرة ملصقة
الى راس التعريقة يكون ظهرها الها والواو دايرة
صغيرة ملصقة الى راس التعريقه تكون بطنها الها
والفرق بين الهاء والميم واصلهما دايرتان ان الها   فيهما صح
تشق بخط اذا كانت اول كلمة او حشوا فلا
تلتبس بالميم واذا كانت طرفا كان التعريق فرقا
بين الهاء والميم وجعل الفرق بين الباء والنون
في الطرف ان الباء ترجع والنون تعرق وجعل الفرق

/۶/ بین «زا» و «نون» در زمانی که خمیدگی و انحنا پیدا می‌کند در این است که خمیدگی و انحنای «نون» ــ در مقیاس خط کاتب و روش و عادت نوشتنش ــ از «زا» بزرگ‌تر و وسیع‌تر است.

و بدان که واضع این شکل‌ها آنها را از یک خط و یک دایره و قوسی از دایره برگرفته است، و اگر تو خود دقت کنی این را می‌یابی، سپس این سه را با یکدیگر درآمیخته و این [علائم] از آنها به دست آمده است. و اگر کسی بخواهد به جای این حروف که ــ در اثر نبود نقطه یا جابه‌جایی آن ــ باعث تصحیف می‌شوند حروف دیگری وضع کند می‌تواند، همان‌طور که این کسان ــ که خود حروفی را وضع می‌کنند و آنها را «ترجمه» می‌نامند ــ چنین می‌کنند.

باب شکل (زیر و زبر و علامت‌گذاری)

شَکل و علامت‌گذاری بر دو نوع است: در نوشته‌های معمولی، در قرآن.

الف. شکل و علامت‌گذاری نوشته‌های معمولی[5]: از آنجا که حالات حروف به وسیلهٔ حرکات و سکون تفاوت می‌کند و حرکات سه تا و سکون یکی است [و حروف یا متحرک‌اند یا ساکن]، به ناچار برای حرکات سه علامت و برای سکون

[5] به آن «شکل الشعر» نیز گفته می‌شود و از ابتکارات خلیل بن احمد فراهیدی (د ۱۷۰ق) است. رک: دانی، ۱۴۰۷: ۲۲. لازم به ذکر است که بعد از ابتکار خلیل، سایر دانشمندان آن زمان تا مدت‌های مدید از استفاده‌کردن علائم خلیل در مصاحف خودداری می‌کردند، دانی (د ۴۴۴ق) در المحکم می‌گوید: «و ترک استعمال شکل الشعر و هو الشکل الذی فی الکتب الذی اخترعه الخلیل فی المصاحف الجامعة من الامهات و غیرها اولی و احق اقتداء بمن ابتدأ النقط من التابعین و اتباعا للائمة السالفین» (همانجا). و از کتبی که در فن «ضبط المصحف» تألیف شده استفاده می‌شود که مغاربه حتی تا اوائل قرن چهاردهم هجری نیز روش خلیل را کاملاً نپذیرفته بودند و بیشتر به استفاده از نقطه به جای فتحه، ضمه و کسره تمایل داشته‌اند. به عنوان مثال مارغنی تونسی (د ۱۳۴۱ق) کتابی به نام «دلیل الحیران» در شرح منظومهٔ «مورد الظمآن» سرودهٔ خرّاز متوفای اوائل قرن هشتم ق تألیف کرده است که ناظم و شارح هر دو در کیفیت علامت‌گذاری مصاحف با استفاده از نقطه ــ یعنی روش ابداعی ابو الاسود ــ به طور مبسوط سخن گفته‌اند ولی مشارقه خیلی پیش از مغاربه از علائم خلیل در مصاحف استفاده کردند.
←

/۶/ بَيْنَ الزاي وَالنُوْن اذا عُرِّقت انّ النُوْنَ تكون اوسَعَ مِن الزاي بحِسَب ما يَرْسَمُهُ الكاتبُ وَتجرّي عَادَتهُ عليه.

وَاعلم انّ وَاضع هذه الصُوَرَ انّما اخذَهَا مِنْ خَطٍّ وَدايرّةٍ وَقَوْسٍ من دَايرّة، وَاذا تامَّلْتَ ذَلِكَ وَجَدتَهُ، ثُمَّ مَزَجَ هذه الثلثة بَعْضَهَا بِبَعْضٍ فجآ منها هَذَاْ ٥ وَلَوْ ارَادَ مُرِيْدٌ اَنْ يَضَعَ مَوْضع هذه الحِرُوف ــ التي وَقَعَ بِهَا التَصْحِيْفُ مَتي أُغْفِل النَقْطِ اَوْ وَقَعَ النَقْطِ غَيْرَ مَوْقِعِهِ ــ لامْكَنَهُ، كما يَفْعِل هاوَلآءِ[11] الذين يضعِونَ حُرُوفًا يُسَمُّونها التَرْجمَةَ.

بَابُ ذِكْرِ الشَكْلِ

اَلشَكْلُ على ضَرْبَيْنِ: شَكْلِ الدفَاتِرِ وَشَكْل المَصَاحِف.

الاوّل شَكْل الدفَاتِرّ[12]: لمَّا كانَتْ الحِرُوف تختلِفُ احْوالُهَا بالحِرّكَاتِ وَالسُكون، وَالحِرّكات ثلث وَالسُكُونُ وَاحِد، وَلَاْ تخلوا مِنْ ذَلِكَ وَجَبَ ان يُجْعَلَ للحِرّكَاتِ ثلاث عَلامَات وَللسّكون

[11] كذا و المراد: هؤلاء.

[12] و يقال له «شكل الشعر» ايضا، و هو من وضع الخليل بن احمد الفراهيدى (ت ۱۷۰ق) . انظر: الدانى، ۱۴۰۷: ۲۲. و لم يستعمل نُقّاط المصاحف و اهل القراءات شكل الدفاتر او شكل الشعر فى المصاحف اقتداء بالسلف من النقاط، قال الدانى: «و ترك استعمال شكل الشعر و هوالشكل الذى فى الكتب الذى اخترعه الخليل فى المصاحف الجامعة من الامهات و غيرها اولى و احق اقتداء بمن ابتدأ النقط من التابعين و اتباعا للائمة السالفين » (المصدر السابق). و يظهر من الكتب المؤلفة فى ضبط المصاحف ان المغاربة كانوا ملتزمين بضبط مصاحفهم بطريقة النقط و ترك علامات الخليل حتى فى اوائل القرن الرابع عشر فان المارغنى التونسى (ت۱۳۴۱ق) فرغ من تأليف كتابه « دليل الحيران » فى سنة ۱۳۲۵ق و هو شرح منظومة« مورد الظمآن » للخرّاز المتوفى فى اوائل القرن الثامن، و قد بسط الناظم و الشارح الكلام فى كيفية ضبط كلمات المصحف بالنقط لا بعلامات الخليل. و اما المشارقة فسرعان ما اقبلوا على علامات الخليل و استحسنوها لضبط مصاحفهم و تركوا النقط المدوّر. قال الدكتور حَمَد: « يبدو ان الشكل المستطيل الذى وضعه الخليل بدأ يستعمل فى المصاحف فى اواخر القرن الثالث و اوائل القرن الرابع خاصة فى بيئة العراق ... لكن بلاد المغرب و الاندلس ظلت على ما يصور الدانى متمسكة بالطريقه القديمة... .» (قدورى، ۱۴۰۲: ۵۲۱). هذا ما ذهب اليه الدكتور حمد و لكن هذه الرسالة التى نحن بصدد تحقيقها ــ وهى تصنيف ابن السراج المتوفى سنة ۳۱۶هـ و هو من المشارقة ــ تبين لنا ان المشارقة ايضا لم يتركوا تماما النقط المدور فى القرن الرابع. واذا راجعنا الى كلمات بعض الاعلام فى هذا القرن مثل ابن مجاهد (ت ۳۲۴ق) و ابن المنادى (ت ۳۳۶ق) نستنتج انهم بدأوا يقبلون فى هذا القرن على علامات الخليل و يستحسنونها لضبط المصاحف شيئا فشيئا، فان ابن مجاهد ــ على ما نقل عنه الدانى ــ قال: « و الشكل و النقط شيء واحد غير ان فهم القارئ يسرع الى الشكل اقرب مما يسرع الى النقط ...» (الدانى، ۱۴۰۷: ۲۳) و«قال ابن المنادى: و ان جعلت بعضه مدورا و بعضه بشكل الشعر فغير ضائر » (الدانى، ۱۴۰۷: ۲۲).

بين الزاي والنون اذا عرفت ان النون تكون اوسع
من الزاي بحسب ما يرسمه الكاتب وتجري عادته
عليه واعلم ان واضع هذه الصور انما اخذها
من خط ودايرة وقوس من دايرة واذا تاملت ذلك
وجدته ثم مزج هذه الثلثه بعضها ببعض فجا
منها هذا ه ولو اراد مرتب ان يضع موضع هذه
الحروف التي وقع بها التصحيف مع اغفال النقط
او وقع النقط غير موقعه لامكنه كما يفعل
هاولاء الذين يضعون حروفا يسمونها الترجمة

باب ذكر الشكل

الشكل على ضربين شكل الدفاتر وشكل المصاحف
الاول شكل الدفاتر لما كانت الحروف تختلف
احوالها بالحركات والسكون والحركات ثلث
والسكون واحد ولا تخلو من ذلك وجب
ان تجعل للحركات ثلاث علامات وللسكون

/۷/ یک علامت وضع شده‌است، زیرا سکون فقط یک نوع است.

[علامت ضمه]:

از آنجا که ضمه، برگرفته از «واو» و جزئی از آن است، علامت آن را «واوی» کوچک قرار داده‌اند، و منظورم از کوچک این است که اگر با سایر واوهایی که در خط همان کاتب است مقایسه شود کوچک[تر] خواهد بود، بعضی نیز ضمه را ــ وقتی نشانۀ اعراب باشد ــ به شکل یک خط در جلوی حرف نمایش می‌دهند و اگر تنوین نیز به همراه آن باشد، دو خط می‌گذارند، در نتیجه [همۀ حرکات یکسان می‌شوند و] تفاوت حرکات در جایگاه آنها خواهد بود نه در شکلشان.

[علامت فتحه]:

فتحه را با «الفی» کوچک که اندکی خوابیده و کج است نمایش داده‌اند تا با «الف» [معمولی] که ایستاده است متفاوت باشد، و [این «الف» کج] روی حرف قرار داده می‌شود.

[علامت کسره]:

کسره نیز مثل فتحه ولی زیر حرف قرار می‌گیرد، در نتیجه این دو علامت با توجه به جایگاهشان از هم متمایز می‌شوند [نه با شکلشان]. [البته] مردم در مورد شکل کسره دو دسته هستند: بعضی آن را کاملاً مانند فتحه ولی زیر حرف قرار می‌دهند، یعنی «بِکرٌ» را به همین شکل می‌نویسند و بعضی در نحوۀ کج کردن و خواباندن آن به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند و این‌گونه می‌نویسند: «ﺑـِکرٌ»، و من این را بیشتر می‌پسندم زیرا با فتحۀ حرف زیرش اشتباه نمی‌شود.

[علامت سکون]:

حرف ساکن نیز نیازی به علامت خاصی ندارد، زیرا علامتِ

→ بعضی معتقدند علائم خلیل از اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم ــ و مخصوصاً در عراق ــ در مصاحف وارد شد. (رک: قدوری، ۱۴۰۲: ۵۲۱)، ولی همین رساله‌ای که در صدد ترجمه و تحقیق آن هستیم و در قرن چهارم توسط ابن سراج تألیف شده و دربارۀ کیفیت علامت‌گذاری مصحف با نقطه به طور مبسوط سخن گفته خود شاهد زنده‌ای است بر این حقیقت که مشارقه نیز در قرن چهارم هنوز به علائم خلیل رو نیاورده بودند، و اگر به گفتۀ برخی بزرگان این قرن مثل مجاهد (د ۳۲۴ق) و ابن منادی (د ۳۳۶ق) رجوع کنیم می‌توانیم حدس بزنیم که مشارقه در قرن چهارم آرام آرام شروع کردند به روی آوردن به علائم خلیل. به عنوان مثال ابن مجاهد ــ طبق نقل دانی از او در المحکم ــ می‌گوید: «و الشکل و النقط شیء واحد غیر ان فهم القارئ یسرع الی الشکل اقرب مما یسرع الی النقط ...» (دانی، ۱۴۰۷: ۲۳) و نیز ابن منادی ــ طبق نقل دانی از او در المحکم ــ می‌گوید: «و ان جعلت بعضه مدورا و بعضه بشکل الشعر فغیر ضائر» (دانی، ۱۴۰۷: ۲۲).

/۷/ عَلامة وَاحِدة لان السُكون ضَرْب وَاحِد؛ فلمّا كانَتْ الضمّة من الوَاو وَهي جُزؤٌ منها جعلوا عَلامتها وَاوًا صَغيْرَةً، وَمَعْنَي قَوْلي صَغيْرَة انها اذا اضيْفَت الي الوَاوَات التي في خَطِّ ذَلِكَ الكاتب كانَتْ صَغيْرَةً. وَمِنَ النَاس مَنْ يَجْعَلُ الضمّةَ اذا كانَتْ اِعرَابًا خَطًّا بَيْنَ يدي الحَرْف فان كانَ مَعَهُ تنوين جعلهما خَطّين، فيكون الفَرْقُ بين سَايرُ الحرَكَاتِ في وَضْع الخَطِّ لا في صُوْرَته. وَجعلوا للفَتحِ الفًا صَغيْرَةً وَاُضْجعَتْ بَعْض الاِضْجَاع لتُخَالِفَ قيامَ الالف، فَصُيِّرَت مِنْ فَوْق الحَرْفِ. وَجُعِلت الكَسْرَة مثلها مِنْ تحت الحَرْفِ، فتبيَّنَتْ كُلُّ وَاحدةٍ من صَاحِبتها لاختلاف وَضْعِهَا ؛• وَالناس في شَكْل الكسْرَة عَلي ضَرْبين منهم مَنْ يجعَلهَا مِنْ تَحْت، نظيره[۱۳] النَصْبَة مِنْ فَوق، فيَكتبُ بِكْرٌ هكذا، وَمنهم مَنْ يُخَالِفُ اضجاعَها فيكتبُ بـِكْرٌ هكذا، وَهْوَ احَبُّهُمَا اليَّ لانها لا تختلِطِ بفَتْحة حَرْفِ تحتَها. وَبَقِي الحَرْفُ السَاكن غيرَ مُحْتَاجٍ اِلي شَكْلٍ لانَّ عَلاْمَةَ

[۱۳] کذا، و الظاهر ان الصحیح «نظیر» بلا هاء.

علامة واحدة لأن السكون ضرب واحد فلما كانت
الضمة من الواو وهي جزء منها جعلوا علامتها واوا
صغيرة ومعنى قولي صغيرة أنها إذا أضيفت إلى
الواوات التي في خط ذلك الكاتب كانت صغيرة ومن
الناس من يجعل الضمة إذا كانت إعرابا خطا
بين يدي الحرف فإن كان معه تنوين جعلها خطين
فيكون الفرق بين سائر الحركات في وضع الخط
لا في صورته وجعلوا للفتح ألفا صغيرة وأضجعت
بعض الإضجاع لتخالف قيام الألف قصيرة من
فوق الحرف وجعلت الكسرة مثلها من تحت الحرف
فتبينت كل واحدة من صاحبتها لاختلاف وضعها
.. والناس في شكل الكسرة على ضربين منهم من يجعلها
من تحت نظيرة النصبة من فوق فيكتب بكر
هكذا ومنهم من يخالف إضجاعها فيكتب بكر هكذا
وهو أحبهما إلي لأنها لا تختلط بفتحة حرف تحتها
وتعري الحرف الساكن غير محتاج إلى الشكل لأن علامة

/۸/ سکونش بی‌علامت بودنش است، و [به عبارت دیگر] حرکت صدایی است که با [خودِ] حرف متحرک فرق دارد، پس لازم است که ــ مانند حرف ــ علامتی داشته باشد؛ ولی سکون صدای [خاصی] نیست [پس نیازی به علامت ندارد]. اما از آنجا که بیشتر وقت‌ها کاتبان علامت‌ها را نمی‌گذارند ــ خصوصاً در کلماتی که همه با آنها آشنا هستند و [بی علامت بودنشان] باعث اشتباه نمی‌شود ــ لازم است برای حرف ساکن نیز علامتی وضع شود تا معلوم شود که [حرف بی‌علامت] عمداً علامت‌گذاری نشده یا سهواً؟ بر این اساس، اهل بصره علامت آن را یک «خ» قرار داده‌اند[۶] و آن را از کلمۀ «خفیف» برگرفته‌اند، هم‌چنان‌که علامت حرف مشدّد را «ش» قرار داده و آن را از کلمۀ «شدید» برگرفته‌اند، و کلمۀ «بَکْر» را به همین شکل ــ با یک «خ» بدون خمیدگی و انحنا ــ می‌نویسند و البته بعضی از آنها «خ» را کامل می‌نویسند؛ و دیگران علامت حرف ساکن را یک «م» قرار داده‌اند و آن را از کلمۀ «مُسکّن» برگرفته‌اند. البته من خط بعضی از علمای قدیمی زبان عربی را دیده‌ام که روی حرف ساکن یک «م» کامل و خمیده می‌گذارند و عده‌ای [از کسانی که «م» می‌گذارند] فقط به دایرۀ «میم» اکتفا می‌کنند[۷] و مثلاً «بکْر» را به همین شکل فقط با یک دایره می‌نویسند.[۸]

و در حروف، تشدید، اماله و ادغام وجود دارد.

[علامت تشدید]: حرف مشدد با «ش» علامت‌گذاری می‌شود[۹] و آن را

۶ مشهور است که این علامت از ابتکارات خلیل است، مارغنی می‌گوید: «... مذهب الخلیل و اصحابه ان علامةالسکون خاء ...» (مارغنی، ۱۴۱۵: ۲۱۵). دانی نیز پیش‌تر این علامت را به سیبویه و پیروانش نسبت داده و گفته است: «و اهل العربیة من سیبویه و عامةاصحابه یجعلون علامته خاء ...» (دانی، ۱۴۰۷: ۵۱). و امروزه نیز در بیشتر مصاحف به همین شکل عمل می‌شود.

۷ البته مارغنی معتقد است که این دایرۀ تو خالی برگرفته از روش اهل حساب و ریاضی است چه اینکه آنها در خانۀ خالی از عدد یک دایرۀ کوچک به علامت خالی بودن از عدد قرار می‌دادند. (مارغنی، ۱۴۱۵: ۲۱۵).

۸ و این روش اهل مدینه بوده است، دانی گوید: «و اهل المدینة یجعلون علامته دارة صغیرة فوق الحرف» (دانی، ۱۴۰۷: ۵۱). این روش هنوز در نزد مغاربه و در کشورهای شمال آفریقا مثل تونس، الجزایر و مراکش متداول است.

۹ و این علامت روش خلیل، سیبویه و پیروان آنهاست. رک: دانی، ۱۴۰۷: ۵۰.

/۸/ سُکُونه انّه لَاْ عِلَامَة عِلیه وَالحِرْکة صِوْت غیرّ المتحرِّک فوَجَب اَنْ تکُونَ لَهُ صُوْرّة کالحَرْفِ، وَالسّکون لَیْسّ بصِوْت، ولٰکن لمّاکان الکاتب یَدَعُ الشَکْلَ کَثیْرًا وَ لَاسِیَّما في مَاْ لَاْ یُلْبِسّ و مَاْ قَدْ اُنِّسّ به من الکلامِ، احتِیج الي عِلامةٍ للسّاکن لیُعلم هَلْ تُرِکَ شَکْلُهُ اغفالًا لَهُ ام تَعمُّدًا، فَجَعَل اَهْلُ البصِرة عِلامة ذٰلِکَ خَاًءً،[۱۴] یُرِیدونَ آلخا مِنْ خَفِیْفٍ، کَمَا انّهم جعَلوا عِلامَة المُشَدَّد شِیْنًا، یُرِیدونَ الشِیْنَ من شَدِیدٍ، فیکتبونَ بَکْرّ هکذا خاً بلا تَعْرِیق، وَمنهم مَنْ یُتِمّ الخآ، وَامَّا غیرُهم فیجعِل عِلامة السّاکِن مِیمًا، یُرِیدون بذلِکَ اوّل مُسَکّن، وَقَدْ رَایتُ خطّ بعض المتقدمین مِنْ اهْلِ اللُغَةِ یَکْتُبُ عِلي السّاکِن میمًا، معرّقةً تامّةً، وَقَدْ استغني عَنْ تمامِهَا مَنْ یَشْکُلُ بدایرَتها[۱۵] فقطِ غَیْرّ معرّقة فَصِارُوا یکتبونَ بَکْرّ هکذا بدایرّة فقطِ ٥[۱۶] وَیقَعُ في الحِروفِ التَشْدِید وَالامالة[۱۷] وَالادْغَام٥ فالحَرْف المُشَدّد یُشْکَلُ بشین[۱۸] یُرَادُ

۱۴ المعروف انه من وضع الخلیل کما اشار الیه المارغنی (ت ۱۳۴۱ق) فقال: « ... مذهب الخلیل و اصحابه ان علامة السکون خاء ...» (المارغنی، ۱۴۱۵: ۲۱۵). و نسبه الدانی الی سیبویه و عامة اصحابه فقال: «و اهل العربیة من سیبویه و عامة اصحابه یجعلون علامته خاء ... » (الدانی، ۱۴۰۷: ۵۱). و علیه العمل فی اکثر المصاحف الان.

۱۵ هذا و قد ذهب المارغنی الی انهم «اخذوها مما تقرر عند اهل الحساب من جعل دارة صغیرة فی المنزل الخالیة [کذا] من العدد دلالة علی الخلو، فما [کذا، والصحیح: فلّما] کان الحرف الساکن خالیا من الحرکة جعلوا علیه تلک الدارة دلیلا علی خلوه من الحرکة» (المارغنی، ۱۴۱۵: ۲۱۵).

۱۶ کان هذا مذهب اهل المدینة، قال الدانی: «و اهل المدینة یجعلون علامته دارة صغیرة فوق الحرف» (الدانی، ۱۴۰۷: ۵۱). و علیه العمل الیوم فی اکثر المصاحف فی بعض بلدان شمال افریقیا مثل المغرب و تونس و الجزائر.

۱۷ الامالة لغة التعویج او الاحناء و اصطلاحا تقریب الفتحة من الکسرة و الالف من الیاء من غیر قلب خالص و لا اشباع مبالغ فیه (الضباع، ۱۴۲۰: ۲۸).

۱۸ و هذا مذهب الخلیل و سیبویه و اصحابهما. انظر: الدانی، ۱۴۰۷: ۵۰.

سكونه انه لا علامة عليه والحركة صوت غير المتحرك
فوجب ان تكون له صورة كالحرف والسكون
ليس بصوت ولكن لما كان الكاتب يدع الشكل كثيرا
ولا سيما في ما لا يلبس وما قد انس به من الكلام احتيج
الى علامة للساكن ليعلم هل ترك شكله اغفالا
له ام تعمدا فجعل اهل البصرة علامة ذلك خا
صغيرة من الخاء من خفيف كما انهم جعلوا علامة
المشدد شينا صغيرة من الشديد مشابه فيكتبون
بكسر هكذا اخا بلا تعريق ومنهم من يتمم الخا
واما غيرهم فيجعل علامة الساكن ميما صغيرة من
بذلك اول مسكن وقد رايت خط بعض المتقدمين
من اهل اللغة يكتب على الساكن ميما معرقة
تامة وقد استغنى عن تمامها من يشكل بدائرتها
فقط غير معرقة فصاروا يكتبون بكسر هكذا بدائرة
فقط ٥ ويقع في الحروف التشديد والامالة
والادغام ٥ فالحرف المشدد يشكل بشين صغيرة د

/۹/ از کلمهٔ «شدید» گرفته‌اند همچنان که پیش از این به آن اشاره کردم.

[علامت اماله]:

اماله یعنی متمایل کردن «الف» و فتحه به سمت «یا»[۱۰]، «الف» مثل «الف» کلمهٔ «عامر»، که شایسته است زیر آن خطی برگشته مثل «ی» برگشته گذارده شود، و همچنین فتحهٔ اماله‌شده ــ مثل فتحهٔ کلمهٔ «نعمة» ــ که با یک فتحه روی «میم» و یک کسره زیر آن علامت‌گذاری می‌شود.

[علامت همزه]:

همزه را در کتاب خط توضیح داده‌ام. و همه بر این امر اتّفاق نظر دارند که ــ به خاطر نزدیکی مخرج آن با [مخرج] «عین» در حلق ــ آن را با یک «عین» علامت‌گذاری کنند[۱۱]؛ آیا ندیده‌ای که علمای زبان عربی وقتی می‌خواهند همزه را با حرفی غیر از خودش نمایش دهند تا مشخص شود، به جای آن «عین» می‌گذارند و [مثلاً] می‌گویند: قرأ مثل قَرَع، و قراءة مثل قراعة؟

[علامت همزهٔ تسهیل‌شده]:

علامت همزهٔ تسهیل‌شده کلمهٔ «بین» است که روی این نوع همزه نوشته می‌شود و منظورشان این است که این همزه «بین بین[۱۲]» تلفظ می‌شود.

[علامت الف وصل]:

علامت الف وصل کلمهٔ «صل» است که روی الف وصل نوشته می‌شود تا نشان دهند که وقتی قبل از آن حرف دیگری باشد در هنگام تلفظ [و نه نگارش]، «الف» حذف می‌شود.

[علامت مدّ]:

علامت مدّ این است که روی الف ممدوده می‌نویسند: «مُدّ» [مد یا مد بده]. و الف ممدوده دو حرف است: یک «الف» ساکن که بعدش همزه قرار دارد.

[علامت الف مقصوره]:

و روی الف مقصوره می‌نویسند: «قصرٌ».

[علامت همزه با صدای کوتاه و کشیده]:

و در مورد همزه با صدای کوتاه بعضی از علما

---

۱۰ اماله یعنی «کج یا منحنی کردن چیزی» و در اصطلاح قرائت یعنی «تلفظ فتحه شبیه به تلفظ کسره و تلفظ الف شبیه به تلفظ حرفِ «ی»، بدون اینکه کاملاً به کسره و «ی» تبدیل شوند». رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۲۸.

۱۱ این نیز از ابتکارات خلیل بوده است، دانی گوید: «ثم جعل الخليل بن احمد الهمز و التشديد و الرَوم و الاشمام» (دانی، ۱۴۰۷: ۶).

۱۲ اصطلاح «بین بین» در صفحهٔ ۱۰ توضیح داده شده است.

/۹/ بذلک الشِيْنَ من شَدِيْدٍ كَمَا ذكرْتُ لَکَ. واَمّا الاِمَالةُ فان تنحو بالالفِ والفتحة نحو اليا، فالالف نحو عَامرٍ. فحق الالف ان تجعل تحتها خَطًّا ترْجِعهُ رَجْعَ اليا، وكذلكَ الفتحة الممالة ــ نحو فتحة «نعمَة» ــ تشكَلُ فوق الميم فتحةً وَتحتها كسْرة. واَمَّا الهَمْزَة فقد بَيّنتُهُ في «كتاب الخطِّ»، وقَدْ اُجمِعَ علي تَعْليمها بِعَيْنٍ[۱۹] لِقُرْبِ مَخْرَج العَين من الهَمزَةِ في الحَلْقِ. الآ تري اَنّ اهْلَ اللُغَة اِذَا ارَادُوا ان يمثّلوا الهَمْزة بحرْفٍ غَيْرِهَا لتبين جعلوا مَوْضعها عَيْنًا، فَيقُوْلُوْنَ قرَأ مثل قَرَع وقِـرآة مثل قِرَاعَة؟ واَمّا الهَمْزَة الملبّنة[۲۰] فقد كتبوا فوْقها «بين»، يُرِيدونَ انّها «بين بَيْن».[۲۱] واَلف الوَصْل كتبوا فَوْقها «صِلْ» ليُعْلِمُوا انّها تَسْقطُ مِنَ اللفظِ اذاكانَ قبلها غيرُهَا. ويكتبُون فَوْق الالف الممدُودة «مُدّ»، والالف المَمْدُودة حرْفَان: الِفٌ سَاكِنَةٌ بعدَهَا هَمْزَة. ويكتبون فوق الالفِ المَقْصورَةِ «قَصْرٌ». فامَّا الهَمْزة المقصورة فمنهم مَنْ

---

۱۹ و هذا من وضع الخليل ايضا.قال الدانی: « ثم جعل الخليل بن احمد الهمز و التشديد و الرَوم و الاشمام» (الدانی، ۱۴۰۷: ۶).

۲۰ كذا و الصحيح: المليّنة بالياء.

۲۱ «بين بين» مصطلح قِرائیّ و قد سبق توضيحه فی الصفحة ۱۰ فراجع.

بذلك الشين من شديد كما ذكرت لك واما الامالة
فان نحو بالالف والفتحة نحو اليا فالالف نحو ما من
فوق الالف ان تجعل تحتها خطا ان رجعة رجع اليا
وكذلك الفتحة الممالة نحو فتحة نعمه تشكل فوق
الميم فتحة وتحتها كسرة واما الهمزة فقد
بينته في كتاب الخط وقد اجمع على تعليمها بعين
لقرب مخرج العين من الهمزة في الحلق الا ان
ان اهل اللغة اذا ارادوا ان يمثلوا الهمزة بحرف
غيرها التبس جعلوا موضعها عينا فيقولون قرا
مثل قرع وقراة مثل قراعة واما الهمزة
الملينة فقد كتبوا فوقها بين بين وزانها بين
بين والف الوصل كتبوا فوقها صل ليعلموا انها
تسقط من اللفظ اذا كان قبلها غيرها ويكتبون فوق
الالف الممدود مدة مد والالف الممدود مدة حرف
الف ساكنة بعدها همزة ويكتبون فوق الالف
المقصورة قصر فاما الهمزة المقصورة فمنهم من

/۱۰/ قبل از «الف» [کرسی همزه] یک «ع» می‌گذارند و اگر همزه صدای کشیدۀ «آ» داشته باشد علامت همزه را بعد از «الف» قرار می‌دهند و من نیز این روش را برمی‌گزینم. و بعضی‌ها برای همزه با صدای کوتاه نیز ــ مثل الف [مقصوره] ــ کلمۀ «قَصرٌ» را می‌نویسند، ولی در روشی که من برگزیده‌ام ــ اگر به کار گرفته شود ــ نیازی به نوشتن کلمۀ «قصر» یا «مَدٌّ» نیست.

[روش‌های وقف و علائم آنها]:

و بدان که عرب‌ها در مورد وقف بر آخر کلمه‌ای که در حال وصل متحرک است و در هنگام وقف حرفی به آخرش اضافه نمی‌شود[۱۳]، روش‌های متفاوتی دارند: وقف بر مرفوع و مضموم به چهار روش صورت می‌گیرد: اشمام[۱۴]، غیر اشمام ــ مثل وقف بر مجزوم و ساکن ــ، رَوم[۱۵] و تشدید.[۱۶]

سیبویه[۱۷] گفته است هر یک از اینها علامتی دارند: علامت [وقف به] اشمام یک نقطه است. و علامت [وقف بر] کلمه‌ای که در حکم مجزوم و ساکن است یک «خ» است. و علامت [وقف به] روم یک خط در مقابل حرف است. و علامت [وقف به] تشدید یک «ش» است.

اشمام [مثل] عبارت: «هذا خالد»، «هذا فرج» و «هذا یجعل».

روم مثل: «هذا احمد»، گویی متکلم می خواهد زبانش را [کاملاً] از جای خود بلند کند ولی [این کار را نمی‌کند]. اشمام فقط در حالت رفع به کار می‌رود و عبارت است از: غنچه کردن لب‌ها ولی صدایی از آن به گوش نمی‌رسد

۱۳ منظور از اضافه شدن حرف این است گاه ممکن است در هنگام وقف، حرفی به آخر کلمه افزوده می‌شود، مانند:
الف. هاء سکت در کلماتی مانند ارم و غلامة و فیمَ که جایز است در هنگام وقف، این‌گونه وقف شوند: ارمِه و غلامیه و فیمه؛ **ب.** الفی که به آخر اسم منوّن منصوب افزوده می‌شود؛ **ج.** هاء تأنیث؛ چه اَینکه علامت تأنیث ــ طبق گفتۀ سیبویه ــ در هنگام وصل تاء است و هنگام وقف باید به آخر کلمه هاء افزود. رک: سیبویه، بی‌تا: ۱۶۱ــ ۱۶۶.

۱۴ اشمام یعنی «بو و رایحۀ چیزی را به مشام کسی رساندن مثلاً «اشممته الطیب، ای رایحۀ عطر را به مشام او رساندم» و در اصطلاح علم قرائت یعنی «غنچه کردن لب‌ها بعد از ساکن کردن حرف مضموم در هنگام وقف»، لازم به ذکر است که اشمام فقط در مورد حرف مضموم به کار می‌رود. رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۴۷. ←

/۱۰/ يَكْتبُ قَبْلَ الالف عِيْنًا. وَان كانَتْ مَمْدُودة جَعَلَ عِلامَةَ الهَمْزَةِ بَعْد الالفِ وَهْوَ الذي اختارُ. وَمنهم مَنْ يكتب «قَصْرٌ» مع الهَمْزَةِ المَقْصُوْرَة كَمَا يفعِل بالالف، وَالذي اخترتُهُ اِذَا لُزِمَ استُغني عَنْ انْ يُكْتَبَ قَصْرٌ اَوْ مَدٌّ.

وَاعْلَمْ انَّ العَرَبَ يختلفونَ في الوَقْفِ في آخِرِ الكَلِمَةِ المتحرِّكة في الوَصْلِ التي لَاْ يلحقُهَا زِيادة في الوَقْفِ[۲۲]: فامَّا المَضْمُومُ وَالمَرْفوعِ فانّه يُوقَفُ عِندَهُ عِلي ارْبَعَةِ اَوْجُهٍ: بالاِشْمَام[۲۳] وَغيرِالاِشمامِ ــ كَمَا يقف عِند المجزوم وَالسَاكن ــ وَبانْ تَرُوْمَ[۲۴] الحِرْكةَ وَبالتَضْعِيْف[۲۵]. قَال سِيْبويه[۲۶]: وَلِهذا علامَات:

فللاشمام نُقْطِة، وَللذي أُجْرِي مُجْرِي الجَزْمِ وَالاسكان خآ، وَلِرَّوم الحِرْكة خطٌّ بين يَدَي الحَرْفِ، وَللتَضْعِيْف الشِيْن. فالاشمام قَوْلک «هَذَاْ خالد» وَ«هَذَا فَرَج» وَ«هذا يَجْعَل» وَامَّا رَوْمُ الحِرْكة فنحو «هَذَا احِمدَ» كانَّهُ يُرِيْدُ رَفْعَ لِسَانِه[۲۷]، وَ الاِشْمَام انّما يَكون في الرَفِعِ فَقَطْ وَهْوَ ضَمُّ الشفتين وَلَيسَ بِصَوْتٍ للاُذُنِ

۲۲ المراد بهذه الزیادة: ا. هاء السکت فی نحو ارمِ و غلامي و فیمَ التی یجوز ان یوقف علیها بهاء السکت فتصیر فی الوقف ارمِه و غلامیه و فیمه، ب. الالف التی تلحق الاسم المنون المنصوب، ج. هاء التأنیث، فانَ علامة التأنیث ــ کما قال سیبویه ــ اذا وصلتَه، التاءُ و اذا وقفت، الحقتَ الهاء. انظر: سیبویه، بی‌تا: ۱۶۶ــ۱۶۱.

۲۳ «الاشمام لغة مأخوذ من اشممته الطیب ای وصلت الیه شیئا یسیرا مما یتعلق به وهو الرائحة و عرفا عبارة عن ضم الشفتین کهیئتهما عند التقبیل بعد تسکین الحرف»، و لا یکون الا فی المضموم. انظر: الضباع، ۱۴۲۰: ۴۷.

۲۴ و هذا ما یعبر عنه بالرَوْم و الروم لغة الطلب و اما اصطلاحا فقد اختلفت عباراتهم فی توضیحه و ان کان المقصود واحدا و هو اضعاف الصوت بالحرکة حتی یذهب معظمها و لا یکون الا فی المضموم و المکسور. انظر: الضباع، ۱۴۲۰: ۴۶. هذا معنی الروم عند القراء و اما عند النحاة فسیأتی قریبا ان الروم یجری عندهم فی المفتوح ایضا.

۲۵ ای التشدید، فقد قال سیبویه: «فاما المرفوع و المضموم فانه یوقف عنده علی اربعة اوجه، بالاشمام و بغیر الاشمام ــ الی ان قال: ــ و بان تروم الحرکة و بالتضعیف ــ الی ان قال: ــ و من ثم قالت العرب فی الشعر فی القوافی سَبْسَبّا یرید السَبْسَبَ ...» (سیبویه، بی‌تا: ۱۶۹).

۲۶ هو عمرو بن عثمان بن قنبر الحارثی بالولاء الملقب سیبویه امام النحاة و اول من بسط علم النحو ولد فی احدی قری شیراز و قدم البصرة و لزم الخلیل، و ناظر الکسائی و اجازه الرشید بعشرة آلاف درهم، و توفی فی النصف الثانی من القرن الثانی و فی سنة وفاته خلاف. انظر: الزرکلی، ۱۹۹۷، ۵: ۸۱.

۲۷ الی هنا کلام سیبویه، و قد نقله المصنف باختلاف یسیر. انظر: سیبویه، بی‌تا: ۱۶۸، باب الوقف فی اواخر الکلم المتحرکة فی الوصل التی لا تلحقها زیادة فی الوقف.

يكتب قبل الالف عينا وان كانت ممدودة جعل علامة
الهمزة بعد الالف وهو الذي اختار ومنهم من يكتب
قصرا مع الهمزة المقصورة كما يفعل بالالف والذي
اختره اذا لزم استغنى عن ان يكتب قصرا او مدا
واعلم ان العرب يختلفون في الوقف في اخر
الكلمة المتحركة في الوصل التي لا يلحقها زيادة
في الوقف فاما المضموم والمرفوع فانه يوقف
عنده على اربعة اوجه بالاشمام وغير الاشمام
كما تقف على المجزوم والساكن وبان تروم
الحركة وبالتضعيف قال سيبويه ولهذا
علامات فللاشمام نقطة وللذي اجري مجرى الجزم
والاسكان خا ولروم الحركة خط بين يدي الحرف
وللتضعيف الشين فالاشمام قولك هذا خالد وهذا
فرج وهذا يجعل واما روم الحركة فنحو هذا
احمد كانه يريد رفع لسانه والاشمام انما يكون في
الرفع فقط وهو ضم الشفتين وليس بصوت للاذن

/۱۱/ و حرف اشمام شده برای نابینا در حکم حرف اشمام نشده است، و روم در رفع و نصب و جر به‌کار می‌رود.

و شایسته نیست کسی که ساکن را از متحرک تشخیص نمی‌دهد به کار علامت‌گذاری بپردازد، زیرا کسی که این دو را نمی‌شناسد هر چند علامت‌گذاری می‌کند و[لی گویی] علامت‌گذاری نکرده است.

و راه شناخت ساکن و متحرک این است که هر حرفی که بتوان با همان حالتش از آن آغاز کرده، آن را تلفظ نمود، آن حرف متحرک است و هر حرفی که نتوان از آن آغاز نمود آن حرف ساکن است.

و حرف مشدّد حرف ساکنی است که آن را تکرار کرده باشی و بین آن دو حرکتی اضافه نکرده باشی.

و حرکت و سکون را این‌گونه می‌توان از هم تشخیص داد که حرکت بخشی از «الف» یا «واو» [مدی] یا «یاء» [مدی] است که این قابلیت را دارد که صدای آنها را امتداد دهی و سکون عدم و فقدان این حالت است. آیا نمی‌بینی که می‌توانی ضمه را در کلمهٔ «عمر» امتداد ده و بگویی «عومر» و نیز کسره را در کلمهٔ «عنب» امتداد دهی و بگویی «عینب» و همچنین فتحه را در کلمهٔ «قمر» بکِشی و بگویی «قامر»؟

باب زیر و زبر و علامت‌گذاری قرآن با نقطه

[15] رَوم یعنی «خواستن و طلب کردن» و در اصطلاح علم قرائت یعنی «ضعیف کردن صدای حرکت به گونه‌ای که بیشتر آن حذف شود» رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۴۶. لازم به ذکر است که رَوم در علم قرائت فقط در مورد حرف مضموم و مکسور به کار می‌رود، رک: ضباع، ۱۴۲۰: ۴۶، ولی ــ همان‌طور که در ادامه خواهد آمد ــ رَوم از نظر علمای نحو در حرف مفتوح نیز به کار می‌رود.

[۱۶] به گفتهٔ سیبویه عرب‌ها در قافیهٔ اشعار حرف مضموم را مشدد می‌کنند مثلاً به جابی «سبسب» می‌گویند: «سبسبّا». رک: سیبویه، بی‌تا: ۱۶۹.

[۱۷] او عمرو بن عثمان بن قنبر حارثی و ملقب به «سیبویه» است که امام و پیشوای نحاة به شمار می‌آید و اولین کسی است که مطالب نحوی را به طور مبسوط بیان کرد. وی در یکی از روستاهای شیراز متولد شد، سپس به بصره رفت و نزد خلیل شاگردی کرد، باکسائی نحوی رقابت علمی داشت و با وی مناظره‌ای انجام داد و از دست هارون الرشید ده هزار درهم جایزه دریافت کرد. سال وفات او مورد اختلاف است ولی در هر حال در نیمهٔ دوم قرن دوم بوده است. رک: زرکلی، ۱۹۹۷، ۵: ۸۱.

/۱۱/ وَهْوَ عِند الاعِمَي بمنزلةِ ما لم يُشَمّ، وَامَّا رَوْمُ الحِرَكة فيكونُ في الرَفْعِ وَالنَصْبِ[۲۸] وَالجَرّ.

وَليسّ ينبغي انْ يتعِرَّضَ للشَكْلِ مَنْ لا يَعْرِف السَاكن مِنَ المتحِرِّكِ لانَّ مَنْ جَهِلَهُمَا اَشْكَل وَلَمْ يَشكُلْ[۲۹]. وَمَعْرِفة السَاكن من المتحِرِّك اَنْ تَنْظُرَ كُلّ حِرْفٍ يُمْكِنُ ان تبتدِئَهُ وَهْوَ بحَالِهِ فَهْوَ متحِرِّكٌ، وَكل مَاْ لَاْ يُمْكنكَ انْ تَبْتدِئَهُ فَهْوَ سَاكِنٌ. وَالحِرْف المُشَدَّد انَّما هو حِرْف سَاكن اعِدّتَهُ[۳۰] بِعَيْنِه وَلَم تفصِل بَينَهُمَا بحِركة. وَتَعْرِفُ الحِركة من السُكونِ بانّ الحِركة انّما هي جُزءٌ مِنْ اَلِفٍ اَوْ وَاوٍ اَوْ يآءٍ يتَهَيَّأ اَنْ تَمُدَّ بها صِوْتكَ وَالسُكونُ عِدَمُ ذَلِكَ الَاّ تري انه يُمكِن انْ تَمُدَّ الضَمَّةَ في عُمَرَ فتقول عُوْمَرُ وَكذلِكَ الكَسْرَة في عِنَبٍ فتقولُ عِيْنَبٌ وَالفتحِة في قَمَرٍ فتقولُ قَامَرٌ:

بابُ شَكْلِ المَصَاحِفِ بالنَقْطِ

[۲۸] مرّ آنفا ان الروم لا يجرى فى المفتوح عند القراء و اما عند النحاة فيجرى الروم عندهم فى المفتوح ايضا، قال سيبويه: « و اما ما كان فى موضع نصب او جر فانک تروم فيه الحركة ... و اما روم الحركة فقولک: رايت الحارث و مررت بخالد ... » (سيبويه، بى‌تا: ۱۷۱، باب الوقف فى اواخر الكلم المتحركة فى الوصل التى لا تلحقها زيادة فى الوقف) و المصنف ــ هنا ــ جرى على مصطلح النحاة لا القراء اذ هو فى صدد بيان شكل الدفاتر لا المصاحف.

[۲۹] كذا، و الصحيح: يُشْكِلْ.

[۳۰] كذا، و الصحيح: اعدتّه.

وهو عند الاعجمي بمنزلة ما لم ينقط واما رسم
الحركة فيكون في الرفع والنصب والجر وليس يجب
ان يتعرض للشكل من لا يعرف الساكن من
المتحرك لان من جهلهما اشكل ولم يشكل ومعرفة
الساكن من المتحرك ان تنظر كل حرف
يمكن ان تبتدئ به وهو بحاله فهو متحرك
وكل ما لا يمكنك ان تبتدئ به فهو ساكن
والحرف المشدد انما هو حرف ساكن اعيد
بعينه ولم تفصل بينهما بحركة وتعرف
الحركة من السكون بان الحركة انما هي جزء من الف
او واو او ياء يتهيأ ان تمد بها صوتك والسكون
عدم ذلك الا ترى انه يمكن ان تمد الضمة في
عمر فتقول عومر وكذلك الكسرة في عنب فتقول
عينب والفتحة في قمر فتقول قامر

باب شكل المصاحف بالنقط

/۱۲/ بدان که: از آنجاکه نقطه یک شکل بیشتر ندارد، در [زیر و زبرگذاری با] آن به دو چیز نیاز داریم: اول اینکه رنگش با حرفی که علامت‌گذاری می‌شود فرق داشته باشد، و دوم این که محل قرار گرفتنش متفاوت باشد تا نشان‌دهندهٔ ضمه، فتحه، کسره و موارد دیگر باشد.

[مصنّف این کتاب] ابوبکر [بن السرّاج] گوید: من [در اینجا] به خواست خدا آنچه را یزیدی[۱۸] از ابوعمرو ابن العلاء[۱۹] نقل کرده است ذکر می‌کنم و اگر نیازی به توضیح داشت توضیحی بر آن می‌افزایم و اگر چیزی را جا انداخته بود آن را ذکر خواهم کرد.

یزیدی گوید: اگر حرف مضموم باشد یک نقطه مقابل آن گذارده می‌شود و اگر مفتوح باشد یک نقطه روی آن و اگر مکسور باشد یک نقطه زیر آن قرار می‌گیرد. این کار در مورد هر حرف بی‌علامتی که ابهام داشته باشد انجام می‌گیرد، مگر مواردی که اعرابش باکمک حرف دیگری مشخص شودکه در این صورت به خاطر ایجاز و اختصار از زیر و زبرگذاری آن صرف نظر می‌شود. وی اضافه کردکه زیر و زبرگذاری باید با ایجاز و اختصار صورت گیرد و اگر علمای لغت به دنبال زیر و زبرگذاری همهٔ حروف بودند [مثلاً] باید در عبارت ﴿کَمَثَلِ جَنّة﴾ روی هر یک از «کاف»، «میم» و «ثا» یک نقطه می‌گذاردند، ولی آنها با گذاردن یک علامت فتحه روی «میم» خود را [از زیر و زبرگذاری باقی حروف] بی‌نیاز کردند و همین یک علامت نحوهٔ خواندن این کلمه را مشخص می‌کند. و ایجاز و اختصار در زیر و زبرگذاری بهتر و مطلوب‌تر است، یعنی وقتی علامتی لازم باشد ولی بتوان با علامت دیگری آن علامت را مشخص کرد، به جهت رعایت اختصار از آن صرف نظر می‌شود. پس وقتی مثلاً بخواهی ﴿قتلوا فی سبیل اللّه﴾ را زیر و زبرگذاری کنی کافی است روی «قاف» یک علامت ضمه بگذاری و علامت‌گذاری

[۱۸] یحیی بن المبارک الیزیدی که به خاطر ارتباط داشتن با یزید بن منصور، دایی مهدی، به «یزیدی» معروف شد. او شاگرد خلیل و ابوعمرو بود و قرائت قرآن را از ابوعمرو فرا گرفت و در دربار هارون الرشید وارد و معلم مأمون شد. یزیدی در سال ۲۰۲ وفات کرد. رک: ذهبی، ۱۴۱۷: ۹۰ ــ ۹۱.

[۱۹] ابوعمرو بن العلاء مازنی، مقرئ و نحوی بزرگ بصره و از قراء سبعه بود. در مورد اسم او اختلاف نظر وجود دارد، نام او را زُبّان، یحیی، محبوب و ... گفته‌اند. در سال ۶۸ یا ۷۰ق متولد و در سال ۱۵۴ق از دنیا رفت. رک: همان: ۶۲ ــ ۶۳.

/۱۲/ اعلم أنّ النقطَ لمّا كانَ صُوْرَةً واحدَةً أُحتيج فيها الي شيــين:

احدهما ان يَكُونَ لَوْنُهُ غَيْرَ لَوْنِ المَنْقُوطِ،

والثاني اختلافُ وَضْعِهَا حتي تَدُلّ علي الرَّفع والنَّصْبِ والجرّ[۳۱] وَ غيرَ ذَلِكَ.

قَالَ ابُوبكرٍ: وانا اذْكُرُ مَا حكاه اليزيديّ[۳۲] عَنْ ابي عَمْرو بن العلآ[۳۳]، فان احْوجَ ذَلِكَ الي زِيادَة بيان زِدتُ، وان غادرَ شيًا ذكرته ان شاء اللهُ. قال اليزيديّ: اذا كان الحَرْفُ مَرْفُوعًا نقطتَه قدّامَهُ، وَ اِذاْ كَانَ نَصِبًا ففوقَهُ، واذاكان خَفْضًا فتحتَهُ، تفعلُ بكل حَرْفٍ عي[۳۴]، تعطيه حصّتَه من الاِعْرَاب اِلّا مَا يستدلُ بغَيْرِهِ عليه فتتركه للايْجَازِ، و قَالَ: انّما النَقْطِ علي الايجازِ، ولَوْ انهم تتبعوا كُل مَا ينبغي ان ينقطِ عليه نَقَطوا ﴿كَمَثَلِ جَنّةً﴾[۳۵] فَوْقَ الكافِ والميم والثا ولكنّهم استغنوا بنَصْبة[۳۶] المِيْم فعرفت. والايجاز في النَقْطِ احسَن، فاذَا جآ شي يُسْتدل بغيره عليه تُرِكَ للايجازِ، اذا جآ مثل ﴿قُتلُوا في سَبيْل اللّهِ﴾[۳۷] فانَّكَ تَنْقُطُ علي القَافِ رَفْعَةً[۳۸] ولَاْ تنقطُ

[۳۱] المراد بالرفع و النصب و الجر: الضمة و الفتحة و الكسرة.

[۳۲] هو یحیی بن المبارک الیزیدی الامام ابو محمد البصری النحوی المقرئ، و عرف بالیزیدی لاتصاله بیزید بن منصور خال المهدی یؤدب ولده، جود القرآن علی ابی عمرو و حدث عنه و اخذ عن الخلیل ایضا. و اتصل بالرشید و ادب المأمون. توفی سنة ۲۰۲ (الذهبی، ۱۴۱۷: ۹۰ ــ ۹۱).

[۳۳] هو ابو عمرو بن العلاء المازنی المقرئ النحوی البصری مقرئ اهل البصرة و هو من القراء السبعة و اختلف فی اسمه فقیل: زُبّان و قیل: یحیی و قیل: محبوب و قیل غیر ذلک. ولد سنة ۶۸ و قیل: ۷۰ و توفی سنة ۱۵۴. انظر: الذهبی، ۱۴۱۷: ۶۲ ــ ۶۳.

[۳۴] ای مشتبه مشکل غیر واضح، ففی مختار الصحاح (الرازی، ۱۴۲۶): العِیّ ضدّ البیان و قد عَیّ فی منطقه فهو عَیّ علی فَعْل.

[۳۵] البقرة: ۲۶۵.

[۳۶] ای فتحة المیم.

[۳۷] آل عمران: ۱۶۹.

[۳۸] ای ضمة.

اعلم ان النقط لما كان صورة واحدة اجتمع فيها
الشيئين احدهما ان يكون لونه غير لون المنقوط
والثاني اختلاف وضعها حتى تدل على الرفع والنصب
والجر وغير ذلك قال ابو بكر وانا اذكر ما
حكاه اليزيدي عن ابي عمرو بن العلا فان احوج
ذلك الى زيادة بيان زدت وان كان شيا ذكرته
ان شا الله قال اليزيدي اذا كان الحرف مرفوعا نقطته
قدامه واذا كان نصبا فوقه واذا كان خفضا
فتحته تفعل بكل حرف حتى تعطيه حصته من
الاعراب الا ما يستدل بغيره عليه فتتركه للايجاز
وقال انما النقط على الايجاز ولو انهم تتبعوا كل
ما ينبغي ان ينقط عليه نقطوا كمثل حبة نون الكاف
والميم والتا ولكنهم استغنوا بنصبه الميم
فعرفت والايجاز في النقط احسن فاذا جا شي
يستدل بغيره عليه ترك للايجاز اذا جا مثل فقتلوا
في سبيل الله فانك تنقط على القاف رفعة ولا تنقط

/۱۳/ «تا» لازم نیست، زیرا ضمهٔ «قاف» نشان می‌دهد که این کلمه «قُتِلوا» است. البته اگر ﴿و قُتِّلوا تقتیلا﴾ ــ یعنی با تشدید ــ باشد باید تشدید گذاشت تا با وزن «فُعلوا» ــ بدون تشدید ــ اشتباه نشود؛ و موارد مشابه نیز به همین ترتیب که برایت گفتم انجام می‌شود.

و اگر همزه ممدوده نباشد باید قبل از آن یک نقطه بگذاری، ولی اگر ممدوده باشد نقطه را باید بعد از آن بگذاری، مثل ﴿أتَینا بها﴾ که نقطه قبل از آن قرار می‌گیرد، زیرا [همزه‌اش ممدوده نیست و] به معنای «آوردیمش» است. ولی در مورد [امثال] ﴿آتیناه من الکنوز﴾ نقطه بعد از آن قرار می‌گیرد زیرا [همزه‌اش ممدوده است] و به معنای «به او دادیم» می‌باشد. این‌گونه باید عمل کنی تا مقصور و ممدود را از هم متمایز کرده باشی. و همچنین وقتی همزه در آخر کلمه باشد ــ مانند ﴿جآ﴾ و ﴿شآء﴾ و ﴿اضآء لهم﴾ ــ نقطه بعد از آن قرار می‌گیرد، و نیز وقتی با تنوین باشد [مانند:] ﴿انزل من السماء مآءً﴾ ﴿و السمآء بناءً﴾ [بعد از آن قرار می‌گیرد] و اگر غیر ممدود باشد قبل از آن نوشته می‌شود مانند: ﴿شیئًا﴾ و ﴿سُوًءا﴾ و ﴿ملجًا﴾.

و [یزیدی در ادامه] گوید: در هنگام زیر و زبر گذاری با نقطه باید «همزه» را «عین» فرض کنی، حال اگر «عین» قبل از «واو» قرار گرفت نقطه را در پشت آن بگذار و اگر کاملاً جای «واو» قرار گرفت و ساکن یا مضموم بود آن را در پیشانی «واو» قرار بده

/۱۳/ عِلي التآءِ، لانَّ الرَّفْعِةَ عِلي القَافِ تدل علي انَّهَا «قتلوا» اِلَّا انْ يجيَ ﴿وَقُتِّلوا تَقْتِيْلًا﴾[۳۹] مُثَقّلة فلابدَّ مِن التَشْدِيْدِ، ليلا[۴۰] تختلِطِ بفعِلوا الخفيفة وما جآک ممّا يُشبه هَذَا فِعَلي مَا ذكرتُ لَکَ. وَاذا كانَتْ الهَمْزَة غَيْرَ مَمْدُودة فانک تنقطِهَا قَبْلَهَا، فاذَاْ كانت مَمْدودة نقطِتَهَا بِعدَهَا، مثل ﴿أتينا بِـهَا﴾[۴۱] النقطِة قبلها لانّ معِناه جِئنَا بِهَا، و ﴿آتينَاهُ مِن الكُنُوْزِ﴾[۴۲] بِعدها لانّ مَعْنَاه اعطيناه، وَانما نقطِتها كذلک لتفرُق بَيْنَ المَقْصُورَ وَالممدُودِ، وَكَذَلِکَ ايْضًا اذا كانت في آخِرَ الكَلِـمَةِ نَحْوَ ﴿جآ﴾ وَ ﴿شآءَ﴾ و ﴿اضآءَ لهم﴾[۴۳] النُقْطِةُ بِعْدَهَا، وَكذلک ان كانَ مُنَوَّنًا ﴿انْزَل من السَّماءِ مَآءً﴾[۴۴] وَ﴿السَّمآءَ بِنَآءً﴾[۴۵]. فاذا كان غَيْرَ مَمْدودٍ فقبلَهُ، نَحْوَ ﴿شيًا﴾[۴۶] وَ﴿سُوًءا﴾[۴۷] و ﴿مَلْجًـا﴾[۴۸].

قالَ: وَتَنْظُرُ في النَقْطِ الي الهَمْزَةِ فتجعِلُهَا عِيْنًا، فان كانت العِيْنُ تَقَعُ قَبْلَ الوَاوِ جعِلتها في قفاهَا، وَان كانَتْ تَقَعُ هي الوَاوَ وَهي مَجْزُوْمَةٌ اوْ مَرْفُوعِةٌ جعِلتَهَا في جَبْهَةِ الواوِ

---

۳۹ الاحزاب: ۶۱.
۴۰ ای لِئَلّا.
۴۱ الانبیاء: ۴۷.
۴۲ القصص: ۷۶.
۴۳ البقرة: ۲۰.
۴۴ البقرة: ۲۲.
۴۵ البقرة: ۲۲.
۴۶ البقرة: ۴۸ و ... .
۴۷ النساء: ۱۱۰ و ... .
۴۸ التوبة: ۵۷.

على التاء لان الرفعة على القاف تدل على انها قتلوا
الا ان يجيء وقتلوا تقتيلا مثقلة فلا بد من التشديد
لئلا يختلط بفعلوا الخفيفة وما جاء مما يشبه
هذا فعلى ما ذكرت لك واذا كانت الهمزة غير
ممدودة فلذلك تنقطها قبلها فاذا كانت ممدودة
نقطتها بعدها مثل اتينا بها النقطة قبلها لان
معناه جئنا بها وءاتيناه من الكنوز بعدها لان
معناه اعطيناه وانما نقطتها كذلك لتفرق
بين المقصور والممدود كذلك ايضا اذا كانت
في اخر الكلمة نحو جاء وشاء واضاء لهم النقطة
بعدها وكذلك ان كان منونا نحو انزل من السماء
ماء والسماء بناء فاذا كان غير ممدود فقبله
نحو شيئا وسوءا وملجئا قال وتنظر في النقط
الى الهمزة فتجعلها عينا فان كانت العين تقع
قبل الواو جعلتها في قفاها وان كانت تقع في الواو
وهي مجزومة او مرفوعة جعلتها في جبهة الواو

/۱۴/ مانند «يؤمنون»، همزه در پیشانی آن قرار می‌گیرد: يوءْ. و همچنین است کلمهٔ «رؤف» طبق قرائت کسانی که آن را بر وزن فَعُل می‌خوانند[۲۰] و طبق نظر کسانی که آن را بر وزن فَعول می‌خوانند[۲۱] در پشت نوشته می‌شود. او در ادامه گوید: و همچنین است «هاؤلا ء» [که] در پیشانی [قرار می‌گیرد]. البته اصل این است که نقطه در وسط «واو» قرار گیرد ولی به قسمت پیشانی [«واو»] منتقل شده است تا از سیاهی خط فاصله بگیرد. ابوبکر [ابن سرّاج] گوید: این چنین آن را از خط یزیدی نقل کردم.

﴿أُنْبوکم﴾[۲۲] با «واو» و ﴿أُوْنَبئکم﴾ ﴿اونبیکم﴾. او می‌گوید: طبق روش اخفش با «یا» و طبق روش سیبویه خوب است که با «واو» نوشته شود. و نیز گفته است: و همچنین «انبیکم» در پیشانی[۲۳] قرار می‌گیرد.

و اما «واو» مفتوحی که کرسی همزه است، نقطه روی «واو» قرار می‌گیرد مثل ﴿يؤخرکم﴾ و نیز ﴿تؤاخذنا﴾ [که] روی «واو» [قرار می‌گیرد].

و اما همزه‌ای که پشت «واو» قرار می‌گیرد ــ یعنی زمانی که همزه قبل از «واو» باشد ــ، مثل [کلمهٔ] ﴿يستهزءون﴾ است که همزه قبل از «واو» نوشته می‌شود و همچنین است ﴿لِيواطئوا عدّة ما حرّم اللّه﴾ همزه پشت «واو» قرار می‌گیرد، زیرا این [کلمه] مانند «یستهزعون» است که «عین» را قبل از «واو» می‌بینی و از همین قاعده است: ﴿اوتوا العلم﴾ [که همزه] پشت «واو» [است] زیرا مانند

[۲۰] یعنی: ابوعمرو، یعقوب، حمزه، کسائی، خلف و شعبة. رک: قاضی، ۱۴۰۴: ۴۰.

[۲۱] یعنی: باقی قراء عشرة.

[۲۲] ظاهراً اشاره است به کلمهٔ «أؤنبئكم» (آل عمران: ۱۵) و «أنبئكم» (آل عمران: ۴۹) و موارد مشابه. البته طبق بیان مخللاتی همزه قبل ازکاف روی یاء نوشته می‌شود و همزه دوم، فقط در أؤنبئكم (آل عمران: ۱۵) روی واو قرار می‌گیرد. رک: المخللاتی، ۱۴۲۸: ۳۶۸.

[۲۳] ظاهراً منظور از «پیشانی»، «پیشانی واو» است.

/۱۴/ مثل «يُؤْمِنُونَ» الهَمْزَةَ تقع في جَبْهَتِـهَا يُوءْ: و كذلكَ «رَؤْفٌ» فيمن جَعَلَهَا فَعُل[۴۹] وَمَنْ جَعَلَهَا فَعُوْل[۵۰] فَقَال رَؤُوف جَعَلهَا في القَفَاْ. قَالَ وكذلكَ «هاؤلاءِ» في الجَبْهَةِ وانّما كانَ اَصِلُهَا اَنْ تَقَعَ النُقْطَةَ في جَوْفِ الوَاوِ ولٰكِنْ نُحِّيَتْ الي الجَبْهَةِ لتتنحَّي عن السَوَادِ. قَالَ ابُوبكْرٍ: كذا نقلتُهُ بِخطِّ اليزيديّ. ﴿أُنْبـوكم﴾[۵۱] بالوَاوِ وَ ﴿أُوْنَبئكم﴾ ﴿او نبيكم﴾، هٰذَا وَقَالَ: عِلي مَذْهب الاخفش يكتب باليَاءِ وَعلي مَذْهبِ سِيْبويه يَنْبَغِي ان يكتب بٱلوَاوِ، قَال: وَكذلكَ ﴿انبيكم﴾ في الجَبْهَةِ.[۵۲] وامّا مَاْكانَتْ مُتَحَرِّكةً بالنَصْبِ وَهي مَهْمُوزةٌ فانّ النُقْطِةَ تَكُونُ فَوْقَ الوَاوِ مثل ﴿يُؤَخِرْكم﴾[۵۳] وَكَذَلِكَ «تُؤَاخذنا»[۵۴] فَوْق الوَاوِ. وَامَّا الهَمْزَةَ التي تَقَعُ في قَفَا الوَاو إذَاْ كانَتْ قَبْلَهَا فمثل ﴿يَسْتَهْزِءون﴾[۵۵] قبل الواو، وَكَذلِكَ ﴿لِيُوَاطِـؤا عِـدّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ﴾[۵۶] هي في قَفَاهَا لانّهَا في قياس يَسْتَهْزِعُون فتجد العِين قبل الوَاوِ وَمنه ﴿أُتوا العِـلْم﴾[۵۷] في القفا لانّ قياسَهَا

[۴۹] هم ابوعمرو و يعقوب و حمزة و الكسائى و خلف و شعبة. انظر: القاضى، ۱۴۰۴: ۴۰

[۵۰] وهم باقى العشرة. المصدر السابق.

[۵۱] الظاهر انه يعنى الهمزةَ بعد الباء و اختلاف الاخفش و سيبويه فى كتابتها مع انه لم يرد خلاف عن علماء الرسم فى رسمها ياءً. قال المخللاتى: «قل أؤنبئكم» (آل عمران: ۱۵) صورت الهمزة الثانية هنا واواً ــ الى ان قال ــ و اما الثالثة فهى مصورة ياء على قاعدة المتوسطة المضمومة بعد كسر و لم تصور الهمزة واواً فى هذا اللفظ الا فى هذا الموضع و اما غيره منه نحو «و أنبئكم بما تأكلون» (آل عمران: ۴۹) ... فبالالف على قاعدة المبتدأة. المخللاتى، ۱۴۲۸: ۳۶۸.

[۵۲] و الظاهر أنه يعنى «بالجبهة»، «جبهة الواو». و قد تقدم انه لم يرد خلاف عن علماء الرسم فى رسم الهمزة قبل الكاف، ياءً. و ذهب المصنف هنا ــ تبعا لابى عمر و البصرى و اليزيدى ــ الى القياس فى رسم المصحف، مع ان علماء الرسم يمنعون من القياس فى رسم المصحف.

[۵۳] ابراهيم: ۱۰.

[۵۴] البقرة: ۲۸۶.

[۵۵] الانعام: ۵.

[۵۶] التوبة: ۳۷.

[۵۷] محمّد «ص»: ۱۶.

مثل يُؤْمِنُونَ الهمزة تقع في جبهتها يُؤْ :.
وكذلك رَؤُف فيمن جعلها فَعُل ومن جعلها
فَعُول فقال رَؤُوف جعلها في القفا قال وكذلك
هاؤلاءِ في الجبهةِ وانما كان أصلها أن تقع
النُقْطَة في جوف الواو ولكن نُحِّيَتْ الى الجبهة
لتنحى عن السَّوادِ قال أبو بكر كذا نقلته بخط
اليزيدي أُنَبُّوكم بالواو وأُؤنبئكم أو نبيكم هذا
وقال على مذهب الاخفش يكتب بالياء وعلى مذهب
سيبويه ينبغي أن يكتب بالواو قال وكذلك أنبئهم
في الجبهةِ وأما ما كانت متحركة بالنصب وهي مهموزة
فان النُقْطَة تكون فوق الواو مثل يُؤخركم وكذلك
نُؤَاخذنا فوق الواو وأما الهمزة التي تقع في
قفا الواو إذا كانت قبلها فمثل يستهزءون قبل
الواو وكذلك ليواطئوا عدة ما حرم الله هي
في قفاها لأنها في قياس يستهزءون فتجد العين
قبل الواو ومنه أتوا العلم في القفا لأن قياسها

/۱۵/ «عوتوا العلم» است که «عین» قبل از «واو» است. و «واو» را باید حتماً نوشت، زیرا وزن این کلمه «اُفعِلوا» است.

و اما ﴿و اُتُوا به متشابهًا﴾ نقطه مقابل «الف» قرار می‌گیرد و نیز ﴿اولیک﴾ که همزه مقابل «الف» نوشته می‌شود و «واو» جایگاهی ندارد، زیرا مانند «عُلایک» است و «واو» به خاطر مضموم بودن همزه نوشته شده است.

و اما در کلمه ﴿الاءولی﴾ همزه پشت «واو» قرار می‌گیرد، زیرا مانند «عولی» است که «عین» قبل از «واو» است و «واو» حذف نمی‌شود و هم‌چنین است ﴿اُوفِ بعهدکم﴾ [که نقطه] پشت «واو» [نوشته می‌شود و] مانند «عوفِ» که همزه قبل از «واو» است.

یزیدی [در ادامه] گوید: و هم‌چنین است وقتی که همزه مفتوح باشد مثل: ﴿القرءان﴾ و ﴿نبّأنَا اللّهُ﴾ و ﴿نبَأ ابنی ادم﴾ و امثال آن، مانند ﴿لا مَلجأ من اللّه﴾ و ﴿فَرءَاه حَسَنا﴾ که دو نقطه روی آن گذارده می‌شود. و چنین همزه‌هایی که یک همزه قبل از «الف» و دیگری بعد از آن نوشته می‌شود «مقیّده» نام دارد، که دومی کمی بالاتر از اولی قرار می‌گیرد، زیرا علامت فتحه است. و به این علت دو نقطه روی آن نوشته می‌شود که یکی علامت همزه و دیگری علامت فتحه باشد، ولی اگر همزه ساکن باشد فقط یک نقطه قبل از

/۱۵/ عِوتوا الـعِلمَ فالعَيْن قبل الواوِ، وَالواوُلاَ بدّ من كتابها لانها اُفعِلوا. وَامَّا ﴿و اتوا به مُتَشَابهًا﴾[۵۸] فالنُقْطَة قُدّام الالف، وَكذلَك ﴿اوليک﴾[۵۹] الهمزة قُدّام الالف وَالواو ليسَ لَهَا مَوْضِع، لان قياسَها عُلايک وَالواوكُتبت لانّ الهَمْزَةَ مَرْفُوعَة. وَامَّا ﴿الاءولي﴾[۶۰] فانَّ الهَمْزة في قَفَا الواو، لان قياسَهَا عُولي فالعَيْن قبل الواو وَالواو ثابتة، وَمثل ذَلِکَ «اُوفِ بِعهدكم»[۶۱] في القفا قياسَها عُوْف فالهمزة قبل الواو. قال: وَكَذَلِکَ اذا كانت الهَمْزَة مُنْتَصِبَةً نحو ﴿القرءَان﴾[۶۲] و ﴿نبأنا اللّهُ﴾[۶۳] و ﴿نبَأ ابني ادم﴾[۶۴] وَمَا اشبه ذَلِکَ مثل ﴿لَاْ مَلجَأ مِن اللّهِ﴾[۶۵] وَقوله ﴿فرءَاه حَسَنًا﴾[۶۶] فانه ينقطِ عِليها ثنتانِ ــ فهذه تسَمّي المقيّدة ــ[۶۷] وَاحِدة قبل الالف وَالاُخرَي بَعْدَهَا، الّا ان الآخِرَةَ منهما ارفع من الاُولي شيأً لانها النَصِبْة، وَانّما نُقِطَ عِليها ثنتان لانّ واحِدةً للهَمْزَةِ وَاخرَي للنَصِبْة، فان كَانت جَزْمًا فلا تنقطِ اِلّا وَاحِدة قبل

---

[۵۸] البقرة: ۲۵.
[۵۹] البقرة: ۵ و ... .
[۶۰] طه: ۲۱ و ... .
[۶۱] البقرة: ۴۰.
[۶۲] البقرة: ۱۸۵ و ... .
[۶۳] التوبة: ۹۴.
[۶۴] المائدة: ۲۷.
[۶۵] التوبة: ۱۱۸.
[۶۶] فاطر: ۸.
[۶۷] عرف الدانی المقيدة فقال: «و الف على خاصرتيها نقطتان و تسمى المقيدة والالف بينهما، نقطة للهمزة و نقطة للفتحة و ذلک مثل: مُبَوّاَ صدق و انشاَكم و ذراَكم و شبهه». (الدانی، ۱۴۰۷: ۲۴۷). و الخاصرة من الانسان ــ كما فی المعجم الوسيط ــ: ما بين رأس الوَرِک و اسفل الاضلاع و هما خاصرتان. و انّما « سميت مقيدة لانها تُنقط قدّام و وراء» (الدانی، ۱۴۰۷: ۲۲۱).

أوتوا العلم فالعين قبل الواو والواو لا بد
من كتابها لانها فعلوا واما وانوا به متشابها
فالنقطة قدام الالف وكذلك اولئك الهمزة
قدام الالف والواو ليس لها موضع لان قياسها
علابك والواو كتبت لان الهمزة مرفوعة
واما الاولى فان الهمزه في قفا الواو لان قياسها
عولى فالعين قبل الواو والواو ثابته ومثل ذلك
أوف بعهدكم في القفا قياسها عوف فالهمزة
قبل الواو قال وكذلك اذا كانت الهمزة
منتصبة نحو القرءان ونبأنا الله ونبأ ابني ادم وما
اشبه ذلك مثل لا ملجأ من الله وقوله فرءاه حسنا
فانه ينقط عليها اثنتان فهذه تسمى المقبلة واحدة
قبل الالف والاخرى بعدها لان الاخرة
منهما ارفع من الاولى شيئا لانها النصبه وانما نقط
عليها اثنتان لان واحدة للهمزة واخرى للنصبة
فان كانت جزما فلا تنقط الا واحدة قبل

/١۶/ «الف» گذاشته می‌شود، مثل ﴿وَ اتوا البیوت من ابوابها﴾، ﴿فَامر اهلک﴾[٢۴] [که] یک نقطه قبل از «الف» نوشته می‌شود.

و وقتی دو همزه کنار هم قرار گیرند، مثل ﴿أأنذرتهم﴾ یا ﴿ءانت قلت للناس﴾، کسانی که آن دو همزه را به یک همزه با صدای «آ» تبدیل کرده، همزهٔ دوم را ترک می‌کنند و این‌گونه می‌خوانند: «آنذرتهم» ــ که قرائت ابوعمرو بن العلاء[٢۵] و لهجهٔ عرب‌های فصیح است ــ [در چنین حالتی] یک نقطه قبل از «الف» در بالا قرار می‌دهند، مثل حرکت‌گذاری «آتینا»، و کسانی که این دو همزه را به همین شکل دو همزه قرائت می‌کنند آن را به شکل همزهٔ مُقَیّده ــ همان‌طور که در مورد «نَبّأنا اللّه» و امثال آن توضیح دادیم ــ نقطه‌گذاری می‌کنند.

و امّا در مورد ﴿آدَم﴾ و ﴿آمنوا﴾ یک نقطه بعد از «الف» در بالا گذاشته می‌شود.

و اگر دو همزه حرکتشان یکسان نباشد، مثل ﴿السفهآءُ اَلا﴾، همزه‌اش این‌گونه نقطه‌گذاری می‌شود که یک نقطه روی الف «السُفهاء» و الف «اَلا». و اگر همزهٔ «اَلا» خوانده نشود ــ که این قرائت ابوعَمرو است در هنگامی که حرکت دو همزه یکسان نباشد ــ [در این حال] روی همزهٔ دوم نقطه‌ای گذارده نمی‌شود. و نیز می‌توانی یکی را با رنگ قرمز و دیگری را با رنگ سبز نقطه‌گذاری کنی تا مشخص شود که در این مورد اختلاف قرائت وجود دارد. و همچنین است وقتی چیزی از این قبیل پیش آید که دو وجهی است؛ باید یکی

[٢۴] که البته صحیح آن «وَ امر» با واو است نه با فاء.

[٢۵] لازم به ذکر است که اولاً: همان‌طور که علمای قرائات ــ مثل ابن الجزری در تقریب النشر ــ گفته‌اند: در قرائت ابوعمرو همزهٔ دوم حذف نمی‌شود بلکه تسهیل شده و بین همزهٔ اول و دوم الفی قرار می‌گیرد، ثانیاً: این قرائت مختص ابوعمرو نیست بلکه ابوجعفر، قالون و هشام نیز این‌گونه قرائت کرده‌اند. رک: ابن الجزری، ١۴١٢: ٢٣ ــ ٢٧.

/١۶/ الالف نحِو ﴿و اتوا البُیُوْت مِنْ ابْوابِهَا﴾[۶٨]، ﴿فامرْ اهلک﴾[۶٩] واحدة قبل الالف.

وَاذا جات هَمْزتانِ مثل«اانذرْتَهُم»[٧٠] او ﴿ءانتَ قلتَ للناسْ﴾[٧١] فمن جعَلها مَدّةً وَهَمَزَ احْدَاهما وَتَرَکَ الاُخرْي فَقَال: آانْذَرْتهم وَهْوَ قَوْلُ ابي عَمْرو بن العَلاءِ[٧٢] وَالعَرْب الفُصَحا نقطَهَا وَاحدةً قبل الالف في اعْلاهَا كَمَا ینقطِ «آتیْنَا»، وَمَنْ هَمَزَهَا هَمْزَتین نقطها مُقَیَّدةً علي مَا وَصَفْنَاه لک في «نَبَّانا اللّهُ» وَ مَا اشْبَهَهُ.

وَامَّا ﴿آدم﴾[٧٣] وَ ﴿آمنوا﴾[٧۴] فواحِدة بَعْدَ الالف في اعْلاهَا وَاذاکَانَتْ الهَمْزتانِ مُختَلفَتَیْن[٧۵] مثل ﴿السفَهآ أُ الآّ﴾[٧۶] فانْ هَمَزْتَهَا نقطِت نُقْطِةً علي الف «السُفَهآءِ» وَالف «الآّ» وَان تُرْکت[٧٧] همزة «الآّ» ــ وَهْوَ قَوْلُ عَمْرو[٧٨] اِذا اختلفتا ــ ترْکت الآخِرْة وَلم یُنْقَطِ علیها، وَان احْبَبْتَ نقطِتَ علي احِداهما بحِمرْة و الُاخرْي بخُضْرْةٍ لیُعلَم انَّ فیهما اختِلافًا[٧٩]، وَکَذَلِکَ اِذَا جآ شي من هذا لهُ وَجْهَانِ نقطِتَ علي احِدَاهما

بلغ مقابلة على سیدنا الشیخ الامام ابی الفرج عبداللّه بن اسعد ادام اللّه علوه
ابي صح

[۶٨] البقرة: ١٩١.

[۶٩] کذا و الصحیح: «و امر اهلک» (طه: ١٣٢) بالواو. ولم یرد فی القرآن الکریم «فامر اهلک» بالفاء.

[٧٠] البقرة: ۶.

[٧١] المائدة: ١٢۴.

[٧٢] ای قراءته و هو من القراء السبعة. و لا یخفی ان اباعمرو لم یترک الهمزة الثانیة ــ علی حدّ تعبیر المصنف ــ بل حقق الاولی و سهل الثانیة مع ادخال الف بینهما ثُمّ لم یتفرد ابو عمرو بهذا، فان القراء العشرة قد اختلفوا فی الهمزتین المجتمعتین فی کلمة واحدة، فسهّل الثانیة منهما مع ادخال الف بینهما ابوعمرو و ابوجعفر و قالون و هشام من طریق الحلوانی و ابدل ورش ــ بخلف عنه ــ الهمزة الثانیة الفا خالصة و سهّلها ابن کثیر و رویس و حققها الباقون. کما بینها ابن الجزری فی تقریب النشر فی القراءات العشر. انظر: ابن الجزری، ١۴١٢: ٢٣ ــ ٢٧.

[٧٣] البقرة: ٣١ و ... .

[٧۴] البقرة: ٩ و ... .

[٧۵] ای مختلفتین فی الحرکة.

[٧۶] البقرة: ١٣.

[٧٧] المراد بترکها تسهیلها او ابدالها ففی مثل «شهداءَ اِذ» (البقرة: ١٣٣) تُسهل کالیاء و فی «جاءَ اُمی» (المؤمنون: ۴۴) ــ و لم یرد فی القرآن غیره ــ تسههل کالواو و فی مثل «السفهاءُ اَلا» تبدل واوا خالصة و فی مثل «خِطبة النساءِ اَو» (البقرة: ٢٣۵) تبدل یاء خالصة و فی مثل «یشاءُ اِلی» (البقرة: ١۴٢) ابدلها بعضهم واوا خاصة و سهلها آخرون کالیاء. انظر: البنا، ١۴٠٧: ١٩۶ ــ ١٩٧.

[٧٨] و هذه کسابقته لا تختص بابی عمرو.

[٧٩] ای اختلافا فی قراءتهما.

الالف نحو واتوا البيوت من ابوابها فامر املك
واحده قبل الالف واذا جاءت همزتان مثل
ءانذرتهم او ءانت قلت للناس فمن جعلها مدة
وهمز احداها وترك الاخرى فقال آنذرتهم
وهو قول ابي عمرو بن العلاء والعرب الفصحا
نقطها واحدة قبل الالف في اعلاها كما
ينقط آتينا ومن همزها همزتين نقطها مقبلة
على ما وصفناه لك في نبأنا الله وما اشبهه واما
ءادم وءامنوا فواحده بعد الالف في اعلاها
واذا كانت الهمزتان مختلفتين مثل السفهاء الا
فان همزتها نقطت نقطة على الف السفهاء
والف الا وان تركت همزة الا وهو قول ابي عمرو
اذا اختلفتا تركت الاخرة ولم ينقط عليها
وان احببت نقطت على احداها بحمرة والاخرى
بخضرة ليعلم ان فيها اختلافا وكذلك اذا
جاءك شيء من هذا له وجهان نقطت على احداها

بلغ معارضة على نسخة بخط الشيخ الامام ابي الفرج عبد الله بن اسعد ادام الله عزه

ابي محمد

/۱۷/ را با قرمز و دیگری را با سبز نقطه‌گذاری کنی تا معلوم شود که در این مورد اختلاف قرائت وجود دارد.

و وقتی دو همزه با حرکت یکسان ولی در دو کلمه واقع شوند، مثل ﴿جآء اَمرنا﴾ و ﴿شآءَ اَنشره﴾، ابوعمرو در چنین مواردی همزهٔ اول را نمی‌خواند و از نظر او این مورد شبیه موردی نیست که حرکت دو همزه یکسان نباشد، زیرا به اعتقاد او وقتی حرکت دو همزه یکسان باشد یکی از دو همزه جایگزین همزهٔ دیگر می‌شود، ولی وقتی حرکتشان متفاوت باشد هیچ‌کدام جایگزین دیگری نمی‌شود و از اینجاست که ابوعمرو در مورد دو همزهٔ یکسان [اولی را حذف کرده فقط] دومی را می‌خواند. حال در جایی که حرکت دو همزه یکسان باشد، به همان صورتی که گفتم، کسانی که هر دو همزه را می‌خوانند هر دو را نقطه‌گذاری می‌کنند، [یعنی یک نقطه] کمی بعد از الفِ «جاء» و در بالا، ــ چرا که «الف» آن ممدوده است ــ و [یک نقطه] روی «الف» «امرنا» و کمی قبل از آن، زیرا این «الف» مقصوره است. و کسانی که به روش ابوعمرو می‌خوانند، روی «الف»، جز با رنگ سبز نقطه نمی‌گذارند و کسانی که همزهٔ «جاء» را نمی‌خوانند جز با رنگ سبز روی «الف» آن نقطه نمی‌گذارند تا اختلاف[26] در این مورد مشخص شود.

وی در ادامه گوید: در قرآن کلمه‌هایی هست که طبق تلفظشان نوشته نشده‌اند، مثل ﴿العلموا﴾[27] و ﴿البُروا﴾[28] که وقتی [می‌خواهی] «العُلَما» را نقطه‌گذاری کنی، نقطه را در پیشانی «واو» بگذار زیرا «واو» جایگزین «الفی» است که شایسته بود

[26] یعنی اختلاف قراء در قرائت چنین مواردی.

[27] «علماء» در شعراء: ۱۹۷، و «العلماء» در فاطر: ۲۸.

[28] «بُرَآءُ» در ممتحنه: ۴.

/۱۷/ بحِمرّة والاُخْرّي بخُضْرّة ليعلم اختلافهما.[80] وَاذا كَانَت الهَمْزتان متفقتين[81] وَ هُمَا في كلمتين مثل ﴿جَآ أَمْرُنَا﴾[82] وَ ﴿شآءَ انشرَهُ﴾[83] فانّ اباعَمْرو يَدَعُ هَاهُنَا الهَمْزَةَ الاُولي[84]، فلَاْ يُشْبهُ هَذَا عِـندَهُ اذا[85] اختلَفَتَاْ، لانَّه يَزْعُمُ انهما اِذَا اتفقتا خَلَفَتْ احداهُمَا الاُخْرّي، فاذاً لم تَخْلف احِداهُمَا، فمن ثَمَّ هَمَزَ ابُوعمرو الآخِرة في اتّفَاقِهما، فاذا جآتَا متفقتين على مَا ذكَرْتُهُ فَمَنْ هَمَزَ هَمْزَتَيْن نقطَهُمَا جَمِيْعًا علي الفِ «جآ» مِن بَعْدِهَا في اعْلاهَا لانَّهَا ممدودة، وَعلي الفِ «اَمرْنا» قبلها لانّهَا مَقْصورّة. وَمَنْ قَالَ بقول ابي عَمْرو لم ينقط علي الالفِ شيئًا اِلَّا بالخُضْرَةِ، وَمن لم يهمز الفَ «جآَ» لم ينقط عليها شيئًا اِلَّا بالخُضْرَةِ ليُعْلَمَ الاختلاف[86] فيها. قال: وَقَدْ جآت في القُرآنِ حُرُوف كتبت علي غَيْرّ الهجآ مثل ﴿العُلموا﴾[87] وَمثل ﴿البُرّوا﴾[88] فاذا نقطتَ «العلما» جعلتها في جَبْهَة الوَاوِ لانَّ الوَاوَ مَكان الالف التي كان ينبغي لها انْ

[80] اى الاختلاف فى قراءتهما.

[81] اى متفقتين فى الحركة.

[82] هود: ۵۸.

[83] عبس: ۲۲.

[84] اى يقرأ «جاء امرنا» و اشباهها بحذف الهمزة الاولى، هكذا: «جا امرنا» وكذا قالون و البَزّى فى المفتوحتين. كما فى تقريب النشر. راجع: ابن الجزرى، بى‌تا: ۲۸.

[85] اى لا يشبه هذا الهمزتين اذا اختلفتا.

[86] اى اختلاف القراء فيها.

[87] اى العلماء، الشعراء: ۱۹۷، فاطر: ۲۸.

[88] اى بُرَآء، الممتحنة: ۴.

بهمزه والاخرى بخضرة ليعلم اختلافهما واذا
كانت الهمزتان متفقتين وهما في كلمتين مثل
جاء أمرنا وشاء انشره فان ابا عمرو يدع هاهنا
الهمزة الاولى فلا يشبه هذا عنده اذا اختلفتا
لانه يزعم انهما اذا اتفقتا خلفت احداهما الاخرى
فاذا لم تخلف احداهما فمن ثم همز ابو عمرو الاخرة (الاخرى)
في اتفاقهما فاذا جاءتا متفقتين على ما ذكرته فمن
همز همزتين نقطهما جميعا على الف جاء من بعدها
في اعلاها لانها ممدودة وعلى الف امرنا قبلها
لانها مقصورة ومن قال بقول ابي عمرو ولم
ينقط على الالف شيئا الا بالخضرة ومن لم يهمز
الف جاء لم ينقط عليها شيئا الا بالخضرة ليعلم
الاختلاف فيها قال وقد جاءت في القرآن
حروف كتبت على غير الهجا مثل العلموا
ومثل البروا فاذا نقطت العلما جعلتها في جبهة
الواو لان الواو مكان الالف التي كان ينبغي لها ان

/۱۸/ نوشته شود و علت این که نقطه را در پیشانی «واو» می‌گذاری این است که همزه همان «واو» است، مثل «العلماع» که [در این حال] «واو» به «عین» تبدیل شده است.

و کلمهٔ «بُرَءآء» نیز همین‌طور است؛ با این فرق که باید بین «را» و «واو» یک نقطه بگذاری و به خاطر فتحه کمی آن را بالا ببری، زیرا این نقطه همان همزهٔ مفتوح است و به همین خاطر آن را بین آن دو قرار می‌دهی. و باید نقطهٔ دیگری در پیشانی «واو» بگذاری، زیرا مانند «بُرَعاع» است، و همزه را بین «را» و «الفی» که شایسته بود نوشته شود می‌بینی و «واو» در حکم «الف» است.

و نیز گوید: بشّار بصری[۲۹] «بُرَآءءَا» را این‌گونه نقطه‌گذاری می‌کرد که یک نقطه قبل از «الف» و یک نقطهٔ دیگر روی «الف»، بالا و کمی مقابل آن می‌گذاشت.

و نیز گوید: از جمله مواردی که در قرآن بر خلاف قاعده نوشته شده است کلمهٔ ﴿یَشَوا﴾[۳۰] است که این‌چنین در بعضی موارد آن را با «واو» نوشته‌اند، نقطه ــ در این صورت ــ در پیشانی «واو» قرار می‌گیرد، زیرا «واو» در همهٔ این موارد بدل از «الف» است؛ و در هنگام علامت‌گذاری به «الفی» که بعد از «واو» در این کلمات نوشته شده است توجهی نمی‌شود، این «الف» را فقط به عنوان اِعراب نوشته‌اند و اصل آن بدین‌گونه با «الف» و بدون «واو» است: «یشآ»، و از آنجا که همزه مضموم است به خاطر اعرابش به شکل «واو»

[۲۹] احتمالاً او همان بشار بن بُرد العُقیلی است که گفته‌اند بزرگترین شاعر مولدین بوده است که در بصره بزرگ شد سپس به بغداد رفت و در سال ۱۶۷ وفات کرد (زرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۵۲).

[۳۰] یشاء. لازم به ذکر است که در «رسم المصحف» متداول ــ که بر اساس اقوال ابوعمرو دانی و ابوداود است ــ مضارع «شاء» در تمام موارد با الف نوشته شده است. ولی فقط کلمهٔ «نشاء» در سورهٔ هود (آیهٔ ۸۷) طبق نقل کتب رسم، از جمله سمیر الطالبین تألیف ضباع، به صورت «نَشؤا» کتابت می‌شود. رک: ضباع، بی‌تا: ۸۱.

/۱۸/ تكتَبَ وَ انّما صِيّرتها في جَبْهَتِهَا لانّ الهمزة هي الواو، نظيرهَا العُلماعِ فتصِيرّ الواو عَيْنًا. وامَّا بُرَءآء فَكَذَلِكَ اِلَّا انَّكَ تَنْقطِ بين الرَآء وَالوَاوِ وَاحِدَةً وَترفِعُهَا شيئًا للنَصِبْةِ، لانّهَا هي الهَمْزة وَهي مُنْتَصِبَةٌ، فمن ثَمَّ اوقِعتَهَا بينهُمَا، وينقطِ اُخرَي في جَبْهَةِ الوَاو لانّ قِيَاسَهَا بُرَعَاعُ فتجدُ الهَمْزَةَ بين الرَآءِ وَالالف التي كانَ ينبغي ان تُكتَبَ وَالوَاو بمَنْزِلةِ الالف. قَال: وكَان بَشَارٌ البصِريّ[۸۹] ينقطِ « بُرءاءَا»[۹۰] واحِدةً قَبْلَ الالفِ واُخرَي عِلي الالفِ مَرفُوعة من قُدامِهَا.

قَال: وَممّاكُتِبَ في المُصْحَفِ ايضًا عِلي غَيْرِ قياسٍ في الهِجآءِ ﴿يَشَوا﴾[۹۱] كتبوا بَعْضَهَا بالوَاوِ هكَذَا فَالنقطَةُ تَقَعُ في جَبْهَةِ الوَاو، لانّ الوَاو في هَذَا كُلّهِ بدل الالف، وَالالف التي بِعد الوَاو التي كتبوهَا في هذه الحُرُوف لَاْ التَفِتُ[۹۲] اليْهَا في النَقْطِ وَانّما كتبوا هذا عِلي الاعِرابِ وَاصِلُهُ هكذا «يَشآ» بالفٍ بغير وَاوٍ فلمَّا كانَت الالف مَرفوعَة صِيّرت وَاوًا

[۸۹] و لعله بشار بن بُرد العُقیلی بالولاء اشعر المولدین علی الاطلاق. نشأ فی البصرة و قدم بغداد و توفی سنة ۱۶۷ (الزرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۵۲).

[۹۰] الممتحنة: ۴.

[۹۱] ای یشاء. لا یخفی ان هذه الکلمة ترسم فی المصحف بالاف ــ علی رأی الدانی و ابی‌داود ــ ولکن کلمة «نشاء» فی هود ۸۷ ترسم بالواو هکذا: «نشؤا» کما نص علی ذلک علماء الرسم و منهم الصباغ فی سمیر الطالبین، انظر: الضباع، بی‌تا: ۸۱.

[۹۲] کذا فی الاصل و الصحیح: التُفِتَ.

تكتب وانما صيرتها في جبهتها لان الهمزة هي
الواو نظيرها العلماء فصير الواو عينا واما بناء
فكذلك الا انك تنقط بين الباء والواو واحدة
وترفعها شيئا للنصبة لانها هي الهمزة وهي منتصبة
فمن ثم اوقعتها بينهما وتنقط اخرى في جبهة
الواو لان قياسها بناء فتجد الهمزة بين الباء
والالف التي كان ينبغي ان تكتب والواو بمنزلة الالف
قال وكان بشار البصري ينقط براءا واحدة
قبل الالف واخرى على الالف مرفوعة من قدامها
قال ومما كتب في المصحف ايضا على غير قياس
في الهجاء ينشوا كتبوا بعضها بالواو هكذا
فالنقطة تقع في جبهة الواو لان الواو وفي هذا
كله بدل الالف والالف التي بعد الواو التي كتبوها
في هذه الحروف لا التفت اليها في النقط وانما
كتبوا هذا على الاعراب واصله هكذا ينشأ بالف
بغير واو فلما كانت الالف مرفوعة صيرت واوا

/۱۹/ نوشته شده است پس «واو» به جای «الف» است.

[مصنّف این کتاب] ابوبکر [بن سرّاج] گوید: دلیل کسی که «الف» را نقطه‌گذاری می‌کند این است که می‌گوید این کلمه شایسته است که با «الف» ــ و نه با «واو» ــ نوشته شود، پس حال که «الف» [در این کلمه] وجود دارد آن را نقطه‌گذاری می‌کنم؛ و آنچه جایگزین چیزی می‌شود، با خود آن چیز در یک جا جمع نمی‌شوند. [و چنین شخصی] «واو» را زائد می‌داند و [از آنجا] که زائد تلفظ نمی‌شود پس نیازی به علامت‌گذاری ندارد.

یزیدی گوید: از جمله این کلمات ﴿الضعفآ﴾[۳۱] [است، که] در پیشانی «واو» [نقطه‌گذاری می‌شود]. و همچنین است کلمهٔ ﴿المَلَؤُ﴾[۳۲] در برخی مواردش [که] در پیشانی [«واو»] نقطه‌گذاری می‌شود.

و از جمله مواردی که در قرآن [بر خلاف قاعده] نوشته شده است کلمهٔ ﴿المؤدة﴾[۳۳] است که آن را با یک «واو» نوشته‌اند. وی در ادامه می‌گوید: اصل این کلمه این است که با دو «واو» نوشته شود، زیرا مانند «الموعودة» است و اگر آن را با دو «واو» می‌نوشتند نقطهٔ علامت همزه را در پشت «واو» دوم قرار می‌دادند. ولی از آنجا که «واو» دوم حذف شده و این کلمه با یک «واو» نوشته شده است، نقطه [علامت همزه] بین «واو» و «دال» قرار گرفته زیرا همانجا جایگاه همزه است، و اگر در کلمهٔ «المؤدة» نقطه را پشت «واو» قرار دهم اشتباه پیش می‌آید و کسی که قرآن را برای او نقطه‌گذاری می‌کنم گمان خواهد کرد که این کلمه «المَؤُدة» ــ مانند «المَعُودة» ــ است.

و از جمله مواردی که در قرآن [بر خلاف قاعده] نوشته شده است، کلمهٔ ﴿لِیسُؤا وجوهکم﴾[۳۴] است که

[۳۱] این کلمه با الف و لام در قرآن کریم ۳ بار به کار رفته است و فقط ــ طبق کتب رسم و از جمله سمیر الطالبین ــ در سورهٔ ابراهیم (آیهٔ ۲۱) و سورهٔ غافر (آیهٔ ۴۷) با واو و به این شکل: «الضعفوا» نوشته می‌شود. رک: ضباع، بی‌تا: ۸۱ ــ ۸۲.

[۳۲] این کلمه در حال رفع ۱۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است و فقط در سورهٔ مؤمنون (آیهٔ ۲۴) و سورهٔ نمل (آیهٔ ۲۹ و ۳۲) با واو نوشته می‌شود.

[۳۳] تکویر: ۸: «المَوءودة» .

[۳۴] اسراء: ۷: «لِیَسُوءُوا».

/۱۹/ لاعِرابِهَا فالواو مَکان الالفِ. قال ابوبَکْرٍ: وَالحُجّةُ لِمَنْ نَقَطِ الألفَ ان یَقُولَ انّ حَقّ الحَرْف انْ یُکْتَبَ بالالفِ دونَ الوَاو فاذا وَجَدْتُ الالفَ نَقَطتُ وَالشي المُبدَل من الشي لَایجتمع مَعَهُ وَجَعِلَتُ[۹۳] الوَاو زَایدَةً وَالزایدُ لَا یُنطَقُ به فلا حَاجَة الي نَقْطِهْ.

قال الیزیديّ ومن ذَلک ﴿الضعَفآ﴾[۹۴] في جَبْهَةِ الوَاوِ وَ ﴿المَلَؤُ﴾[۹۵] کَذَلَک في بَعْضها فهي في الجَبْهةِ.

وَممّا کُتِبَ في المُصْحَفِ ﴿المَؤُدَة﴾[۹۶] کتبوها بواوٍ وَاحِدة قال وَکانَ اصِلُهَا وَاوَین لان قیاسَها «المَوْءُودَة» فلو کتبوهَا بِوَاوَین نُقِطَتْ الهَمْزَةَ في قَفَاْ الوَاوِ الثانیة فلمّا تُرِکت وَکتبت بواوٍ واحِدةٍ نقطِت «المَؤُدة» بین الوَاوِ وَالدّالِ لانَّ الهَمْزَة ثمّ مَوْضِعِها وَلو انّي نقطِت «المَوءدة» في قفا الوَاوِ لاختلطِت وَظَنّ المَنْقُوطِة[۹۷] لَهُ انها «المَؤدَة» علي قیاسّ «المعُودة».

وَممّا کُتِبَ في المُصْحَفِ ﴿لِیَسُؤا وُجُوهکم﴾[۹۸] کتبت

[۹۳] کذا فی الاصل و الصحیح: جُعِلَت.

[۹۴] قد وردت هذه الکلمة فی القرآن الکریم ثلاث مرات، مرة مجرورة (التوبة: ۹۱) و مرتین مرفوعة (ابراهیم: ۲۱، غافر: ۴۷). و قد کتبت المجرورة بالالف کما فی المتن و اما المرفوعة فقد کتبت فی الموضعین بالواو، هکذا: «الضعفوا»، کما فی کتب الرسم و منها سمیر الطالبین. انظر: الضباع، بی‌تا: ۸۱ ــ ۸۲. و الکلام فی المتن علی المرفوعة فکان حقها ان تکتب بالواو.

[۹۵] قد وردت هذه الکلمة فی القرآن الکریم مرفوعة فی خمسة عشرموضعاً و قد کتبت فی ثلاثی منها بالواو (المؤمنون: ۲۴، النمل: ۲۹ و ۳۲) وفی باقی المواضع بالالف.

[۹۶] ای الموءودة، التکویر: ۸.

[۹۷] کذا و الصحیح: «المنقوط له» ای الشخص الذی نقط المصحف من اجله.

[۹۸] ای لِیَسوءوا وُجوهَکم، الاسراء: ۷.

لا إعرابها فالواو مكان الالف قال ابو بكر والحجة
لمن نقط الالف ان يقول ان حق الحرف ان يكتب
بالالف دون الواو فاذا وجدت الالف نقطت
في الشيء المبدل من الشيء لا يجتمع معه وجعلت الواو
زايدة والزايد لا ينطق به فلا حاجة الى نقطه قال
قال اليزيدي ومن ذلك الضعفاء في جبهة
الواو والملؤ كذلك في بعضها في الجبهة ومما
كتب في المصحف الموؤدة كتبوها بواو واحدة
قال وكان اصلها واوين لان قياسها الموءودة
فلو كتبوها بواوين نقطت الهمزة في قفا الواو الثانية
فلما تركت وكتبت بواو واحدة نقطت المؤدة
بين الواو والدال لان الهمزة ثم موضعها ولو
اني نقطت الموؤدة في قفا الواو لاختلطت وظن
المنقوطة له انها المودة على قياس المعودة ومما
كتب في المصحف ليسوءوا وجوهكم كتبت

/۲۰/ با یک «واو» نوشته شده است و وقتی در پشت «واو» نقطه [علامت همزه] را می‌گذاری ــ چون مانند «لیسوعوا» است ــ عین الفعل از بین می‌رود و این «واوی» که باقی است، «واو» جمع است که باقی می‌ماند و حذف نمی‌شود و شباهتی هم به «الموودة» ندارد، زیرا «واو» در «المَؤدة» فاء الفعل است و «واو» حذف‌شده، «واو» زائده‌ای است که بعد از «عین» قرار می‌گیرد. ولی آنچه که در «لیسؤا» حذف شده قبل از «واوی» است که در آن قرار دارد، زیرا «واوی» که در آن قرار دارد «واو» جمع است و حذف نمی‌شود و نباید هم حذف شود، و این است تفاوت این دو.

و کسانی که «لیَسُؤَا وجوهکم» خوانده‌اند[35] الف (؟)[36] نزد کسانی که این‌گونه خوانده‌اند.

و برخی علامت‌گذاران در این مورد روش متفاوتی دارند و می‌گویند: یک نقطه بین «واو» و «الف» می‌گذارم و به خاطر مفتوح بودن همزه، آن را کمی بالا می‌آورم، زیرا مانند «لِیَسوعَ وجوهکم» است، پس همزه بعد از «واو» قرار دارد و روی «الف» هیچ چیز نیست، زیرا «الف» جزو این کلمه نیست. و همچنین است ﴿أَن تبوءَا بِاِثمی﴾[37] [که] بین «واو» و «الف» [نقطه‌گذاری می‌شود] و نقطه را کمی بالا می‌بری. ولی ابومحمّد یزیدی دربارهٔ این [موارد] می‌گوید: نقطه

[35] عبارتند از: ابن عامر، حمزة، شعبی، خلف عاشر. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۸۲.

[36] ظاهراً در متن عربی در این قسمت از متن اشکالی وجود دارد، و لذا معنا و مفهوم متن در این بخش روشن نیست.

[37] مائده: ۲۹: «ان تبوأ باثمی».

/۲۰/ بواو واَحِدة، فاذا نقطِتَهَا في قَفَا الواو لا نَّ قياسَهَا «ليسوعِوا» فَقَدْ ذَهَبَتْ عِيْن الفِعْل، وَهذه الواو التي فيها وَاو الجَمعِ وَهي ثَابتة لَاْ تَسْقطِ، ولَاْ يشبه «المَوودَة» لان الوَاو من «المؤدة» فَآ الفِعل وَالذاهبة منها الوَاو الزايدة التي بعِد العِين، والسَاقِطة مِنْ «لِيسُؤا» قبل الوَاو التي فيها لانّ الواو التي فيها وَاو الجَمْعِ، فَتلك لَاْ تسَقطِ ولَاْ بُدَّ من ثباتِها فَهَذَا فَرْق مَا بينهُمَا : ومَنْ قرَأ[99] «لِيَسُؤَا وجوهكم»، فَانّ الالفَ لم تكن تحت ان[100] تدخلها فيمن قرَا هكذا، وَقَدْ اخْتَلفَ فيه بَعْض النُقَّاطِ، يقولُ: انقطُهَا وَاحِدةً بين الواو وَالالف وَارْفَعُهَا شيًّا للنَصْبَةِ، لانَّ قياسَهَا «لِيَسُوْعَ وُجُوهَكُم» فالهَمْزَة بعِد الوَاوِ وَليس عِلي الالف منها شي، لانَّ الالفَ ليسَت مِن الحَرْفِ وَكذلَك ﴿ان تَبُوءَا باثـمِي﴾[101] بين الوَاوِ وَالالف وَتَرْفَعُهَا شيًا؛ وَامَّا ابُومحِمّد اليزيديّ فَقَالَ في هَذه: النُقْطَة تقعِ

[99] و هم ابن عامر و شعبة وحمزة و خلف فی اختیاره. انظر: القاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۸۲.

[100] کذا.

[101] ای تَبوءَ، المائدة: ۲۹.

بواو واحده فاذا نقطتها في قفا الواو لان قياسها
ليسوءوا فقد ذهبت عين الفعل وهذه الواو
التي فيها واو الجمع وهي ثابته لا تسقط ولا يشبه
الموودة لان الواو من الموءدة فا الفعل والذاهبه منها
الواو الزايده التي بعد العين والساقطه من
ليسوا قبل الواو التي فيها لان الواو التي فيها واو
الجمع فتلك لا تسقط ولا بد من ثباتها فهذا فرق
ما بينهما ❊ ومن قرا ليسوءا وجوهكم فان الالف
لم تكن يجب ان تدخلها فيمن قرا هكذا وقد اختلف
فيه بعض النقاط تقول انقطها واحدة بين الواو
والالف وان ارفعها شيا للنصبة لان قياسها ليسوء
وجوهكم فالهمزه بعد الواو وليس على الالف منها
شي لان الالف ليست من الحرف وكذلك ان
تبوءا باثمي بين الواو والالف وترفعها شيا واما
ابو محمد اليزيدي فقال في هذه النقطة تقع

/۲۱/ روی «الف» و قبل از آن قرار می‌گیرد و این‌چنین استدلال می‌کند: اگر بخواهی بگویی «امرتُکما اَن تبوٴا بغضب» یعنی در صیغهٔ مُثنّی، چاره‌ای نداری جز اینکه آن را تقیید[۳۸] کنی. پس وقتی نقطه در حال تقییدِ «الف» روی آن قرار می‌گیرد، در حال غیر تقیید هم «الف» شایسته‌تر است که نقطه روی آن قرار گیرد. وی در ادامه می‌گوید[۳۹]: و من به این علت آن را بعد از «یا» قرار داده و کمی آن را بالا بردم که همزه با «الف» نوشته نشده است، پس همزه در جای «الف» است، و همچنین است: ﴿سیِّئَ بهم﴾. ولی اگر همزه با «الف» نوشته شود، باید روی «الف» قرار گیرد.

و اگر همزه ساکن و ما قبل آن مکسور باشد، مثل «بیٴسَ مثلاً»[۴۰]، نقطهٔ علامت همزه را پایین و مقابل «یا» قرار می‌دهی، زیرا «یا» همان همزه است. و اگر [کلمهٔ مورد نظر] ﴿بئیس﴾ باشد نقطهٔ علامت همزه را زیر و قبل «یا» بگذار، زیرا مانند «بعیس» می‌باشد که قبل از «یا» قرار دارد؛ و مواردی را که با آنها مواجه می‌شوی بر همین منوال نقطه‌گذاری کن.

و کلماتی مانند ﴿باؤا بغضب﴾ و ﴿جاؤا﴾ در قرآن بدون «الف» نوشته شده‌اند و مانند «باعُوا» و «جاعُوا» هستند، لذا وقتی خواستی آنها را علامت‌گذاری کنی، نقطه [علامت همزه] را پشت «واو» قرار بده و شایسته بود که بعد از «واو» «الف» نوشته شود. و البته بودن و نبودن «الف» در علامت‌گذاری

[۳۸] یعنی یک نقطه کمی قبل از الف و یک نقطه بعد از آن قرار گیرد مثل: «فرآه حسنا» که در صفحهٔ ۳۶ توضیح داده شد.

[۳۹] ادامهٔ عبارت با ماقبل آن ارتباطی ندارد، گویی عبارت یا عباراتی از اینجا افتاده است.

[۴۰] البته در قرآن عبارت «بئس مثلا» نیامده، بلکه «بئس مَثَلُ القوم ...» در سورهٔ جمعه (آیهٔ ۵) وارد شده است.

/۲۱/ عِلي الالفِ، واحِدة قبلها، ويحتجّ في ذلِکَ فيقول: لو قلتَ: «امرتُکُمَا ان تَبُؤا بغضب» ــ للاثنين ــ لم يکن بُدٌّ من تَقْييدِهَا[۱۰۲]، فاذا کانت النقطة تقع عِلي الالفِ مُقَيّدة فالالف اولي بها في غَيْرِ التَقْييد؛ وقال[۱۰۳]: انما نحيّتُها بعد اليا ورَفعتُهَا شيئًا لانها غَيْرُ مَکْتُوبة بالفٍ، فالهمزة مکان الالف وکَذلِکَ، ﴿سِيّءَ بهم﴾[۱۰۴].

فامَّا اذا کانت مَکْتُوبة بالفٍ فالهَمْزَة عِلي الالف.

واذا کانت الهَمْزَة مَجْزومَة ومَا قبلها مخفوض مثل «بيئْسَ مَثَلاً»[۱۰۵] نقطت الهَمْزَة من اسفل بحذا اليَاءِ لانها هي الهَمْزَة واذا کانَتْ ﴿بَئِيس﴾[۱۰۶] نَقَطْتَ الهَمْزَةَ من اسفل وتجعلهَا قبل اليا لان قياسها «بَعِيس» وهي قَبْل اليا، فقس عِلي هذا مَا اتاکَ.

ومَا کانَ مثل ﴿باؤا بغضبٍ﴾[۱۰۷] و﴿جآؤا﴾[۱۰۸] فانه کتب في المُصْحِفِ بغيرِ الفٍ، وقياسه «باعُوا» و«جاعُوا» فاذا نقطتها نقطتها في قَفَا الواوِ، وکانَ ينبغي ان تکتب بالفٍ بَعْدَ الواو، ودخول الالف وخروجهَا منها في النَقْطِ

[۱۰۲] قد تقدم معنی التقیید فی الصفحة ۳۶ فراجع.

[۱۰۳] کأن فی العبارة سقطا، فان ما بعد قوله: «قال» لا صلة بينه و بين ما قبله.

[۱۰۴] هود: ۷۷.

[۱۰۵] لا یخفی انه لم یَرِد فی القرآن «بئس مثلا» بل «بئسَ مثلُ القوم» (الجمعة: ۵).

[۱۰۶] الاعراف: ۱۶۵.

[۱۰۷] البقرة: ۶۱ و ... .

[۱۰۸] آل عمران: ۴۸ و ... .

على الالف واحدة قبلها وتحتج في ذلك فيقول
لو قلت امرتكما ان تبوءا بغضب للاثنين لم يكن
بد من تقييدها فاذا كانت النقطة تقع على الالف
مقيده فالالف اولى بها في غير التقييد وقال
انما نجيبها بعد اليا وان نعيتها شيا لانها غير
مكتوبه بالف فالهمزه مكان الالف وكذلك
شى بهم فاما اذا كانت مكتوبه بالف فالهمزة على
الالف واذا كانت الهمزة مجزومة وما قبلها مخفوض
مثل بيس مثلا نقطت الهمزة من اسفل عند اليا
لانها هي الهمزة واذا كانت ييس نقطت الهمزة
من اسفل وتجعلها قبل اليا لان قياسها ييس وهي
قبل اليا فقس على هذا ما اتاك وما كان مثل باوا
بغضب وجاوا فانه كتب في المصحف بغير
الف وقياسه باءوا وجاءوا فاذا نقطتها
نقطتها في قفا الواو وكان ينبغي ان تكتب بالف بعد
الواو ودخول الالف وخروجها منها في النقط

/۲۲/ یکسان است، زیرا همزه قبل از «واو» قرار دارد.

کلمهٔ ﴿رَءاوا﴾ نیز بدون «الف» نوشته می‌شود[۴۱] و نقطهٔ [همزه] آن قبل از «الف» قرار می‌گیرد، زیرا مثل «اَتوا» بدون صدای کشیده است.

و وقتی همزه در کلماتی مثل ﴿ایتونی به﴾ و ﴿ایذن لی﴾ و امثال آنها به کار می‌رود، همزه همان «یا» است و باید به قبل از آن نگاه کنی، اگر ماقبل آن مضموم بود، همزه را کمی بالا قرار بده و اگر مفتوح بود نقطه را روی «یا» قرار بده و اگر مکسور بود [زیر] «یا» نقطه بگذار، [مضموم] مانند ﴿و قال الملکُ ایتونی به﴾، مفتوح مثل ﴿قال ایتونی باخٍ لکم﴾ [نقطه] روی «یا»، [زیرا] که قبل از آن فتحه است، و مکسور در ﴿السمواتِ ایتونی﴾ [که نقطه] زیر «یا» [است]، و روی «الف» چیزی قرار نمی‌گیرد، زیرا این الفی که در این [کلمه] هست در وصل حذف می‌شود و انواعی دارد. ولی این «الف» در ابتدا و آغاز کلمه، به این علت نوشته می‌شود ــ همان‌طور که الف «اِضرب» را می‌نویسند ــ که ابتدا به ساکن نشود. و اگر [این کلمه] «ایتونی» باشد ــ یعنی به معنای «نزد من بیایید» ــ، آن را با «یا» می‌نویسند و اگر «آتونی» باشد ــ یعنی به معنای «به من عطا کنید» ــ، بدون «یا» می‌نویسند.

اگر همزه مضموم و بعد از «واو» باشد مثل ﴿لَتنوءُ بالعصبة﴾[۴۲] نقطه را روی «الف» بگذار، زیرا مانند «لتنوعُ» می‌باشد.

[۴۱] البته در رسم متداول که بر اساس گفته‌های ابو عمرو و ابوداود است، الفِ بعد از واو در این کلمه حذف نمی‌شود.

[۴۲] قصص: ۷۶. در قرآن به این شکل نوشته می‌شود: «لَتنوأُ» یعنی با الف، بعد از واو.

/۲۲/ سّوآ، لانَّ الهَمْزَة قبل الواو: •وَ ﴿رّءاوا﴾[۱۰۹] كتبت ايضًا بِغَيْرّ الفٍ[۱۱۰] وَنقطتُهَا تقع قبل الالف لانّها مثل اتَوا مقصورّ.

وَاذا جآت الهمزة مثل ﴿ايتوني به﴾[۱۱۱] وَقولهُ ﴿ايذن لي﴾[۱۱۲] ومَا اشبهه فان الهَمْزَة هي آليا، و تنظرُ الي مَا قبلها فانْ كانَ مَرْفوعًا نقطتَ الهمزةَ مَرْفُوعَة، وَان كانَ مَنْصُوبًا نقطت الهَمْزة فَوْق آلياءِ، وَان كانَ مخفوضًا نقطتها تحت آليا، مثل ﴿وَقال الملک ايتوني به﴾[۱۱۳] وَالنَصْب ﴿قالَ ايتوني باخٍ لَكُم﴾[۱۱۴] فَوْق آلياءِ، النصبة فيما قبلها، وَالخفض ﴿في السّموات ايتوني﴾[۱۱۵] تحت آليا، وَليسّ علي الالف شي لان هذه الالف التي فيها تسّقط في الوَصْلِ وَهي مختلفة، وَانما كتبت علي الابتدآ كما كتبوا الف «اِضرّبْ» لكَيلا يبتدا بسّاكن، فاذا كانت «ايتوني» في مَعْنَي «جيوني»[۱۱۶] كتبوها بآليا وَاذا كانت علي معني «اعطوني»، «آ اتوني» كتبوها بغيرّ ياءٍ.

وَاذا جآت الهَمْزة مَرّفوعة وَهي بعدَ الواو مثل ﴿لَتَنُوءُ بالعِصبة﴾[۱۱۷] نقطتها علي الالف لان قياسَها لَتَنُوْعُ

[۱۰۹] ای رأوا، یونس: ۵۴ و ... .

[۱۱۰] لا یحذف الالف بعد الواو فی هذه الکلمة فی الرسم المتداول المروی عن ابی عمرو و ابی داود.

[۱۱۱] یوسف: ۵۰ و ۵۴.

[۱۱۲] التوبة: ۴۹.

[۱۱۳] یوسف: ۵۰ و ۵۴.

[۱۱۴] یوسف: ۵۹.

[۱۱۵] الاحقاف: ۴.

[۱۱۶] ای جیئونی.

[۱۱۷] القصص: ۷۶، و لا یخفی انها تکتب فی المصحف بالف بعد الواو، لا کما کتبت فی المتن.

سوا لان الهمزة قبل الواو ۝ ورأوا كتبت ايضا
بغير الف ونقطتها تقع قبل الالف لانها مثل اتوا
مقصور واذا جات الهمزة مثل ايتوني به وقوله
ايذن لي وما اشبهه فان الهمزة هي اليا وتنظر الى
ما قبلها فان كان مرفوعا نقطت الهمزة مرفوعة
وان كان منصوبا نقطت الهمزة فوق اليا وان
كان مخفوضا نقطتها تحت اليا مثل وقال الملك
ايتوني به والنصب قال ايتوني باخ لكم فوق اليا
النصب فيما قبلها والخفض في السموات ايتوني تحت
اليا وليس على الالف شي لان هذه الالف التي فيها
تسقط في الوصل وهي مختلفه وانما كتبت على
الابتدا كما كتبوا الف اضرب لكيلا يبتدا بساكن
فاذا كانت ايتوني في معنى جيئوني كتبوها
باليا واذا كانت على معنى اعطوني آتوني كتبوها
بغير يا واذا جات الهمزة مرفوعة وهي بعد الواو
مثل لتنوء بالعصبة نقطتها على الالف لان قبلها تنوء

/۲۳/ پس روی «واو»، چیزی نیست.

ابومحمّد گوید: ضمه شبیه فتحه نیست. و اگر «لتنؤ» باشد، نقطه را باید به خاطر فتحه روی «الف» بگذاری زیرا اگر مقیّد[۴۳] باشد و [آن را] «لتنوآا» ــ یعنی به صیغه مثنی ــ بخوانی، باید آن را تقیید کنی. لذا در حال نصب به نظر من جز با «الف» صحیح نیست، مانند ﴿ان تَبُوَ باثمی﴾؛ و در حالت ضمه [نقطه] بین «واو» و «الف» [قرار می‌گیرد].

و اگر همزه در کلماتی مثل ﴿تَسلُ﴾[۴۴] و ﴿اسُل الذین﴾[۴۵] باشد، باید بین «سین» و «لام» را نقطه بگذاری و به خاطر مفتوح بودنش آن را بالاتر بنویس. و همچنین است ﴿سِیئت﴾ که نقطه بین «یا» و «تا» قرار می‌گیرد و باید آن را به خاطر فتحه بالاتر بنویسی. و در کلمهٔ ﴿سُیل﴾[۴۶] نقطه زیر «یا» و مقابل آن نوشته می‌شود. زیرا آن [«ی»]، همان [همزه] است.

و اگر کلمه تنوین‌دار باشد و همزه در آخر واقع شده باشد مثل ﴿قُرء﴾[۴۷] و ﴿شی﴾ در حال رفع و جرّ به خاطر وجود تنوین از همزه بی‌نیاز خواهی بود. و در صورتی [که] منصوب باشد، اگر بخواهی می‌توانی اول نقطهٔ همزه را بگذاری سپس تنوین را نقطه‌گذاری کنی و نیز می‌توانی تنوین را جای همزه قرار دهی، همان‌طور که در حال رفع و جر، جای آن را گرفت. و بدان که وقتی کلمه‌ای منوّن و مرفوع باشد علامت‌گذاری می‌شود و همچنین در حالت جرّ، مثل «غفورٌ» و «غفورٍ»، ولی در حالت نصب مثل «غفوراً» مورد اختلاف است. ابومحمّد یزیدی آن را در حالت نصب علامت‌گذاری نمی‌کند، مگر در حالتی که حروف حلقی ششگانه که «نون» در مقابل آنها اظهار می‌شود، بعد از تنوین قرار گیرند ــ که عبارتند از: «حا»، «خا»، «عین»، «غین»، همزه و ها ــ، او می‌گوید:

[۴۳] معنای «مقید» و «تقیید» در صفحهٔ ۳۶ گذشت.
[۴۴] یعنی: تسأل.
[۴۵] یونس: ۹۴. که البته با «ف» همراه است: «فسل الذین».
[۴۶] سُئِلَ.
[۴۷] در قرآن «قروء» آمده است. بقره: ۲۲۸.

/۲۳/ فَلَيْسَ عِلي الواوِ شي. وَقَالَ ابُومحِمّد: لَاْ يُشْبه الرَّفْعُ النَصِبَ وَلو كانَتْ «لتنوآا» ــ للاثنين ــ لم يكن مِنْ تقييدهَا بُدٌّ فَلَاْ اراها اِلَّا عِلي الالفِ في النَصِبِ وَهُوَ مثل ﴿ان تَبُوَ باثمي﴾[۱۱۸] وَفي الرَفْعِ بين الوَاوِ وَالالفِ.

وَاذا جَاتِ الهَمْزَةَ مثل ﴿تَسَلُ﴾[۱۱۹] وَ ﴿اسُل الذين﴾[۱۲۰] فانَّكَ تنقطِها بينَ السِيْن وَاللّام وَتَرْفِعُهَا للنَصِبَةِ وَاذا كانت «سُيل»[۱۲۱] فهي تحِتَ اَليَاءِ بحِذ آبها[۱۲۲] لانَّهَا هي هي :.

وَاذا كانَ الحِرْفُ مُنَوَّنـًا وَكَانت الهمزة آخرَة مثل ﴿قرءٍ﴾[۱۲۳] وَ ﴿شي﴾[۱۲۴] في الرَفعِ وَالخفض فانّك تسْتغني عن الهَمْزَةِ بالتنوين، فاذاكانت النصِبَةَ فان شيئت نقطِت الهَمْزَةَ ثُمَّ نَوّنتَ وَان شيت اجزاكَ التنوين منهما[۱۲۵] كما اجزاً في الرَفْعِ وَالخَفْضِ.

وَاعِْلم انّ الحِرْفَ اذا كانَ مُنَوّنـًا مَرْفُوعًا نقطِ وفي الخَفْضِ كَذَلِكَ كمثل «غَفُوْرٌ» وَ «غَفُورٍ» فامَّا في النَصِبِ فانّ فيه اختلافًا، فابومُحمّد اليزيديّ لَاْ ينقطِه في النَصِبِ مثل «غَفُورًا» اَلّا ان تسْتَقْبلهُ الحِرُوف السِتّه التي تبيّن النونُ عِندهَا وَهي الحِا وَالخاُ وَالعِيْن وَالغَيْنُ وَ الهَمْزَةَ وَالَها، يَقُول[۱۲۶]: لا نّ

[۱۱۸] المائده: ۲۹.
[۱۱۹] ای تسأل.
[۱۲۰] ای اسأل الذین، لکن جاء فی القرآن الکریم: «فسل الذین» (یونس: ۹۴).
[۱۲۱] ای سُئل، البقرة: ۱۰۸.
[۱۲۲] کذا فی الاصل و الصحیح: بحذائها.
[۱۲۳] کذا و الصحیح: «قروء» کما ورد فی البقرة: ۲۲۸.
[۱۲۴] البقرة: ۲۰ و ... .
[۱۲۵] کذا و الصحیح: منها.
[۱۲۶] لم ینقط فی الاصل فیحتمل ان یکون بالیاء ای یقول الیزیدی وان یکون بالنون ای نقول فی توضیح کلامه.
[۱۲۷] ملک: ۲۷.

لتنؤ لجعلتها علي الالفِ لحِال النَصِبْةَ ولأنهَّـا ان وقعت مقيدة فقلت لتنوآا صح

وكَذَلكَ ﴿سِيْئت﴾[۱۲۷] الهمْزةَ بين الياءِ والتاءِ وترْفعها للنصِبة صح

فليس على الواو شي وقال ابو محمد لا يشبه الرفع
النصب ولو كانت لتنوا الاثنين لم يكن من تقييدها بد
فلا ان اها الا على الالف في النصب وهو مثل ان تنبؤا بشي
وفي الرفع بين الواو والالف واذا جات الهمزة مثل
تسل واسئل الذين فانك تنقطها بين السين واللام وترفعها
للنصب واذا كانت تسيل فهي تحت اليا يجد ابها الا انها
هي هي . واذا كان الحرف منونا وكانت الهمزة اخره
مثل قرء وشي في الرفع والخفض فانك تستغني عن الهمزة
بالتنوين فاذا كانت النصب فان شئت نقطت الهمزة
ثم نونت وان شيت اجزاك التنوين منهما كما اجزا
في الرفع والخفض واعلم ان الحرف اذا كان منونا
مرفوعا نقط وفي الخفض كذلك كمثل غفور
وغفور فاما في النصب فان فيه اختلافا فابو محمد
اليزيدي لا ينقطه في النصب مثل غفورا الا ان
تستقبله الحروف الستة التي تبين النون عندها وهي الحا
والخا والعين والغين والهمزة والها تقول لا ان

لو نقطتها على الالف [illegible] المنصوبة وزاد فيها [illegible] صح

وحكم [illegible] الهمزة [illegible] صح

/۲۴/ «الف» در حالت نصب علامت تنوین است، ولی در حالت رفع و جرّ باید حتماً علامت‌گذاری شود. و به این علت در مقابل این شش حرف علامت‌گذاری می‌شود، که اینها حروفی هستند که نون در مقابل آنها اظهار می‌شود. و اهل کوفه و بعضی دیگر از علامت‌گذاران در حالت نصب هم آن را علامت‌گذاری می‌کنند، حتی در جایی که این حروف بعد از آن قرار نگرفته باشد.

بعضی از نقطه‌گذاران از خلیل[۴۸] روایت می‌کنند که او گفته است: هر آنچه را که مثل «علیمًا» است دو نقطه بالای «میم» قرار بده. و من نقطهٔ [تنوین] را روی «الف» نمی‌گذارم زیرا تنوین روی «میم» است. و ابومحمّد یزیدی گفته است: ولی من روی «الف» نقطه می‌گذارم زیرا در هنگام وقف می‌گویم «علیما» و همان‌طور که نوشته شده، به «الف» تبدیل می‌شود. وی در ادامه می‌گوید: اگر طبق گفتهٔ خلیل باشد در هنگام وقف باید بگویم «علیم».

[مصنّف این کتاب] ابوبکر [بن سرّاج] گوید: اعتراض ابومحمّد و اشکال او به خلیل ــ اگر خلیل چنین مطلبی گفته باشد ــ وارد نیست، زیرا علامت‌گذاری بر اساس وصل صورت می‌گیرد، و این «الف» بدل از تنوین است در حال وقف. و اگر چنین نبود که گاه تصور می‌شود که جزو خودِ اسم است

۴۸ خلیل بن احمد الفراهیدی، ابوعبدالرحمن از علمای بزرگ ادب عربی و واضع علم عروض و استاد سیبویه. در بصره متولد شد و در همانجا نیز در سال ۱۷۰ق رحلت کرد. رک: زرکلی، ۱۹۹۷، ۲: ۳۱۴.

/۲۴/ الالف في النَصْبِ عِلم[۱۲۸] النُوْن وَفي الرَفْعِ وَالخفض لَاْ بُدَّ منها، وَانّما تنقطِ عِند هذه الحُروف السّتة لانها حُرُوف تظهرُ عِندها النُوْن ۵ وَاهل الكوفه وَبعض النُقّاطِ ينقطِونَهُ ايضًا في النَصْبِ وَان لم تَسْتقبله هذه الحُروف وَقَدْكانَ بَعْض النُقّاطِ يروي عَن الخَلِيلِ[۱۲۹] يَقول: انقطِ مَاكَانَ مثل «عِليمًا» نقطِتين فَوْق الميم ولَاْ انقطِ عِلي الالفِ لانّ التنوين علي الميم. وَقال ابُومحمّد اليزيديّ: لكنّي انقطِ عِلي الالف لاني اِذَا وَقفت قلتُ: عِليمًا فَصارت الفًا عِلي الكتاب. قَال: ولَوْكانَ عِلي مَا قال الخَلِيْلُ كان ينبغي اذا وَقفت ان اقول عِليم. قَال ابُوبَكرّ: هذا الذي يحْتجّ به ابومحمّد لَاْ يلزم الخَلِيْلَ ان كانَ قَالَهُ، لانّ النَقْطِ وَالشَكْل انّما يُوَجَّهُ عِلي الوَصْل وَهذه الالف بدَلُ من التَنْوين في الوَقْفِ وَلو لا ان يُظنَّ بها في بعض المَواضع انّهَا مِنْ نَفْسِ الاسم

۱۲۸ بفتح العين و اللام اى علامة للتنوين.

۱۲۹ هو الخليل بن احمد الفراهيدى، ابو عبد الرحمن من ائمة اللغة و الادب و واضع علم العروض و هو استاذ سيبويه النحوى ولد بالبصرة و مات فيها سنة ۱۷۰. انظر: الزركلى، ۱۹۹۷، ۲: ۳۱۴.

الالف في النصب يلم النون و في الرفع و الخفض لا بد منها
و انما تنقط عند هذه الحروف الستة لانها حروف
تظهر عندها النون ٥ و اهل الكوفه و بعض
النقاط ينقطونه ايضا في النصب و ان لم تستقبله
هذه الحروف و قد كان بعض النقاط يروي عن
الخليل يقول انقط ما كان مثل عليما نقطتين فوق
الميم و لا انقط على الالف لان التنوين على الميم و قال
ابو محمد اليزيدي لكني انقط على الالف لاني
اذا وقفت قلت عليما فصارت الفا على الكتاب
قال و لو كان على ما قال الخليل كان ينبغي اذا
وقفت ان اقول عليم قال ابو بكر هذا الذي يحتج
به ابو محمد لا يلزم الخليل ان كان قاله لان النقط
و الشكل انما يوجه على الوصل و هذه الالف بدل
من التنوين في الوقف و لولا ان يضطر بها في بعض
المواضع ~~انها من نفس الكلمة~~ انها من نفس الاسم

/۲۵/ اصلاً نیازی نبود که علامت‌گذاری شود، زیرا خودش جانشین و قائم مقام علامت است. و هر گاه اسم تنوین‌دار شود «الفی» در کار نخواهد بود پس چگونه خود «الف» توسط تنوین علامت‌گذاری شود و حال آنکه این دو با هم جمع نمی‌شوند.

ابومحمّد یزیدی گوید: «میم» در امثال: «علیهم»، «لدیهم»، «الیهم»، «عندهم» و «منهم»، اعم از اینکه «ها» مضموم باشد یا مکسور، علامت‌گذاری نمی‌شود و ساکن رها می‌شود، مثل ﴿علیهم غیر المغضوب علیهم﴾؛ مگر اینکه الف وصل بعدش قرار گیرد که باید مکسورش کنی و یک نقطه زیرش قرار دهی[۴۹]، مثل ﴿علیهمِ الجلآ﴾؛ و اگر «ها» مضموم باشد «میم» را نیز باید مضموم کنی، مثل ﴿و منهُمُ الذین﴾ .

و اگر بعد از «میمِ» «علیهم» الف وصل نیامده باشد علامت‌گذاران حتماً روی «میم» نقطه می‌گذارند. و این صحیح نیست مگر اینکه بعدش الف وصل قرار گیرد که در این صورت در تلفظ آن اختلاف است و چند گویش وجود دارد: «علیهِمِ الجَلآ» و «علیهُمُ»[۵۰] که «ها» و «میم» را مضموم می‌خوانی، ولی در غیر حالت وصل جایز نیست که «ها» را مکسور و «میم» را مضموم کنی؛ و علامت‌گذاران در این مورد اشتباه می‌کنند.

و ابومحمّد در ﴿رحمته من یشآُ﴾ زیر «ها» نقطه می‌گذارد و همچنین زیر «ها» در ﴿فیه﴾ و ﴿فضله﴾ در حالت جرّ؛ و علامت‌گذاران نقطه را

[۴۹] و این قرائت ابوعمرو بصری است. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۳۱.
[۵۰] و این قرائت حمزه و یعقوب است. رک: همانجا.

/۲۵/ لَمَاْ وَجَبَ ان تشکل، لانَّهَا قَامَتْ مَقَام الشَکْل، وَمتي نُوِّنَ الاسْم لم تُوجَدْ الالف فکیف تُعِلّم الالف بالتّنْوین وَهما لَاْ یجتمِعانِ. قَال ابُومحِمّد الیزیديّ: وَمَا کانَ مِن المیمات مثل «عِلیهم» وَ«لدیهم» و «اَلَیْهم» وَ «عِندَهم» وَ «مِنْهُم» رَفْعًا کانت الْهاُ اَوْ خَفْضا لَاْ تَنْقطُ عِلي المیم شیاءً وَتترکها مَجْزُوْمَةً مثل ﴿عِلیهمْ غیرَ المَغْضُوب عِلیهمْ﴾[۱۳۰] اِلَّا ان یَسْتَقبلها الف وَصِلٍ فتجرّهَا وَتنقطِ عِلیها مِن تحِت مثل ﴿عِلیهِم الجَلَآ﴾[۱۳۱] اَوْ ترفعِهَا اِنْ کانَتْ رَفْعًا مثل ﴿وَمِنْهُمُ الذِین﴾[۱۳۲]، وَالنُقّاطِ یَنْقطُون عِلي میم «عِلیهم» وَان لم یستقبلها الف وَصِلٍ فهذا لَاْ یکونُ اِلَّا اذاْ استقبلته الف وَصِل فان فیه اختلافًا وَهي لُغَات «عِلیهِم الجَلَآ» وَ «عِلیهُمُ»[۱۳۳] وَترفَعُ الْها وَالمیم جَمِیْعًا، فامّا في غَیْرِ الوصِلِ فَلَاْ یجورُ کسْرَ الْها وَرَفْعِ المیم، وَالنُقَّاطِ یخطِیون فیه.

وَابُومحِمّد ینقطِ ﴿في رحِمتِه مَنْ یشآُ﴾[۱۳۴] تحِت الهآ وَ ﴿فیه﴾[۱۳۵] وَ ﴿فَضْله﴾[۱۳۶] في الخَفْضِ تحِت الْهاءِ، وَالنُقَّاطِ یَنْقطُوْنَهُ

[۱۳۰] الفاتحة: ۷.
[۱۳۱] الحشر: ۳، و هذه قراءة ابو عمرو البصری. انظر: القاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۳۱.
[۱۳۲] التوبة: ۶۱.
[۱۳۳] و هذه قراءة حمزة و یعقوب. المصدر السابق.
[۱۳۴] الفتح: ۲۵.
[۱۳۵] البقرة: ۲ و ... .
[۱۳۶] البقرة: ۹۰ و ... .

لما وجب أن تشكل لأنها قامت مقام الشكل ومنع
نون الاسم لم توجد الألف فكيف نعلم الألف بالتنوين وهما
لا يجتمعان قال أبو محمد اليزيدي وما كان من
الميمات مثل عليهم ولديهم وإليهم وعندهم ومنهم
رفعًا كانت الهاء أو خفضًا لا تنقط على الميم شيئًا
وتتركها مجزومة مثل عليهم غير المغضوب عليهم
إلا أن يستقبلها ألف وصل فتجرها وتنقط عليها من
تحت مثل عليهم الجلا أو ترفعها إن كانت رفعًا مثل
ومنهم الذين والنقاط ينقطون على ميم عليهم وإن
لم يستقبلها ألف وصل فهذا لا يكون إلا إذا استقبلته
ألف وصل فإن فيه اختلافًا وهي لغات عليهم الجلا
وعليهم وترفع الهاء والميم جميعًا فأما في غير الوصل
فلا يجوز كسر الهاء ورفع الميم والنقاط يخطئون
فيه وأبو محمد ينقط في رحمته من يشاء تحت الهاء
وفيه وفضله في الخفض تحت الهاء والنقاط ينقطونه

/۲۶/ مقابل «ها» قرار می‌دهند، حال آنکه شایسته است این روش در لهجهٔ کسانی به کار گرفته شود که می‌گویند: «فیهُ» و «الیهُ»، و این نوع گویش جایز ولی ناپسند است.[۵۱]

در مورد «لام‌الف» در «هاولاء»[۵۲] [و امثال آن]: «لام»، همانی است که سر آن را کج می‌کنی[۵۳] و دیگری «الف» است. لذا وقتی به [عبارت] ﴿لاولی الالباب﴾ می‌رسی زیرِ «لام» در انتهایش، و جلوی «الف»، این‌گونه علامت می‌گذاری: «لأُولی» و همچنین است ﴿لِابراهیم﴾ زیر آن، و همچنین ﴿لَأَنْتَ﴾ روی «لام» و قبل از «الف»، زیرا «الف» مقصوره است. و نیز وقتی [کلمهٔ] ﴿لآیه﴾ را می‌نویسی، بالای «لام» نقطه بگذار. البته نقطهٔ «الف» را بعد از آن بگذار زیرا ممدوده است.

وقتی یک همزهٔ ممدوده داشته باشیم و بعد از آن همزهٔ دیگری با حرکتی متفاوت قرار گیرد، مثل ﴿اینّک﴾[۵۴] بالای همزهٔ ممدود و کمی جلوی آن یک نقطه گذاشته می‌شود و زیر «الف» برای همزهٔ مکسوره یک نقطه قرار می‌گیرد. این در مورد کسانی است که هر دو همزه را بخوانند.[۵۵]

وی در ادامه گوید: اگر «واو» کرسی همزه نباشد و مضموم نیز باشد نقطه در دُم «واو» قرار می‌گیرد، مثل ﴿اشتروا الضلالة﴾ و ﴿عصوا الرسول﴾ و نیز گفته است: آن را در پیشانی «واو» قرار نمی‌دهم

۵۱ لازم به ذکر است که این لهجه، لهجهٔ اهل حجاز بوده است. رک: فارسی، ۱۴۰۴: ۶۱. و حفص در دو جا به این لهجه قرائت کرده است: «و ما انسانیهُ» (کهف: ۶۳) و «علیهُ اللّه» (فتح: ۱۰).

۵۲ یعنی هؤلاء.

۵۳-۵۵ ←

/۲۶/ قُدَّامَ الْهَا، وَهَذَاْ انّما ینبغي ان یکون في لُغَةِ مَنْ قَالَ: «فیهُ» وَ«الیهُ»، وَهْوَ یَجُوْزُ وَهْوَ رَدي.[۱۳۷]

وَاذا جات لامُ الف ﴿هاولَآءِ﴾[۱۳۸] فانّ اللّامَ منهما هي التي اَمَلْتَ رَأْسَهَا[۱۳۹] وَالاُخرىٰ الفُ، فاذا جآت ﴿لاُولي الالباب﴾[۱۴۰] نقِطتَ تحتِ اللّامِ في مُؤخّرِهَا وَقدّام الالف هکذا لأُولي[۱۴۱] وَکذلکَ ﴿لاِبْرٰاهیم﴾[۱۴۲] تحتها وَکذلکَ ﴿لَأَنْتَ﴾[۱۴۳] علي اللّامِ وَ قَبْل الالف لانّهَا مقصورة، وَکذلکَ ان کتبت ﴿لایَه﴾[۱۴۴] نقطت اعلي اللّام اِلّا ان الالف تنقطها بَعْدَهَا لانّهَا ممدودة.

وَاذا جات هَمْزَة ممدودة[۱۴۵] وَاخرىٰ بعدهَا مختلفتین مثل ﴿اینّک﴾[۱۴۶] نقِطتَ الالف الممدودة في اعلاها من بعدها وتحت الالف للهَمْزَة المَکْسُوْرَة، هذا فیمن هَمَزَ هَمْزَتین.[۱۴۷]

قال وَاذا کانت الوَاوُ غیرَ مَهْمُوزَةٍ وَکانت الواوُ مُعرَبَةً بالرَّفْع صُیّرت النقطة في ذَنَبِ الواو مثل ﴿اشتَرَوُا الضلالة﴾[۱۴۸] وَ ﴿عَصَوُا الرَّسول﴾[۱۴۹] قَال وَلَاْ اجعلها في

۱۳۷ نقل ابوعلی الفارسی عن سیبویه «ان اهل الحجاز یقولون: مررت بِهُو قبل، و لدیهُو مال، و یقرؤون: خسفنا بِهُو و بدارهُو الارض (القصص: ۸۱)» (الفارسی، ۱۴۰۴: ۶۱). ولا یخفی ان حفصا قرأ «و ما انسانیهُ» (الکهف ۶۳) و «علیهُ اللّه» (الفتح: ۱۰) بضم هاء الضمیر.

۱۳۸ ای هؤلاء، البقرة ۳۱ و ... .

۱۳۹ قال الدانی: اعلم ان المتقدمین من علماء العربیة اختلفوا فی ای الطرفین من اللام الف هی الهمزة؟ فحکی عن الخلیل بن احمد رحمه اللّه انه قال الطرف الاول فی الصورة هو الهمزة و الطرف الاخر هو اللام. و ذهب الی هذا القول عامة اهل النقط من المتقدمین و المتأخرین ــ الی ان قال ــ و قال الاخفش سعید بن مسعدة بعکس ذلک فزعم ان الطرف الاول هو اللام و ان الطرف الثانی هو الهمزة ... (الدانی، ۱۴۰۷: ۱۹۸ــ ۱۹۷). و مذهب الخلیل هو المعمول به الی الان فی مصاحف المغاربة فیضبطون «الارض» هکذا: الَارض.

۱۴۰ آل‌عمران: ۱۹۰ و ... .

۱۴۱ کذا بدون النقط فی الاصل.

۱۴۲ حج: ۲۶ و ... .

۱۴۳ هود: ۸۷ و ... .

۱۴۴ ای لآیة، البقرة: ۲۴۸ و ... .

۱۴۵ مراده بهمزة ممدودة ادخال الف بین الهمزتین فتصیر الاولی منهما ممدودة، و ادخال الالف بین الهمزتین مع تسهیل الثانیة هو قراءة ابی عمرو البصری و روایة قالون عن نافع، و اما تحقیق الثانیة مع ادخال الالف بینهما ــ کما هو ظاهر عبارة المتن حیث قال المصنف: هذا فیمن همز همزتین ــ فهو احد وجهی هشام عن ابن عامر و الوجه الثانی له هو تحقیق الثانیة بلا ادخال. راجع: القاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۶۴.

۱۴۶ ای أإنّک، یوسف: ۹۰.

۱۴۷ و هذا اشارة الی الکلمات التی اختلف القراء فیها فی الاستفهام و الاخبار نحو قوله تعالی: «اَإِنّکَ». (یوسف: ۹۰) فان اباجعفر و ابن کثیر قرآ بالاخبار ای بهمزة واحدة و الباقون بهمزتین علی الاستفهام. انظر المصدر السابق .

۱۴۸ البقرة: ۱۶.

۱۴۹ النساء: ۴۲.

قدّام الها وهذا انما ينبغي ان يكون في لغة من قال
فيهُ واليهُ وهو يجوز وهو ردي واذا جاءت لام
الف ها ولاء فان اللام منهما هي التي املت راسها
والاخرى الف فاذا جاءت لاولي الالباب
نقطت تحت اللام في مؤخّرها وقدّام الالف
هكذا الاولي وكذلك لابراهيم تحتها وكذلك
لانت علي اللام وقبل الالف لانّها مقصوره وكذلك
ان كتبت لابه نقطت اعلي اللام الا ان الالف
سقطها بعدها لانّها ممدودة واذا جاءت
همزة ممدوده واخرى بعدها مختلفين مثل ائنّك
نقطت الالف الممدوده في اعلاها من بعدها وتحت
الالف للهمزة المكسورة هذا فيمن همز همزتين قال
واذا كانت الواو غير مهموزة وكانت الواو معربة
بالرفع صيّرت النقطه في ذنب الواو مثل اشتروا
الضلاله وعصوا الرسول قال ولا اجعلها في

/۲۷/ زیرا آنجا محل همزه است، و اگر «واو» مفتوح باشد بالای «واو» قرار می‌گیرد، مثل ﴿نُولّه ما تَولّی﴾.
و اگر مکسور باشد زیر «واو» نوشته می‌شود، مثل «اشتروِا الضلالة» و «عَصَوِا الرسول» که لهجهٔ بعضی از عرب‌ها و گویش ناپسندی است.
در عبارت ﴿رئِا الناس﴾ یک نقطه زیر «را» و نقطهٔ دیگری بالای «یا» برای همزهٔ مفتوحه قرار می‌گیرد و یک نقطه هم بعد از «الف»، مانند «رِعاع الناس».
و عبارت «من لؤلؤ»[56] را در حال جرّ با «الف» می‌نویسند و وجود «الف» [در اینجا] هیچ توجیهی ندارد، لذا باید زیر «واو» نقطه گذاشته شود.
وی گفته است: از جمله همزه‌ها ﴿نتبوأُ منها حیث نشآ﴾ است که وقتی قبل از «الف» نقطه می‌گذاری «الف» را بعد از آن بالا ببر، زیرا «الف» همان همزه است. در ادامه گفته است: اصل و قاعده چنین اقتضا می‌کرد که همزه در «الف» قرار گیرد ولی من آن را از سیاهی [خطِ «الف»] کمی عقب‌تر می‌نویسم و باید «الف» را بلند نوشت و مانند «نتبوّع» است و نقطه‌گذاری آن چنین است: «نتبوا»، یک نقطه قبل از «الف» و دیگری مقابل آن، به خاطر ضمهٔ همزه، و نقطهٔ قبل از «الف» علامت خود همزه است، و همچنین است ﴿یُستَهزَأُ بها﴾، یک نقطه قبل از «الف» و دیگری بالاتر مقابل «الف». و همچنین

[53] دانی در این باره می‌گوید: علماء در اینکه کدام طرف از لام الف، همزه است اختلاف دارند. از خلیل نقل شده است که طرف اول همزه و طرف دوم لام است و روش اخفش بر عکس او است. وی طرف اول را لام و طرف دوم را همزه می‌داند. رک: دانی: ۱۴۰۷، ۱۹۸ــ۱۹۷. لازم به ذکر است که مغاربه ــ حتی امروزه ــ طرف اول را همزه قرار می‌دهند و مثلاً «الأرض» را این‌طور ضبط می‌کنند: «الْٔارض».
[54] یوسف: ۹۰، «أإنّکَ». اگر چه این همزه به ظاهر ممدوده نیست ولی در قرائت ابوعمرو بصری و روایت قالون از نافع این کلمه و امثال آن، چنین خوانده می‌شوند: «آءِنّکَ». البته با تسهیل همزهٔ دوم. رک: قاضی عبدالفتاح: ۱۴۰۴: ۱۶۴.
[55] اشاره است به اینکه در بعضی موارد بین قراء در استفهام و اخبار اختلاف است، مثل «أءِنّکَ» (یوسف: ۹۰) که ابوجعفر و ابن کثیر با یک همزه بنا بر اِخبار خوانده‌اند. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۱۶۴.
[56] در قرآن کریم «من لؤلؤ» وارد نشده است و عبارت صحیح: «من ذهب و لؤلؤا» (حج: ۲۳، فاطر: ۲۳) می‌باشد. که غیر از نافع و عاصم و ابوجعفر که هر دو مورد را منصوب خوانده‌اند، باقی قراء مجرور قرائت کرده‌اند. رک: قاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۲۱۲، ۲۶۱. و در هر حال در آخر این دو کلمه الف نوشته شده است.

/۲۷/ جَبْهتِهَا لانَّ ذَلِکَ مَوْضعِ الهَمْزَة، وَاذا کانت الوَاو مَنْصُوْبةً ففوق الواو نحو قوله ﴿نُولّهِ مَا تولَّي﴾[150]. وَان کانت الواو مخفوضة فَتَحتَ الواو مثل «اشترَوِا الضَلالة» و «عِصَوِا الرَسُول» وَهي لُغَةٌ لِبَعْضِ العَرَبِ رَديه.
فَوْقَ صح وَتنقطُ ﴿رِئيا الناسَ﴾[151] تحت الرَآءِ وَاحِدةً وَأُخرَيَ الَيا للهمزة المنتصِبة وَأُخرَي ممدودة بَعْد الالفِ، قِيَاسُهَا رِعَاعَ الناسَ وَكتبوا «من لُؤلوٍ»[152] في الخفضِ بالالفِ وَالالفُ لَاْ اصِل لَهَا فتنقطِ تحتَ الوَاو.
قال: وَمن الهمزات ايضًا ﴿نتبَوّا منها حَيْث نشآ﴾[153] فاذا نقطِتَ قبل الالف فارْفَعْ الالفَ من بعدها لانّ الالفَ هي الهَمْزَةُ. قال: وَكانَ اصِلُهَا ان تقعَ الهَمْزَة فيها فنحِيّتها عن السَوادِ، ولَاْ بُدَّ مِنْ رَفْعتها، قياسُهَا نتبَوّع، وَهكذا نَقْطُهَا «نتبوا» وَاحِدة قبلها وَأُخرَي قدّامَهَا للرَفْعَةِ وَالتي قبلهَا للهَمْزَةِ، وَكَذَلَكَ ﴿يُسْتَهْزَأُ بِهَاْ﴾[154] وَاحِدة قبل الالفِ وَالاخرَي مَرفوعَة قدّام الالف، وَكذلكَ كتبوا

[150] النساء: ۱۱۵.
[151] ای رئاءَ الناس، الانفال: ۴۷.
[152] لم یرد فی القرآن الکریم «من لؤلؤ» بل الصحیح « من ذهب و لؤلؤا» (الحج: ۲۳، فاطر: ۳۳) . و قرأ نافع و عاصم و ابوجعفر بنصب «لؤلؤا» معا و الباقون بجرهما، راجع القاضی عبدالفتاح، ۱۴۰۴: ۲۱۲ و ۲۶۱ و قد کتبت هذه الکلمة فی الموضین بالف فی آخرها.
[153] الزمر: ۷۴.
[154] النساء: ۱۴۰.

جنبهما لان ذلك موضع الهمزة واذا كانت الواو
منصوبة ففوق الواو نحو قوله تولّه ما تولّى وان كانت
الواو مخفوضة فتحت الواو مثل اشتروا الضلالة وعصوا
الرسول وهي لغة لبعض العرب رد به وسقط زيا تؤخر
الناس تحت الراء واحدة واخرى الياء للهمزة المنصبه
واخرى ممدوده بعد الالف فياسهما رعاء الناس
وكتبوا من لؤلؤ في الخفض بالالف والالف لا اصل لها
فنقط تحت الواو قال ومن الهمزات ايضا
تبوءا منها حيث نشا فاذا نقطت قبل الالف فارفع
الالف من بعدها لان الالف هي الهمزة قال وكان اصلها
ان تقع الهمزة فيها فنحينها عن السواد ولا بد من
رفعتها فياسها تبوء وهكذا انقطها تبوا
واحده قبلها واخرى) قدامها للرفعة والتي قبلها
للهمزة وكذلك تستهزا بها واحده قبل الالف
والاخرى مرفوعة قدام الالف وكذلك كتبوا

۲۸/ عبارت ﴿مِن نبأی المرسلین﴾ را با «یا» نوشته‌اند. لذا وقتی علامت‌گذاری می‌کنی، یک نقطه قبل از «الف» برای همزه و نقطهٔ دیگری زیر «الف» برای کسره بگذار.

[مصنّف کتاب] ابوبکر [بن سرّاج] گوید: به نقطه زیر «الف» نیازی نیست، زیرا «یا» نه تنها جایگزین آن شده است بلکه دلالت بیشتری بر کسره نیز دارد و کسی که «یا» را نوشته، در واقع کسره را به شکل «یا» نمایش داده است. یزیدی گوید: بعضی از صداهای کشیده را نیز [این چنین] نوشته‌اند. همچنین است ﴿من تلقای نفسی﴾ که وقتی آن را نقطه‌گذاری می‌کنی، یک نقطه زیر «الف» قرار می‌گیرد و همزه بعد از «الف» است. و من روی «الف» نقطه‌ای نمی‌گذارم زیرا «الف» ممدود است. و نیز گفته است: جایز است در ﴿من نبای المرسلین﴾ زیر «یا» نقطه بگذاری. و همچنین ﴿من تلقای نفسی﴾، زیرا وقتی می‌خوانی «مِن نَبَائه» و ﴿ملایه﴾[57] زیر «یا» و روی «الف»...[58] خواهد بود.

و اگر عبارت «من تلقایک» در قرآن آمده بود زیر «یا» یک نقطه قرار می‌گرفت، ولی روی «الف» چیزی قرار نمی‌گرفت، زیرا همزه بعد از آن است. و نیز گوید: و اما همزهٔ مضموم مثل ﴿جزآءُ الضِعف﴾[59] با یک «واو» و یک «الف» بعد از آن نوشته شده است. پس یک نقطه در پیشانی «واو» بگذار زیرا «واو» همان همزه است و روی «الف» آن چیزی نوشته نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

[57] در قرآن «من نبائه» [نبئه] نیامده است ولی «ملائه» [مَلَئِه] در حال جرّ، در ۶ موضع از جمله سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۰۳ وارد شده است.

[58] در اینجا در متن عربی کلمه‌ای است که بعضی از حروف آن پاک شده‌است.

[59] سبأ: ۳۷. مخللاتی می‌گوید: کلمهٔ «جزاء» در سه مورد (مائده: ۲۹ و ۳۳، شوری: ۴۰) با واو و الف نوشته می‌شود. و در چهار مورد (کهف: ۸۸، طه: ۷۶، زمر: ۳۴، حشر: ۱۷) اختلافی است (مخللاتی، ۱۴۲۸، ۱: ۳۳۱) و مقتضای این کلام، این است که باقی موارد (از جمله سبأ: ۳۷)، بدون واو و الف نوشته می‌شود.

۲۸/ ﴿من نباي المرسَلِيْن﴾[155] بالْيا فاذا نقطت واحدةً قبل الالف للهَمْزَةِ والاُخرى تحت الالفِ للكسْرَةِ قال ابوبَكْر: النقطة تحت الالف لاحاجة اليها لان الْيا قد قامت مقامَهَا وَزادت والذي كتَبَها «يآ» انّما اَحَالَ الكسْرَة «يآً». قالَ اليزيديّ: وكتبوا ايضًا بعض المَمْدُود. كذلك ﴿مِنْ تِلْقاي نَفْسِي﴾[156] فاذا نقطتها واحدةً تحت الالف وانما الهَمْزَة بَعْدَهَا، ولَاْ انقطِ فَوْق الالف شيئًا لانَّهَا مَمْدُوْدة، قَالَ: ولَوْ نقطتُ «من نباي المرسلين» تحت الْيا جَازت وكذلك ﴿مِنْ تلقاي نفسي﴾ لانَّكَ لَوْ قُلْتَ «مِنْ نبايه» وَ ﴿ملايه﴾[157] لكانت تحتَ الْيا وفَوْق الالف ...(؟)[158]. لوكانت «مِنْ تِلقايكَ» كانت تحت الْيا ولَيسْ علي الالف شي[159] لان الهَمْزَة بَعْدَهَا. قال وامَّا الرّفع مثل ﴿جزآءُ الضِعْف﴾[160] كتبت بالواوِ بعد الالفِ[161] فانقطها في جَبْهَةِ الوَاو لانّ الوَاوَ هي الهَمْزَةُ ولَيْسَ علي الالفِ مِنْهَا شي، قَال اللَّهُ تَعَالَي:

[155] الانعام: ۳۴.

[156] يونس: ۱۵.

[157] لم يرد فى القرآن الكريم «من نبائه» [نبئِه] لكن ورد «ملائه» [مَلَئِه] مجرورا فى ستة مواضع، منها الاعراف: ۱۰۳.

[158] هنا فى الاصل كلمة قد مسح بعض حروفها.

[159] هنا فى الاصل كلمة قد مسح بعض حروفها و لعلها كلمة «شىء».

[160] سبأ: ۳۷.

[161] لا يخفى ان رويسا ــ و هو راوى يعقوب الحضرمى ــ قرأ بنصب «جزاء» و رفع «الضعف» و الباقون من العشرة برفع «جزاء» و جر «الضعف»، راجع: البنا، احمد بن محمد، ۲: ۳۸۷، هذا و لم يتعرض البنا لرسم هذه الكلمة بالواو، و قد نص العلامة المخللاتى فى ارشاد القراء و الكاتبين عند قوله تعالى: ««فما جزاء من يفعل ذلک» (البقرة: ۸۵) على كتابتها بدون الالف، حيث قال: « فما جزاء» بالالف صورة للهمزة حيث وقع الا فى ثلاثة مواضع فبالواو و الف بعدها اتفاقا و هى «وذلک جزاؤا الظالمين» و «انما جزاؤا الذين» كلاهما بالمائدة (۲۹ و ۳۳) و «وجزاؤا سيئة» بالشورى (۴۰)» (المخللاتى، ۱۴۲۸، ۱: ۳۳۱). ثم ذكر الخلاف فى هذه الكلمة الواردة فى الكهف: ۸۸ و طه: ۷۶ و الزمر: ۳۴ والحشر: ۱۷ و لم يتعرض للواقعة فى سبأ.

من نبإي المرسلين بالياء فاذا نقطت واحدة قبل الالف
للهمزة والاخرى تحت الالف للكسرة قال ابو بكر
النقطة تحت الالف لا حاجة اليها لان اليا قد قامت
مقامها وزادت والذي كتبها يا انما اجال الكسرة
يا قال اليزيدي وكتبوا ايضا بعض الممدود وكذلك
من تلقاي نفسي فاذا نقطتها واحدة تحت الالف وانما
الهمزة بعدها ولا انقط فوق الالف شيا لانها
ممدودة قال ولو نقطت من نباي المرسلين تحت
اليا جازت وكذلك من تلقاي نفسي لانك لو
قلت من نبايه وملايه لكانت تحت اليا وفوق الالف
للهمزة [illegible]و كانت من تلقايك كانت تحت اليا وليس
على الالف شي لان الهمزة بعدها قال واما الرفع
مثل جزاء الضعف كتبت بالواو وبعد الالف
فانقطها في جبهة الواو لان الواو هي الهمزة
وليس على الالف منها شي قال الله تعالى.

/ ٢٩/ ﴿فانّ جَهَنّم جزآوکم﴾ و نقطه در پیشانی [واو] است. و چیزی روی «الف» قرار نمی‌گیرد.

کتاب به کمک و خواست خداوند پایان یافت

و نسخه‌برداری این نسخه در ۲۶ ربیع‌الآخر

سال ۵۸۱ به اتمام رسید

و این نسخه را عبد نیازمند به رحمت خدای تعالی، ابومحمّد بن احمد بن بمیم بن بزیر

ــ که خداوند او و پدر و مادرش و همهٔ امت محمّد(ص) را بیامرزاد ــ

نوشته است.

این نسخه را از روی نسخه‌ای به خط شیخ امام ابوالفرج عبداللّه بن اسعد بن دهّان موصلی نقل و مقابله کردم.

و حمد و سپاس فقط از آن خداوند یکتاست

و درود خداوند بر محمّد خاتم پیامبران و همگی خاندان و اصحابش باد.

/٢٩/ ﴿فانّ جَهَنّم جزآوکم﴾[١٦٢] فالنقطة في الجَبْهَةِ ولَيْسَ عِلي الالفِ شيٌّ.

تَمَّ الكتابُ بِعون اللّه وَمشيته

وَكان الفرّاغُ من نسخه في سادسّ وَعِشرّين من ربيع الاخرّ

من شهورّ سنة احدي وَثمانين وَخمسّماية

وَكَتَبَ العَبْدُ الفقيرّ الي رّحمه اللّه تعالي ابومحمّد بن احمد بن بميم بن بزيز

غفرّ اللّهُ لَهُ وَلوالديه وَلجميع امة مُحمد.

نقلتُها من نسخة بخطِ الشيخ الامام ابي الفرّج عبدالله بن اسعد بن الدهان الموصلي

وَالحمد للّه وحده وَ صلي اللّهُ علي محمد خاتم النبيين وَآله وَصحبه اجمعين.

---

[١٦٢] الاسراء: ٦٣.

فان جبهتم حبرا وكم فالنقطة في الجبهة والنبش

على الالف شيء تمت الكتاب

بعون الله ومشيته

وكان الفراغ من نسخه في سادس وعشرين من ربيع الاخر

من شهور سنه احد وثمانين وخمس مايه وكتب العبد الفقير

الى رحمه الله تعالى ابو محمد بن احمد بن بن بسيم بن

بن بن غفر الله له ولوالديه ولجميع امه محمد

نقلتها من نسخه بخط الشيخ الامام ابي الفرج عبد الله

بن اسعد بن الدهان الموصلي والحمد لله وحده وصلى الله على

محمد خاتم النبيين واله وصحبه اجمعين

كتب الحيص بيص الى المسترشد رحمه الله بعد قصيدة

اصلح الله امير المومنين انها مطايا بالاء احتملن سفر ثنائي

عن ذي بها حادي رجاء والمنزل ذو غنى وغناء فلم

يجب فكتب اخرى جياد حمد في ساحات

مجد اخر امنتظر نهل غير تعب وجهد والراي

المقدس اسمى فلم يجب فكتب اصلح الله

٢٩

Nameh-ye Baharestan: vol. 10, 2009, ser. no. 15

Risālat al- Naqṭ wa al- Shakl: A Treatise On Dotting And Vocalization

(script 581 A.H./1185 A.D.)

Composed by Abu Bakr Moḥammad b. al-Sarī al-Sarrāj (d. 316 A.H./928 A.D.)

ed & tr. Dr. Hamidreza MOSTAFID

(Azad University)

This treatise concerns the placing of diacritical marks in Arabic, and is composed by Ibn al-Sarrāj (d. 316 A.H./928 A.D.), who was one of the preeminent grammarians and poets of Baghdād in the late 9th and early 10th centuries.

Ibn al-Sarrāj addresses two important issues in this work: The placing of diacritical marks on letters of similar shape; and the problem of transcribing vowels. He discusses the prevalent customs of the scribes of his time in dealing with these problems in transcribing secular literature as well as in producing copies of the Holy Quran. Like many of his contemporaries, Ibn al-Sarrāj follows the tradition of the scholars of the 3rd (early 9th) and 4th (early 10th) centuries, who used the system devised by Abu al-Aswad al-Du'alī (605 - 688 A.D.), and considered it superior to the one devised by Khalīl b. Aḥmad (circa 718 - 786 A.D.). In this section of his book, Ibn al-Sarrāj primarily relies on the views of Abu ᶜAmr al-Baṣrī (circa 684 or 687 - 771 or 774 A.D.), who was one of the "seven readers" and a leader of the grammatical school of Baṣra.

He also expounds the concept of *waqf* "pause" and its varieties in Arabic language, but for a full discussion of writing the letter, *hamza*, refers his readers to another one of his compositions, entitled the Treatise on *Writing*. Ibn al-Sarrāj occasionally makes mention of a number of other problems of copying Quranic verses in this treatise.

The present paper provides a facsimile reproduction of this important treatise, the unique manuscript of which is kept at the Esmā'īl Ṣā'eb Library in Ankara. The reproduction here is made from a film of the manuscript that belongs to the Mojtaba Minovi Library in Tehran. The facsimile reproduction is accompanied with an Arabic edition and a Persian translation of the text. Every effort has been made to reproduce the original forms of the diacritical marks used in the manuscript, in the printed edition.